

كُهَن

اما

نو

NEW

گردآورنده و نویسنده
آریا لیراوی
ARYA LIRAVI
۱۳۹۳ زمستان ۲۰۱۴



هو HOO

خواسته ی ما از نگارش کتاب **کهن اما نو** بیشتر
شناساندن **فلات ایران بزرگ** (یا همان **ایران ویجا**)
و آریایی ها بویژه زرتشت و همچنین نشان دادن
اثرگذاری مردمان این سرزمین در دیگر مردمان و
دیگر فرهنگها و دیگر ادیان و تمدن جهانیان است .

و خواسته ی ما از نگارش کتاب

« **برگی از تاریخ** »

ایران

و بررسی بدسوادی روشنفکران و سیاسی بافان

ایران

و نگاهی به میهن پرستان و میهن فروشان در

« **ایران** »

بررسی فشرده ی جریانها و حرکتهای اجتماعی

گوناگون در این چند سده ی پسین است .

این را **مانیفیست و بیانیه ی نسل رنسانسی** و جوانان

ایران زمین بشمار میاوریم .

كُهَن دینِ نو

به نام خداوندِ جان و خرد کزین برتر اندیشه ، بر نگردد

*

خواسته ی این نوشتار ، شناختنِ زرتشتِ واقعی ست

(نه زرتشتِ میترایی و یا کلیسایی و یا امروزی)

و خیلی کوتاه به

تاثیرگذاریِ ایرانیان و فرهنگشان به ویژه

اندیشه ی زرتشت در دیگر ادیان و مردمانِ جهان

می پردازد و نگاهی می اندازد به

آنچه که آدمیان ، آن را خداوند نامیدند .

*

پیشکش به سرزمینِ زرتشت

(آریانا - خوراسان - افغانستان)

فهرست کتاب

- پیشگفتار ۱۴
- چگونگی گسترش همه ی ادیان بزرگ در جهان ۲۳
- گیل گمش ۲۸
- فصل یک
- ویژگی کمیاب فرهنگ ایران ۳۴
- تاثیرگذاری فرهنگ ایرانیان بویژه اندیشه ی زردشت در
مردمان جهان و ادیان بودا ، یهود ، مسیح ، اسلام و ۴۳
- چند نمونه از آیین مهر یا میتراپیسم در پیدایش عیسی خیالی
و مسیحیت ۵۹
- گاه شمار یا تقویم زرتشتی ۷۸

(... فصل دو)

و انسان خدا را آفرید

- پیدایش گروه و یکجانشینی و سکونت انسان و باور آن به
مذهب ، پیش از ماقبل تاریخ و از نیم میلیون یا ۵۰۰ هزار
سال پیش ۸۱
- پیدایش رهبری در جوامع نخستین و بدوی ۹۰
- پیدایش حکومت و پیدایش شهرنشینی در جوامع باستان ۹۳
- پیدایش حکومت در ایران باستان ۱۰۳
- شکل گیری جامعه ی هند باستان ۱۱۳

پیدایش حکومت در مصرِ باستان ۱۱۸

پیدایش حکومت در چینِ باستان ۱۲۴

شامان و شامانیسم ۱۲۶

منابع فصل دو ۱۳۳

فصل سه

خدایان آریایی . مانویاما (یا همان **جمشید**) . آگنی . میترا .

ایندرا . وارونا . اورانوس یا خرونوس ۱۳۵

معنی واژه ی **بَگ** - مانند **بَگ دات** یا **بَگ داد** (شهر **بغداد**)

و شهر **بَگ رام** در افغانستان و **بَگ آز کوی** در ترکیه و معنی

مهرگان ۱۶۱

فصل چهار

كُهَن دین نو

شناختن زرتشتِ واقعی

اوستا Awesta ۱۶۷

اطلاعات باستانی درباره ی **زرتشت** ۱۹۹

روایات سنتی درباره ی **زرتشت** ۲۰۳

پاسخ به روایات سنتی ۲۰۵

زرتشت سپیتامه ۲۱۴

زرتشت دوست خدا . خلیل الله ۲۲۲

زرتشت بت شکن و انقلاب جهانی ۲۳۳

- زرتشت ، دشمنِ گرپن ها و روحانیون ۲۴۱
- اهورا مزدا** ۲۴۴
- بعثتِ زرتشت (**کُمدی الهی زرتشت**) ۲۵۰
- دو اصل اساسی در آیین زرتشت ۲۵۸
- پاره ای از **نظراتِ دانشمندان** درباره ی زرتشت ۲۶۳
- خوب و بد - واژه ی **مینو** (یا همان معنی) ۲۶۸
- بهشت و دوزخ ۲۸۰
- شاه کارِ زرتشت (حذفِ روحانیون و رهبرانِ مذهبی ، مانند
آخوند و کشیش و خاخام و همه ی رهبرانِ مذهبی امروزی)
..... ۲۸۷
- آمشاسپندان ۲۹۱
- آتش در نگاه زرتشت ۲۹۹
- مغان ۳۰۳
- نگاهی به واژه ی **کورت** یا **کُرد** و **غلط های مصطلح** در
زبانهای جهان ۳۱۱
- پیدایش شاهنشاهی هخامنشیان** در ناحیه ی **پارسوماش** یا
پارس در خوزستان در دامنه ی کوههای **بختیاری** ، و تحریف
این واژه و اصطلاح **پارسی** یا **فارسی** ۳۱۴
- اروپا و رنسانس ۳۱۹

.....	۳۲۳	سرچشمه زبان ایرانی و شمار و تعدادِ واژه های آن
.....	۳۲۶	برخی واژه های اوستایی و معنی آنها
.....	۳۳۶	منابع این کتاب (فصل یک و سه و چهار)
		فصل پنج
.....	۳۴۷	نخش ایرانیان در پیدایش اسلام
.....	۳۵۳	نیاکان و اجداد پیامبر اسلام
.....	۳۵۷	پیدایش مکه
.....	۳۶۱	بتخانه ی کعبه
.....	۳۶۴	آموزگاری روزبهان یا سلمان فارسی و آموختن محمد امین
.....	۳۹۲	چگونگی گردآوری و پیدایش قرآن امروزی و تفاوت آن با دیگر قرآن ها
.....	۴۰۷	واژگان ایرانی و دیگر واژگان غیر عربی در قرآن
.....	۴۱۷	منابع بخش اسلام
		فصل شش
.....	۴۱۸	نگاهی کوتاه به آیین بهائیت
.....	۴۲۵	واژه نامه (نام نامه - راهنمای کتاب)

منظور از نام ایران

(یا آنیریّه و آنیرین در اوستا و ایریا در زبان هخامنشی)

فلات ایران بزرگ و پهنه ی سراسری ایران کهن

است و منظور از قوم ایرانی (و نه اقوام ایرانی) ، همه ی

مردمانی ست که با ریشه ی مشترک خانواده ای و نژادی

دست کم بیش از چهار هزار سال پیش تاکنون در این پهنه ی

سراسری ایران کهن و در فلات ایران بزرگ زندگی کرده و

میکنند .

کمتر از دو - سه سده است که بسیاری از سرزمینها و ایالات

ایران بدست امپراتوری های روس و انگلستان و فرانسه از

ایران جدا شده اند و امروزه کشورهای مستقل افغانستان

(خراسان یا آریانا) ازبکستان ، تاجیکستان آذربایجان ،

ارمنستان ، نرگمنستان گرجستان ، کفکاز (یا قفقاز)

ترکیه ، اراک (یا عراق) و پاکستان و ...

را تشکیل داده اند .



تکامل ، تدریجی است .

چون اساس و بنیان هستی و پیدایش، پیشرفت است و تکامل، انگشتان ما نیز در کنار یکدیگر خلاق و سازنده شدند و دیگر نخواستند که فقط بارکش تن باشند .

سپس توانایی آنان نیز گردش خرد را به شتاب آورد .

این است راز انسان شدن ما ، پنج انگشت دستان مان .

*

دانا به یک اشاره ، راز سخن بگیرد .

همه ی نمادهایی که در هزاران سال پیش ،
از شکل پنج انگشت دست انسان ساخته شده اند ،
مانند آن داستان گنگ خواب دیده (از حضرت مولانا بلخی)
است که نمی توانست خواب خود را به زبان بیاورد .
آدمیان پیشین ، ناتوان از گفتن آن واقعیت بزرگ
و توصیف مس بانگ یا مه بانگ و سپس تکامل تدریجی یا
همان فرگشت ، بوده اند ،
اما آنچه از گفته ها و سازه های آنان برای ما بجا مانده است
نشان از درک بالای آنان دارد .

نیاکان ما چه زیبا گفته اند که میتوان از شناخت طبیعت و

انسان ، به خدا شناسی رسید .

به هر روی ، اینکه چرا تا کنون رشد خرد نیک و پیشرفت
انسان ، به آرامی و کندی پیش رفته است دلیلش سلطه ی
مذہبها و دین ها است که امروزه نیز شاهدش هستیم .

دانا به یک اشاره ، راز سخن بگیرد .

۲۵۶۹ **شاهنشاهی** 2010 A.L لندن 1389



HOO

HOO MATA
HOO VAKHATA
HOO VARASHTA

در گاتاها .

هو یعنی خوب

هو مَتَ . هو وَخْتَ . هو وَرَشْتَ

اندیشه ی خوب . گفتارِ خوب . کردارِ خوب

ریشه و بُن مایه ی واژه ی دین

و چیم یا چِم آن (یا معنی آن)

دنییا ، دنییا ، دین (همان ماهِ دِی) آنگونه که بیش از چهار

(۴) هزار سال پیش و در سرودهای زرتشت یا همان گاتاها

آمده است ، دین به معنی وژدان (یا وجدان) است

و به معنی مذهب و کیش و آیین نمی باشد .

مَزدا پرستی (یا خِرَد نیک پرستیدن) را ، دینِ هو پرستی یا

به پرستی و نیک پرستی یا دینِ بهی نیز نامیده اند .

پیش گفتار

بني آدم اعضای يك پيكرند و در آفرینش ز يك گوهرند

آدمیزاد نیازمند عشق و مهرورزی و انسان مداری است تا بتواند به زندگی آسوده ای برسد ، و در این راه ناگزیر به دوری جُستن از کژروی ها و کژاندیشی ها و باورهای نادرست و خرافی است .

از آن گاه که انسان خود را بر دیگر حیوانات برتری داد تا به عصر دانش و اکتشاف و سازندگی امروز برسد ، راه بسیار خون بار و پُر بلایی را پیموده است .

در درازای تاریخ همواره **حکومتها و نمایندگان خدا و ادیان ، بشریت را بیشترین آزار و تباهی داده اند** و این پیوند و همکاری میان حکومتها و ادیان ، بلاهای بسیار بر زمین و ساکنانش آورده است .

اما بشریت سرانجام ناچار به پیشرفت است و (به هر دلیل)
حتا اگر نخواهد از خواب نادانی برخیزد ، درد و رنج روزگار نادانی و بی خردی اش او را بیدار خواهد کرد .

به گفته ی احمد شاملو : بینه ، خواب اگر خوشتر افتادشان ،

آخر دهد رنج ، ره یادشان .

آنچه بانی بدبختی و سیه روزی بسیاری از مردمان بوده و

هست فقر فرهنگی و بی سوادی است .

اما بدتر از بی سوادی ، بد سوادی و بد فهمی است چون

ریشه اش در خودسانسوری ، سفسطه و مغلظه است

و پیامدهای منفی آن نیز بسیار سنگین

و پُر از سختی است .

زیرا آدم بی سواد ایستا و بی حرکت است اما آدم بدسواد بانی

و پیشرو نابودی خود و دیگران است .

نمونه ی آن ، بدسوادی در روشنفکران کشورمان است که

معنی جمهوری و جمهوریت را میدانستند

(یعنی همه انسانها از سیاه پوست و سفید و سرخ و کافر تا

غیره در قانون اساسی یکسان و برابرند)

و معنی اسلام را نیز میدانستند

(یعنی شرع و قوانین دین محمد و قرآن)

اما نفهمیدند که ترکیب و درهم کردن این دو واژه یا دو مکتب

(جمهوری و اسلامی) ناشدنی و مغلظه است و حتی پیرو آن

نیز شدند .

و البته نمونه ی آشکارِ **بدسوادی** و مغلظه ی انسانِ مدرن نیز
UN یا **سازمان ملتهای متحد** است که پس از پیدایش آن نه
تنها ملتها را متحد نکرد و نکه (بلکه) آنان را دو بخش
خاوری و باختری (و یا شرقی ، غربی) کرد ، در حالیکه
کمترین نمونه ی ملتهای متحد شده بایستی مانند اتحادیه ی
اروپای امروزی باشد ، یعنی کمترین محدودیتِ رفت و آمدِ
مرزی و یافتن کار و سکونت و غیره .

البته پاهای این اتحادیه ی اروپا نیز می لنگد و این يك بازی
و تمرین سیاسی حکومتها است ، در راستای استحکام نظام
خویش و نه آسایش و رفاه مردمان .

بد سوادان بسیاری در بین مومنان ادیان و دینداران هستند
که دانشمندند و با علم و دانش سروکار دارند !
اما جالب اینکه همین **دینداران به اصطلاح دانشمند** و دانا !
همه ی علم و دانش و تخصص خود را بکار میبرند تا بی
منطق ترین و بی اصول ترین و بی اخلاق ترین مسایل دین را
اثبات کنند که حتا برخلاف علم و دانش و تخصص این
دانشمندان دانا ! میباشد .

تاکنون دانش و علم نتوانسته است باعث جدایی مردم از دین
و دستگاه روحانیت شود ، و شوربختانه میبینیم که دلش
وجود این **دانشمندان دانا ! و دیندار است که مانع جدایی و**
رهایی مردم از دین و دستگاه روحانیت بوده و هستند .

اساسا در بحث **دین و مذهب و ایمان ، عقل و خرد و دانش**
جایگاه محکم و استواری ندارند و باورهای موروثی و
عادت شده را نمیتوان به سادگی رها کرد .

در بررسی همه جانبه ی ادیان و خدایان ادیان بایستی گفته شود که نمیتوان تنها روشهای علمی و منطق معمول را پذیرفت .

اما پذیرفتنی ست و میدانیم که انسان به دلیل نیاز و سپس در پی رشدِ خرد ، از ساختن نیزه شروع کرده است و امروزه توانسته لیزر را به خدمت بگیرد ،

اما هنوز نتوانسته از بزرگترین و بدترین ساخته ی خویش یعنی خداوند رها و آزاد شود و یا اندکی آن خدا را اهلی تر کند .

یعنی همان خدایی که انسان در دوران کودکی و نوپایی بشریت پدید آورده و آفریده ، ولی هنوز در بند و اسیر آن است .

درباره باید واژه ی واقعیت و حقیقت را تعریف کنیم .

واقعیت یعنی آنچه واقع شده و رُخ داده و پدید آمده است .

(مانند همه ی عنصرهای طبیعت)

واقعیت ، جزیی از کل است اما حق و حقیقت ، کل است و

ایستاده و قائم به ذاتِ خویش است .

همانگونه که شمال و جنوب در اندیشه ی انسان است و

قراردادی میان انسانهاست و واقعیت دارد ولی حقیقت ندارد

(و در فضا و بیرون از کره ی زمین بی معنی و بی وجود

است) خداوندی که بدست و ذهن بشر ساخته شده نیز

اینگونه است و واقعیت دارد اما حقیقت ندارد .

این گفتار درباره ی شالوده و اساس ادیان و خدایان ساخت

بشر و واقعیت است و درباره ی آفریدگار راستین و حقیقت

نیست .

بی گمان ، سخن گفتن درباره ی حقیقت و آفریدگاری که

شناسا شدنی نیست (یا همان خدا) بی جردی و نادانی

است .

به هر روی ، آنچه به مردم ایران طی تاریخ ۲۵۰۰ ساله ی
خود گفته و تلقین شده است نه گفتار زرتشت بوده است و نه
عقاید محمد پیامبر اسلام ، و جامعه ی ایرانی نیز هیچگاه نه
مزدایی (و پیرو راستی) بوده اند و نه مسلمان .

در حالیکه **آیین زرتشت دستور عمل زندگی است** و مانند دیگر
ادیان نیست که همه ی سخن آنها درباره عالم غیب و متافیزیک
و ماورالطبیعه میباشد . به گفته ی عبرت نایینی شاعر :
چون **نور** که از **مهر** جدا هست و جدا نیست

عالم همه آیاتِ خدا هست و خدا نیست

ما **پرتو** حقیم و هم اوییم و نه اوییم

چون **نور** که از **مهر** جدا هست و جدا نیست

هر جا نگرى جلوه گه شاهد غیبی ست

او را نتوان گفت کجا هست و کجا نیست

عبرت نایینی

البته منظور شاعر از **مهر** (یا همان **میترا**) **خورشید** است .

ولی **مهر** و **هورشید** (یا **خورشید**) با هم یکی نیستند و دو

آفریده ی جدا از همد .

به هر روی ، امیدمان بسیار است که انسانها بهم عشق
بورزند ، و به گفته ی احمد شاملو ، بدانند که اگر عشق در
کار باشد دیگر حتما نیازی به عدالت نیست .

(مانند عشق مادری شیدا که برای فرزندش از خویش
میگذرد و عدالت را بی معنی میکند)

و امیدواریم که آدمیان به هستی و همه ی پدیده ها عاشقانه و
با مهر بنگرند و خود را اشرف آفریدگان و مخلوقات نپندارند
بلکه خود را همکار و دوستِ مزدا (یعنی بزرگترین دانش)
بدانند که با کردارِ راست در پیشرفتِ هستی و طبیعت با مزدا
Mazda همکاری میکنند . (یعنی **آشا**)

به گفته ی حضرتِ جلال الدین بلخی (مولانا)

که زبانش زبانِ هستی و کائنات است :

عقل تا تدبیر و اندیشه کند

رفته باشد عشق تا هفتم سما

۷ آسمان



چگونگی گسترش همه ی ادیان

گسترش همه ی ادیان بزرگ که قلمرو گسترده ای را زیر تاثیر خود گرفته اند ، به كمك يك دولتِ توانمندِ جهانی انجام شده است و **دولت‌های جهانی بزرگ** ، **ادیان جهانی** ساخته اند .

دین یهود با سلطنت‌های محلی سرزمین **یودا** در این منطقه نفوذ یافت و چون این سلطنت ، محلی بود ، مذهب یهود نیز در همان منطقه باقی ماند و با از بین رفتن این دولت ، پیشرفتِ جامعه ی یهود نیز متوقف شد .

(منظور توقفِ کلیسای یهود است)

ولی **مسیحیت** ، همان دین یهود بود که در رُم تغییر شکل داد و هنگامی که در يك امپراتوری جهانی دین رسمی شناخته شد گسترش آن در همه ی مناطق زیر نفوذ این امپراتوری آغاز شد و از آنجا به جاهای دیگر رخنه کرد .

و اگر مسیحیت به جای روم و اروپا در فلسطین رشد میکرد مسلماً پیروان آن از دین یهود بیشتر نمیشد و شاید هم امروز اثری از آن نمی ماند .

امپراتوری روم ، ترکیه ی کنونی و کاپادوکیه در قدیم که زرتشتی نشین بودند را به تصرف درآورد و تا مصر نفوذ کرد و همه ی این مناطق زرتشتی نشین ، مسیحی شدند .

و درباره ی اسلام نیز بسیار آشکار است که دین اسلام با شمشیر و نفوذ خلفای کشور گشا از مرزهای عربستان بیرون رفت .

پس از مدتها تسلط روم شرقی بر سرزمینهای زرتشتی نشین ، دولت‌های اسلامی از ترکیه تا آفریقا را متصرف میشوند و دولت عثمانی تا مرز اتریش نیز پیش میرود و دین اسلام در این سرزمینها مسلط میشود .

پس از آن ، مسیحیان دوباره بسیاری از نواحی اشغالی را پس میگیرند و تا مرز ترکیه پیش میروند و مجددا دین رسمی آنها مسیحیت میشود .

اقلیت‌های مسلمان هنوز در **رومانی** ، **بلغارستان** ، **یوگسلاوی**

هستند و این نشانه‌ی آشکاری است که وراثت و اعتیاد

چگونه اثر خود را باقی می‌گذارند ، همانگونه که در

سوریه و **لبنان** و دیگر کشورهای زیر تصرف

مسلمانان ، اقلیت‌های مسیحی بر جای مانده اند .

در **روسیه** نیز برای انتخاب دین و کلیسا ، دربار روسیه مدت‌ها

به تکاپو می‌افتد تا سرانجام کلیسای ارتودوکس را انتخاب

میکنند و مردم نیز به کلیسای ارتودوکس می‌پیوندند .

در **انگلستان** هم ، چونکه پاپ به هنری هشتم اجازه‌ی طلاق

ملکه انگلیس را نداد که او بتواند مجدداً ازدواج کند ، هنری

هشتم زن خود را به جلاّد سپرد و خود را از کلیسای کاتولیک

بُرید و کشیشان درباری ، کلیسای **انگلیکان** را نوآوری کردند

که زیر نفوذ دربار بود و با ازدواج‌های متعدد و اعدام زنان

هانری هشتم مخالفت نمی‌کرد و سپس مردم انگلستان نیز

دین **پادشاه** خود را برگزیدند .

در **سراسر اروپا** نیز ، مذهب پروتستان بدستِ دوک ها و امیران مخالفِ پاپ ، گسترش یافت و هر گاه دوک نشین و امیرنشینی کلیسای خود را عوض میکرد ، مردمش نیز به اجبار به کلیسای جدید می پیوستند .

جنوب آمریکا نیز به دست **اسپانیایی های** کاتولیک تصرف شد و همه ی آن مردمان ، حتی بومی ها کاتولیک شدند .
در **شمال آمریکا** نیز وقتی دولت انگلستان جاگیر شد بیشتر مردم ، پروتستان و یا پرسبیترین Presbyterian شدند و دین حاکمان انگلیس را پذیرفتند .

در زمان مارتین لوتر کشیش اصلاح طلب **!!! آلمانی** سده ۱۴

گفته ای رایج بود که : رعایا به دین حاکمان خودشان می پیوندند .

Cuius regio eius religio

به آنکه کشور تعلق دارد ، دین نیز از اوست .

یا به زبانی دیگر : الناس ، علی دین ملوکهم . مردم ،

پیرو دین سلطان خویش هستند .

فشرده ی سخن اینکه : عوام (یا مردم عادی) ،

پی رو خواص (یا حاکمان خود) هستند .



Gilgamesh

در بررسی تاثیرگذاری ایرانیان و فرهنگ آنها در مردمان دیگر میتوان به **گیل گمش** نیز اشاره کرد .

گیل گمش سرودهای تاریخی و آسائیری و حماسی ایران باستان و سومریان است که **رخدادهاي باستانی** و شرح جنگها و شهامتهای سرداران و پهلوانان را بصورت **میتولوژی** (یا **باورشناسی** باستان) بیان میکند .

برای نمونه در این حماسه ها ، **گیلگمش** پادشاه شهر **اوروک** Uruk و پهلوانی افسانه ای ، در پی **گیاهی** بود که با خوردن آن عمر جاوید و ابدی یابد ، سپس آنرا یافت اما هنگامی که در خواب بود این گیاه را یک **مار** میخورد و به این روی ، **بشر فانی** شده ، و **مار نماد تندرستی** شده است .

نخس مار در نشان داروسازی ها و یا داروخانه ها از همین معناست .

نمونه هایی از بازتاب این فرهنگ که هنوز در دیگر فرهنگها وجود دارد را میاوریم :

وایو یا **ویو** = فرشته ی **باد** و **هوا** ، که سپس **طوفان نوح** شده است .

جفت زن و مرد ، که سپس **آدم و حوا** شده است .

درخت زندگی یا درخت دانایی و جاودانگی که میوه ی آن در عمق آبها است .

ظلمات و مراحل هفتگانه و جهان مرگ و زیرزمین .

شیر نماد دینِ **میتری** یا **مهری** است .

مار سمبل دین زوروانی یا **زُروانی** است .

آتش نیز به همراه **شیر** و **مار** نماد مذاهب و آیینهای ویژه ی **ایران** بوده است .

غسل تعمید .

حمایت آب از اندیشه .

رقصِ سالومه و ۷ رو بند را درآوردن و نُخت و آماده ی مرگ شدن .

و در کل **چهار عنصر** ۱- **آتش** ۲- **باد** ۳- **خاک** ۴- **آب** را به گونه های مختلف در دیگر فرهنگها می بینیم .

حضرت فَرَتوسی نیز **چهار عنصر** را درباره ی آفرینش

جهان اینگونه می آورد :

از آغاز باید که دانی درست

سر **مایه ی** گوهران از نخست

که یزدان زِ ناچیز **چیز** آفرید

بدان تا توانایی آرد پدید

سر **مایه ی** گوهران این **چهار**

برآورده بی رنج و **بی روزگار**

یکی **آتشی** بر شده تابناک

میان **آب و باد** ، از بر تیره **خاک**

به هرروی ، ستایش (و نه پرستش) چهار عنصر سازنده ی

هستی نیز یعنی ۱- آتش ۲- باد ۳- خاک ۴- آب

اشاره گر همان **مه بانگ** یا **بیگ بنگ** و سپس

تکامل تدریجی یا **فرگشت**

است .

حضرت جلال الدین بلخی (مولانا) نیز می فرماید :

هر چار عنصرند درین جوش همچو دیگ

نی نار برقرار و نه خاک و نم هوا

به هر روی ، اگر بخواهیم هستی و پیدایش را ساده تر بیان

کنیم ، پیدایش و هستی ، بر مبنای خردی کلی ،

اما دیمی می باشد .

دیم یعنی نظم طبیعت و خلقت

یعنی آنچه که بر پایه و مبنای امری تضمین شده و انجام

شدنی ، رها شده و به نظم و نظام خلقت و طبیعت واگذار

شده است مانند کشت و کشاورزی دیمی .

در نظم و نظام کشاورزی دیم ، انسان در همه ی این روند و

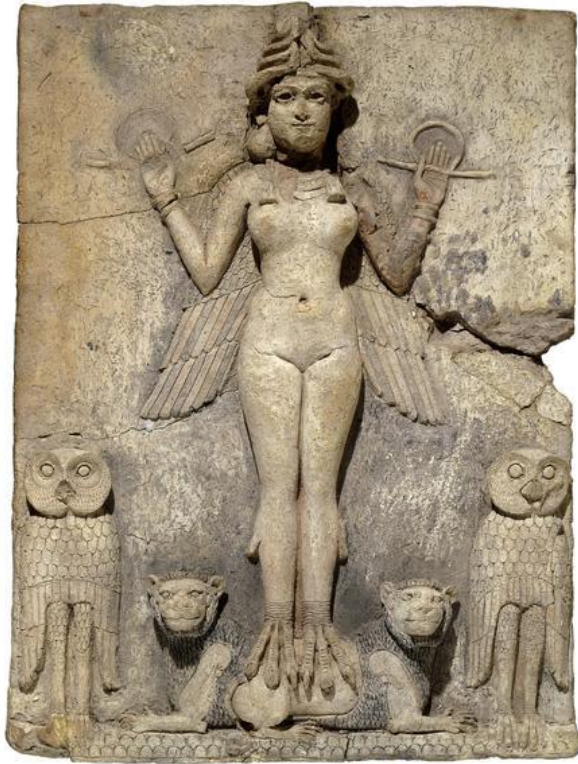
چرخه ی انجام شدنی و تضمین شده دست ندارد

و نظام طبیعت ، همه کاره است .

گردونه ی هستی

چلیپای گردون





فصل یک

ویژگی کمیاب فرهنگ ایران

در مورد تاثیرگذاری میتوان گفت که اثرگذاری ، همیشه با چیرگی و پیروزمندی مهاجمان (و فرهنگ و زبان شان) بر مردم دیگر همراه بوده است .

اما در تاریخ بشریت به يك نمونه ی کمیاب و شاید بی همتا

می رسیم که نه تنها پُن مایه ی خود را از دست نداده و آنکه (بلکه) در فرهنگ متجاوزان و اشغالگران نیز رخنه کرده است و آن فرهنگِ ایران است که زیر بار فرهنگ متجاوزان نمی رفته و اگرچه دیر یا زود بند اسارت آنها گسل و گسسته می شده است ، اما نه تنها خود را از وابستگی رها می ساخته اند بلکه متجاوز را هم بخود وابسته میکرده اند .

برای نمونه میبینیم فرهنگِ رخنه گر و فراگیر یونان که در اروپا و خاورمیانه و مصر و جاهای دیگر آنچنان همه گیر

شد و دوره ای بنام هلنیسم Helenism را بوجود آورد که
حتا در فرهنگ و زبان مذهبی یهودیان و مسیحیان آثار و
نشان استواری بر جای گذاشت و کائن دینی یا دستورات
مذهبی Kanon - Canon آنها به زبان یونانی و در
فرهنگ یونان گردآوری شد ، اما نتوانست در برابر فرهنگ
ایران پایداری کند و بر آن غالب شود .

**چشمگیرتر از آن ایستادگی ایرانیان در برابر فرهنگ بسیار
بسیار خشن عربی بود .**

اعراب رها شده از تفرقه (و یکپارچه شده بدست محمد)
که هیچ گاه در دنیای تقسیم شده ی آن زمان میان ایران و
روم نشان خاصی نداشتند ، پس از پیروزی بر ایرانیان
کوشیدند از هر سو فرمانروایی خود را بر این مرز و بوم
پابرجا سازند .

اندوخته های فرهنگی و نهادهای بسیاری با تمامی سنگدلی
و خشونت از بین رفتند .

زبان و فرهنگ عربی با خشونت خیلی زیاد بر ایرانیان پذیرانده شد و تا چند سده همه ی نوشتارها و گزارشها عربی بود . اما با اینکه ایرانیان ، اسلام و زبان و فرهنگ قرآن را پذیرفتند و با وجودیکه روز به روز بر ارزش اسلام افزوده میشد ، اما نیروی فرهنگ عربی و رخنه ی آن در فرهنگ ایرانی رو به کاهش می رفت و هم زمان با آن ، اندیشه و فرهنگ ایرانی در فرهنگ اسلام رخنه میکرد و باعث رشد آن میشد ، **و تا به امروزه نیز به فراخور و ظرفیت آنها بر اسلام و اعراب افزوده است .**

تلاش اعراب برای از بین بردن فرهنگ ایرانی مانند معماری کاشی کاری ، نگاره پردازیها و موسیقی و شعر ، و ممنوع کردن همه ی هنرها) با بی رحمی بسیار پی گرفته شد اما نه تنها کارساز نشد که در فرهنگ متجاوزان نیز رخنه کرد ، و گرچه ایرانیان زیر ستم و جنایت مهاجمان بودند ، اما با **خردمندی (مثلا با برداشتن چهره ی زن و مرد و یا جام می و شراب و حور و پری و دیگر کردن آن به لاله الا الله و الله**

اکبر و ان یکادوالذین کفروا لیرلقونک (فرهنگِ خویش را
نگه داشته و فرهنگ خشک اسلام و اعراب را نرم کرده
و مُبلغِ نام و عنوان آنها شدند .

امروزه نیز به تمدن و هنر ایرانی در زمانِ هنر کُشی و سلطه

ی اسلام و اعراب در ایران ، هنر و تمدنِ اسلامی میگویند !!!

تمدن یعنی شهرنشینی Civilization و مدرن و نو شدن

و هیچ ربطی به واژه و مذهب اسلام ندارد .

بدونِ هیچ شك و گمان میتوان گفت که فرهنگ اسلامی از

ایرانیها و هنر ایرانی بسیار بسیار نشان دارد

تا از خودِ اعراب .

همانگونه که محمد پیامبر اسلام نیز دانسته و گفته است :

پیروزی بر ایرانیان ، پیروزی اسلام در جهان است .

و باور ما نیز چنین است :

با بیرون شدن اسلام از ایران ، اسلام از جهان رخت می بندد

و به زادگاه خویش باز میگردد .

هرگاه مردمی بر مرز و بومی چیره شدند و فرهنگ و دین خود را بر زیردستان پذیراندند ، دگرگونی ریشه ای در فرهنگِ همگانی چنان رُخ میدهد که پس از بیرون راندن پیروزمندان بازهم چیرگی فرهنگی تا اندازه ی زیادی بر جای می ماند .

بهترین نمونه ، سرزمینهایی ست که **مُسْتَعَرَب** هستند

(یعنی عرب زبان شده)

و عرب نامیده میشوند و فرهنگ و زبان عربی در بین آنها پایه گرفته است و **البته هیچ يك از آنها نه از تبار اعراب بوده اند و نه با فرهنگ عربی پیوند داشته اند** و همه ی آنها در فرهنگ و تمدن بسیار پیشرفته تر از فاتحانِ عرب بوده اند مانند مصر، سوریه ، عراق ، سراسر شمالِ آفریقا و ، شرق مدیترانه و غیره .

همچنین نشانه های فراوانی در ترکیه ، آمریکای شمالی آمریکای جنوبی و استرالیا و سرزمینهای دیگر میتوان دید . سرزمین کنونی ترکیه جایگاه فرهنگ و تمدنهای برجسته

ای مانند تمدنِ **هیتی** یا **هیتی** Hittite در **بُغاز کُوی** کنونی
Bogazkoy Koy و **تیریا** در قدیم ، و تمدنِ **میتانی**
در **یورگان تپه** کنونی و **نوزی** در قدیم Nuzi و
تمدنِ **بیزانس** بوده است .

اما هنگامی که **تُرک ها** (یا همان **مغولان**) بر آنان چیره شدند
این مردم ، زبان و دین و فرهنگِ پیروزمندان را پذیرفتند
و همچون **مُسْتَعْرِبَه** (یا عرب زبان شده ها)
تُرک تر از **مغولان** شدند .

در حالیکه ترکها و یا همان مغولان که به سنگدلی و شدت و
نیرومندی تمام بر ایرانیان پیروز شدند ، خودشان نیز فرهنگ
و زبان ایران را به هندوستان و ترکیه بردند .

البته درباره **واژه ی تورک** یا **تُرک** باید بگوییم که این واژه
نیز همچون **واژگان پارس** ، **کوردد و اُر** ، **کاملا یک غلط**
مصطلح است و ریشه ی واژه ی تورک ، **تورگ** یا **تورج** از
واژه ی توران و **یک واژه ی کاملاً آریایی ست** .

ایران و **ج** نیز **ایرج** شده است .

به هر روی ، با بررسی پیشینه و تاریخ بشریت میبینیم که سرزمین ایریا (یا ایران زمین) اثرگذارترین کشور در تاریخ باستان بوده است و هنوز این ویژگی را میبینیم که هر گونه دگرگونی و تغییر و تحولی در ایران پدید آید ، پیامدهای آن همه ی کشورهای خاورمیانه را به سرعت در بر می گیرد (حتی اگر حاکمان این کشورها نخواهند)

و هرگونه نظام و رژیم در ایران حاکم باشد نمونه اش در خاورمیانه و حتی فراتر از آن پدیدار میشود .
(خواه این نظام در ایران ، پادشاهی باشد و یا اینکه نظامی اسلامی و یا چپی باشد) .

خوب است به ناسیونالیسم ایرانی شاهنشاهی کورش بزرگ نیز اشاره کنیم تنها ناسیونالیسم در جهان است که بر پایه ی حقوق بشر و انسانیت بنا شده و جهان شمول است .
رضا شاه بزرگ و محمدرضا شاه پهلوی

نیز عملا و آشکارا بر این ناسیونالیسم ایرانی کورش بزرگ باور و پایبندی داشتند .

منظور از نام ایران

(یا آنیریّه و آنیرین در اوستا و ایریا در زبان هخامنشی)

فلات ایران بزرگ و پهنه ی سراسری ایران کهن

است و منظور از قوم ایرانی (و نه اقوام ایرانی) ، همه ی

مردمانی ست که با ریشه ی مشترک خانواده ای و نژادی

دست کم بیش از چهار هزار سال پیش تاکنون در این پهنه ی

سراسری ایران کهن و در فلات ایران بزرگ زندگی کرده و
میکنند .

کمتر از دو - سه سده است که بسیاری از سرزمینها و ایالات

ایران بدست امپراتوری های روس و انگلستان و فرانسه از

ایران جدا شده اند و امروزه کشورهای مستقل افغانستان

(خراسان یا آریانا) ازبکستان ، تاجیکستان آذربایجان ،

ارمنستان ، ترکمنستان گرجستان ، کفکاز (یا قفقاز)

ترکیه ، اراک (یا عراق) و پاکستان و ...

را تشکیل داده اند .

آرامگاه کوروش بزرگ

PASARGAD



به نظرات و باورهای تقریباً همه ی محققان و دانشمندان و شرق شناسان جهان در مورد تاثیرگذاری آیین قدیم ایرانیان به ویژه اندیشه ی زرتشت در دیگر ادیان و دیگر مردمان جهان ، میپردازیم .

در سده ی ۱۹ به علت اشتباهی که پژوهشگران در مکان و زمان پیدایش زرتشت داشتند و به دلیل برداشت نادرست از دیرینگی و قدمت تورات ، این نظریه بیشتر رایج بود که ادیان بابلی و عبری در شکل گرفتن دین زرتشت موثر بوده است .

اگر چه کوچکترین اثری از ادیان بابلی و عبری در گاتها یا همان سروده های زرتشت دیده نشده بود .

اصولاً کهن بودن و دیرینگی زیاد گاتها (یا گاتها) اجازه نمی دهد که اثری از ادیان بزرگ در پیام زرتشت ببینیم .

در گاتها یا سرودهای زرتشت خواهیم دید که هنوز جامعه ی

شهری در آن دوران پدیدار نشده بود .

زبانهای عبری و یونانی و عربی و لاتین که زبانهای توحیدی
جهانند ، امروزه بدون اشکال قابل تفسیر و تعبیرند زیرا
هنوز مردم بسیاری با آن سخن میگویند .

اما زبان گاتها بخاطر کهن بودن بسیار و طرز بیان و پیچیدگی
مفاهیم هنوز کامل کشف نشده و مشکلاتی در توجیه آن است .
با بررسیهای دقیقی که در قرن ۲۰ به عمل آمده مسلم شده
است که پیام زرتشت غیر مستقیم در ادیان دیگر
موثر واقع شده است .

حدود ۲ سده پیش ، پژوهشگران اروپایی با نام زرتشت
آشنایی بیشتری پیدا کردند و حدود ۱ سده پیش ، بررسی ها
و اصطلاحات زبان شناسی مدرن انجام شد و پیام واقعی
زرتشت (گاتها) شناسایی شد و در مدت کوتاهی
اندیشمندان بسیاری را بخود مشغول داشته است .

در دهه های نو ، گاتاهای زرتشت از نظر زبان شناسی و تاریخ شماری پشت سرهم و سلسله وار (یا کروئولوژی) و از نگر تاریخ مذهبی و فرهنگ مذهبی بررسیهای نوینی شد و نکات تازه ای بدست آمد .

حتی مخالفین سرسختی چون پروفیسور **الیاد** و پروفیسور **نیبرگ** که در آغاز ، زرتشت را شامان و حشیشی میپنداشتند ، اندیشه های والای او را ستودند و نظریه و گفتارهای پیشین خود را رد کردند .

اریک اشتاو ، نیز رساله ی شایسته ای در مورد پیام زرتشت دارد .

هنگامی که حتی مخالفین زرتشت لطافت و عمق کلام او را می پذیرند شایسته است که این سرودهای بسیار کهن و باستانی را به زبانی تفسیر کنیم که دست کم دارای مفهومی مرتبط و تا اندازه ای منطقی باشد نه اینکه نامربوط و بی معنی باشد .

و از معانی گوناگون یک واژه ، آن مفهومی را برگزینیم که در چارچوب اندیشه ی زرتشت جای گیرد .
حتی دوستداران و شیفتگان زرتشت و فرهنگ شرق ، همچون **توماس هاید** انگلیسی و **نیچه** و **گوته** در ترجمه های خود اشتباه و نادرستی هایی داشته اند که امروزه اصلاح و قابل فهم تر شده اند .

در این دفتر از نظرات و باورهای دانشمندان و پژوهشگران ، بسیار نمونه می آوریم زیرا در مسایل علمی تخصصی ، بدون کمک گرفتن از پژوهشهای دانشمندان خیره ، نتیجه گیری ، شایسته ی اعتماد نمی باشد .

البته باید توجه داشت که بیان نظریه های دانشمندان ، هرگز تایید و پذیرش نتیجه گیری های آنان در همه ی برداشت های فکری شان نیست .

اما درباره ی پیشگامی و تاثیرگذاری ایرانیان و بویژه اندیشه های زرتشت ، پژوهشگران و اندیشمندان بسیاری همچون : **ویل دورانت** ، **گلازنپ** ، **ایزلر** ، **ریتسن اشتاین** ، **شدر** ، **میلز** ،

هرتسفلد ، لومل ، هرتل ، مولتون ، گیمن ، هینتس ، گیگر ،
اشپیگل ، ویندیشمان ، المسند ، سِر پرسی سایکس ، گیبون ،
دهالا ، بویس ، گلندر ، پروفیسور هیپل ، فرانسوی نامدار قرن
هجده ولتر ، هنینگ ، رودولف ، آلتھیم ، شلرات و بسیاری
دیگر ، آن را ستوده اند و اندیشه ی زرتشت را سنگ بنای

همه ی ادیانِ دیگر میدانند .

و ما بر پایه ی چکیده گویی آنها را نمونه خواهیم آورد .

با بررسی فیلسوفان و بزرگانِ یونانِ باستان نیز میبینیم که
براستی شیفته ی اندیشه های زرتشت بوده اند و به فراخور
و ظرفیتِ خویش آن را بکار گرفته اند .

در گسترشِ منیش (یا اندیشه ی) زرتشت در اندیشمندانِ

باستان ، پژوهشگران و دانشمندانی همچون ایزلر ، ریتسن

اشتاین ، پیگر و شدر میگویند :

بطور حتم و یقین ، هراکلیت و اناکسیماندر و فیثاغورثیان و

سوکرات (یا همان سقراط) و هزیود و دیگر خردمندان

یونانی ، از اندیشه های زرتشت و بویژه دین اوستایی

بسیار زیاد تاثیر گرفته اند .

در کتاب بوداییان که **تری پیتاکا** Tripitaka نام دارد و یک

سده پیش از مسیح تدوین شده است نیز این

اثرگذاری را میبینیم .

خوب است اشاره کنیم **بودا** یک **ایرانی** بود و **شکیا مونی** و از

تیره ی **سکا** Saka یا **سکه** Sakae نامیده میشد و فرنام یا

لقبش **کشتریا** Kashatria یعنی **شاهزاده** بود .

فیلیسن شاله فرانسوی درباره تاثیر دین زرتشت مینویسد :

دین زرتشت در آیین چین و بودا نیز هنوز هم نفوذ و تاثیر

خود را گذاشته است و آزادی انتخاب در دین ، و دوری از

قربانی خونین ، و احترام به زندگان ، از اصول انقلابی

زرتشت است که در این دو دین نیز ماندگار شده است .

در گسترش فرهنگ ایرانیان پروفیسور **ویدن گرن** نیز

معتقد است :

بودن **تقویم هخامنشی** در سرزمینهای دیگر که پایه ی

اوستایی داشته و نامهای اوستایی که در آنها بکار گرفته شده

است ، گواه روشنی بر نفوذ و رخنه ی دین زرتشت است .

همچنان که بار دیگر نیز در زمانِ پارت ها نیز

(با غلطِ مُصطلحِ پارس اشتباه نشود)

با توسعه ی رخنه ی دین زرتشت در خاور نزدیک ،

اشاتولوژی (بحثِ آخرت) و آپوکالیپسی (بحثِ آخر زمان)

و دیگر باورها و معتقدات ، در میان رودان (یا همان بین

النهرین) و فلسطین و سوریه و دیگر جاها از سوی ایرانیان

منتشر گردید و همه جا بخصوص از جانب یهودیان با اشتیاق

پذیرفته شد .

نیاز به یادآوری است ، در مورد قدمت ادیان ، تورات را که

باستانی ترین مکتب توحیدی میدانستند ، بخش بزرگِ تورات

پس از تبعید قوم بنی اسرائیل به بابل تنظیم شده و هیچ بخشی

از آن قدیمی تر از ۷ قرن پیش از میلاد مسیح نیست و اصولاً

کتاب تورات پس از گذرانِ يك دورانِ حدوداً هزار ساله و در

آغازِ مسیحیت تکمیل شده است .

و مسئله‌ی مهم این است که پیامهای مستقیمی مانند گاتهای زرتشت و قرآن محمد از حضرات موسا و عیسا در دست نیست و بی‌گمان چیزی از سوی آنها گفته و یا نوشته نشده است و اساساً شخصیت واقعی حضرات موسا و عیسا، از نظر تاریخی مسلم و مشخص نیست .

البته میدانیم که تاریخی نبودن ، دلیل بر حقیقی نبودن

نیست و در ادامه بیشتر توضیح خواهیم داد .

انجیل‌های کلیسا نیز تا آنجا که میدانیم نوشته‌ی حضرت عیسا و یا حواریون فرضی او نیست ، بلکه روایاتی است که بیش از گذشت ۱۰۰ سال از تولد و مرگ خیالی عیسا نوشته شده‌اند و هیچ‌گونه پایه‌ی تاریخی ندارند که بتوانند مورد استفاده قرار بگیرند .

همچنین هیچ‌یک از نویسندگان انجیل نه از یک مملکت بوده‌اند و نه در یک دوره می‌زیسته‌اند .

در تورات نیز تنها ۵ (پنج) آسفار است که به موسا نسبت داده میشوند .

به هر روی ، با بررسی در دین یهود (نه پیام موسی)

آشکارا دگرگونی هایی را در این دین میبینیم .

پروفسور **رابرت چارلز زهنر** در بررسی این دگرگونی و رشد

در دین یهود نمونه هایی می آورد و میگوید : نفوذ دین

زرتشت در دین یهود ، به ویژه با بررسی الواح کشف شده

در بحرالمت بهتر روشن میشود .

(نوشته شده است که ، چگونه یهوه دو روح راستی و شر

آفرید . البته تورات يك بخش از کتاب عهد عتیق است)

کارتز نیز در مورد رشد ودگرگونی دین یهود می نویسد :

پس از آزادی یهودیان از اسارت و بردگی بابلیان بدست

ایرانیان ، یودا يك ناحیه ایرانی شد و تا یورش اسکندر

نیز پابرجا بود و به عبارت دیگر تا ۲۰۰ سال یهودیان

تماس مستقیم با ایرانیان داشتند .

پژوهش های دقیق ، بیان گر تاثیر مزدا پرستی در یهودیان

است که بتدریج خدایی که فقط متعلق به قوم بني اسرائیل

است رشد و تغییر میکند و خدای جهانیان نیز میگردد .

آگوست وَن گال دانشمند آلمانی و نویسنده و مترجم و **مفسر**

تورات عبری سامریان که شخص مومن به کلیسا و تورات

یهودیان است ، کامل و مفصل تاثیر آیین زرتشت در

دین یهود را بیان کرده است و می گوید :

يك بررسی عمیق و دقیق به منابع دین پارسیسم یا ایرانی ،

مرا یاری کرد به این واقعیت معرفت یابم که بدون شك

یهودیت از دوران کوروش تحت تاثیر مذهب و عقاید

پارسیسم قرار گرفته بوده است .

البته در تورات (یا همان **پننا** تُویخ یا **پنج** کتاب موسی) ما

با يك خدای واحد و یکتا (یا مونوتنیسم) رو به رو نیستیم و

خدایان متعددی به تعداد اقوام (۷۰ خدا برای ۷۰ قوم)

وجود دارد و سهم یهوه نیز اسرائیل است .

(Deuteronomium ۸/۳۲ دُترونیوم)

این واقعیت که یهوه خدای بنی اسرائیل بوده است و اقوام دیگر نیز دارای خدایان دیگرند ، در سراسر تورات و ادبیات وابسته به آن تایید شده است و نیازی به توضیح و اثبات ندارد .

در مراحل اولیه ی تورات ، یهوه خدای حسودی ست که دوست ندارد قوم برگزیده ی او به غیر از او بخدای دیگری سر فرود آورد و خشنودی یهوه با قربانی و سوزاندن آن و نماز و مناسک بدست میاید و نه با کارهای نیک و اخلاق نیک . اساسا خوی نیکو (یا اخلاق خوب) هرگز مورد توجه تورات و حتا دیگر ادیان بزرگ و اساتیری (مانند اسلام و مسیحیت و ...) نیز نبوده است و در سراسر تورات نیز به ویژه در لویتیکوس و در کتاب یوشع و در کتاب دوترونومیوم و در کتاب نومی نمونه های بسیاری هست که دستور و فرمان میدهد به کشتار و قتل عام همه ، حتی سگها و گریه ها و هر چه که نفس میکشد در همه ی شهرهای دور و نزدیک ، مگر شهرهایی که دوازده قبیله ی بنی اسرائیل باید در آن جاگیر شوند . (دوترونومیوم ۱۰ - ۱۸ / ۲۰)

درست است موسایِ تورات برای رهایی اسرائیلیان از بندگی ،

برمی خیزد ، اما حرکت او فقط یک خیزش قومی است و حق

همه ی اقوام دیگر را پایمال ساخته و بشریت را بخاطر

اسرائیل فدا میکند و عملا و آشکارا به پیروان خود فرمان

ستم کاری و چپاول و جنایت را میدهد .

اگر به (روایاتِ عهدِ عتیق) و نبی های بنی اسرائیل نیز

بنگریم ، افرادی مانند یوشع دبورا ، شموئیل ، عاد ، ناتان و

دیگرانسان هیچ يك باعث جنبش نوین مذهبی نبوده اند بلکه

شایسته ترین و معروفترین آنها کوشیده اند تا شاید بتوانند

قوم اسرائیل را از کژروی حفظ کنند و در خط موسا نگه دارند

که شور بختانه هیچ یک موفق نشده اند .

زیرا در تورات و کتابهای وابسته به آن ، سخنهاى بسیاری

است از نادرستیها ، گناه ها و زشتیها و کج روی های

اسرائیلیان که نشان میدهد نَفَس و دَم نبی های شان آنقدر گرم

نبوده که در آهن سرد قوم برگزیده ی یهوه اثر بخشد .

البته در تورات نکاتِ عالی و برجسته ای نیز هست و دینی که
به موسا نسبت میدهند نیز با آنچه در تورات آمده یکسان
نیست و پس از او همچون پیامِ زرتشت به بیراهه رفته است .
G. Holscher **گ هولشر** دانشمند آلمانی در کتاب پنج
موسا (دنوترونویوم) ثابت کرد که قوانینِ مجددِ یهودیان در
دوران تبعید قوم بنی اسرائیل شکل گرفته است و کانون (یا
قانون) و دستورات مفصلی که در عهد عتیق وارد شده است
زیر نظر مستقیم ایرانیان بوده که یهودیان را بصورت قومی
متعهد و مُقنن درآورده است (یعنی دینی که دارای قانون
شده است) و اصولاً این پرسش پیش می آید که آیا پارسیسم
، با شدت و قدرت ، دین بنی اسرائیل را به دینِ مقنن یا
یهودیت ، دگرگونی و تحول نداده است ؟

به یک نکته ی کلی نیز درباره ی ادیان اشاره میکنیم و آن

اختلاف عقیده ی خدایان ادیان است .

اما براستی ، این **اختلاف عقیده ی پیامبران** است چون به

گفته ی خود پیامبران ، خداوند یگانه و یکی است اما نبی ها

و پیامبران ۱۲۴ هزار هستند ، نه کم و نه بیش !

البته شاید ساختن این قصه اشاره به **عدد مقدس ۷** و

جمع $۱+۲+۳+۴$ است .

و یک نمونه ی کوچک اما آشکار از این اختلاف عقیده ، اینکه

خداوند یک پیامبر نوشیدن مشروب را باعث نزدیک شدن به

خود میداند و یا می گوید اگر کسی بر شما سیلی زد شما

شکیبا باشید و بگذارید سیلی دیگری به شما بزند (عیسا)

اما خدای پیامبر دیگر در پی دگرگونی و تغییرات ، از شراب

بیزار میشود و آنرا ممنوع میکند و نه تنها بردباری و

مهربانی را ادامه نمی دهد بلکه فرمان جهاد (در راه خدا)

میدهد . (محمد)

پس هسته مرکزی همه ی ادیان ، پیامبران هستند نه خداوند .

به هر حال ادعای همه ی پیامبران این بوده است که طالبِ
نیکیبختی و سلامتِ بشر بوده اند و (با پندار و گمانِ خودشان
و در حدّ توان) ، بشر را با آموزشِ اخلاق و فضایلِ عالی به
سوی مدینه ی فاضله ، راهنما بوده اند .

ولی همانگونه که گفته شد در بحثِ دین و ایمان و عقیده ،
عقل و خرد و دانش جایگاه محکم و استواری ندارند و
باورهای موروّثی خو گرفته و عادت شده را نمی توان به
سادگی رها کرد .

به گفته ی اندیشمند فقید علی دشتی (در کتاب ۲۳ سال)

تحت تاثیر عقیده ، خرد و ادراک آدمی از کار می افتد .

برای نمونه میبینیم که در دینِ مسیحیت بسیار زود قلمرو

سلطنتِ خداوند در آسمان ، مبدل شد به سلطنتِ روحانیون و
کشیشان روی زمین .

رهبانانِ بودایی نیز ، از **بودا** بت ها برافراشتند .

در دین اسلام نیز حاکم فقط خدا بود و همه ی مردم با هم
مساوی خلق شده بودند و هیچ کس را بر کسی برتری نبود
و جایی برای خلیفه و سلطان وجود نداشت .

ولی با برداشتِ سودجویانه و استفاده ی پلید از يك کلمه ی «

اولي الامر » که فقط یکبار در توجیه يك حادثه ی اجتماعی

بیان شده بود ، ابتدا خلافتِ سلطنتی برقرار شد و دموکراسی

اولیه ی اسلام در بین اعراب (در بین اعراب) پس از

محمد به سرعت سر آمد .

در اوستای نو نیز میتولوژی (یا باورشناسی باستان) و

لیتولوژی (یعنی فقه و یا علم العبادات) و مراسم و خرافات

وارد شد که هرگز در گاتها یا همان پیام زرتشت نبوده است

و بدون شك در تفسیر و توجیه گاتها باید از آن چشم پوشید .

به هر حال ، در مورد تاثیرپذیری مسیحیت از آیین قدیم
ایرانیان شکی نیست که میتراپرستی یا مهرپرستی و آیین
قدیم ایرانیان در مسیحیت موثر بوده است
و تقریباً همه ی اساس و آداب و رسوم دین مسیحیت
برگرفته از میتراپرستی است .

میترانیسم ، با دین زرتشتی کلیسا در آمیخت و بصورت يك
مذهب جهانی تا قرن‌ها پس از ظهور دین مسیح تا سده ی
۴ میلادی در اروپا و روم رواج داشت .

همانگونه که میدانیم اساس و مناسک و مراسم مسیحیت نیز
کاملاً ساخته ی کلیسا و تشکیلات مذهبی روم می باشد که در
تماس مستقیم با میترانیسم و مذهب ایرانیان بوده است .

مهرآبه ها (به نادرست محراب) و عبادتگاه های
مهرپرستان را در زیر بسیاری از کلیساهای قدیمی کشف
کرده اند Krypta که نشانه ی نفوذ این آیین در آغاز
مسیحیت است .

داوسون در يك لیست بیش از ۱۰۰ مورد در **شبهاتِ مذهبِ**
یهودیان و مسیحیان به زرتشتیان و برداشتِ آنها از آیین
ایرانیان ذکر میکند و میگوید این دگردیی و دگرگونی پس
از دوران تبعید و آزادی یهودیان توسط ایرانیان به یهودیان
و سپس به مسیحیان منتقل شده است .

جشنِ مهرگان (میتراکانا ، جشنِ تولدِ میترا یا مهر)

در روز **۱۶ مهر** یکی از جشنهای مهم ایرانیان بوده است و
در تمام سرزمینهایی که میترایسم رواج داشته به آن عمل
میشده است .

روز **۲۵ دسامبر** در روم **تولدِ میترا** را جشن می گرفتند که
سپس کلیسای مسیحی **جشنِ زادروزِ میترا** را به **روزِ تولدِ**
عیسا تعیین کردند .

(کریسمس Christmas)

نمونه ای از شعائر و مراسمی که کلیسای مسیحیت از

میترانیسیم گرفته است و بسیاری با آن آشنا هستند :

تولد مسیح از مادر باکره .
(میترا از مادر باکره بدنیا آمده است)

روز تولد مسیح ۲۵ دسامبر است .
(این روز تولد میترا است)

نان و شراب در مراسم عشاء ربانی .
(همان شرابِ در آؤنه Draona ، وَهُومَ ، هَنُومَه ، سوما ،
سومَه در میتراپرستی است)

غسل تعمید .

آب مقدس .

اعتراف به گناه .

صعود مسیح به آسمان .
(صعود میترا به آسمان است)

عید فَصَح یا عید پَسَهه .
(همان جشن اردیبهشت میترانیسیم است)

ناقوس کلیسا .
(در پرده برداری از مجسمه ی میترا زنگ بصدای می
آوردند)

روز یکشنبه .
(نزد ایرانیان روز هفتم هفته ، روز مهر است که با خورشید
یکی شده است . زن تاك Sonntag و سان دی Sunday)

رستاخیز و روز داوری مسیح .

اعتقاد به روح .

حضور شبانان در تولد مسیح .

وساطت عیسا برای گناهان .

اصطلاح پدر و پدر مقدس .

(کشیش دین مهر یا میتر، پدر خوانده میشد)

شمعدان ۷ شاخه و ...

که همگی تقلیدی از میتراییسم هستند .

خوب است اشاره کنیم به **عدد مقدس ۷** که در بسیاری از سرزمینها ، مقدس بوده است به ویژه نزد آریایی ها و نزد شومریان (یا سومریان) و بعدها در بابلیان نیز مقدس شده است .

سپس در نزد یهودی ها نیز مقدس شده است و ۷ فرشته ی خود را از روی ۷ سیاره ی بابلی قرار داده اند و هر یک از روزهای هفته را به نام آنها برپا کرده اند .

بجای خورشید ، جبرائیل - بجای ماه ، شمائیل - بجای بهرام یا مریخ ، میکائیل - بجای تیر یا عطارد ، زد کائیل - بجای مشتری یا برجیس ، انائیل - بجای ناهید یا زهره ، سبات ییل یا شبات ییل - بجای کیوان یا زوخل ، کفزائیل قرار دارند . البته شنبه روز ششم هفته از واژه ی شبات در عبری است . اساسا ۷ پروردگاران ، پیش از بابلیان و آشوریان نیز بوده و متعلق به قوم شومر و یا سومر (و سومریان)

می بوده اند .

البته این آداب و آیین ها هیچ گونه پیوندی با پیام زرتشت و آیین مزدایی یا مزدپرستان (و پیروان راستی) ندارد و **دین زرتشتی نیز با سخنان و پیام زرتشت بسیار متفاوت است .**

اما در مورد نام **عیسا** که گاهی اشتباه گفته شده که پس از نبوت ، لقب و فرنام **کریست** گرفته است بایستی بگوئیم نخست اینکه ، کلمه ی **Christ** کریست ، **یونانی** است و **نه عبری** ، دوم آنکه مسیحیان باور دارند عیسا **پسر خداست** و خود خداست و قبل از تولد با خدا و در خدا بوده است و **اصلا به نبوت نمیرسد** که نیاز باشد فرنام دریافت کند ، سوم اینکه **کریستوس** Christos ترجمه ی کلمه ی مسیا و مَشیخ به عبری یعنی مَسح شده ، و **تشریفات مذهبی ست** و نه حتا يك لقب و فرنام افتخاری .

نام مَشیخ ، در تورات قرن‌ها پیش از عیسا آمده و او

نجات دهنده ی قوم یهود خوانده شده است .

یهودیان باور دارند که مَشیخ ، پادشاهی ست از نسل داود که

عظمت قوم یهود را باز میگرداند .

کلیسا نیز از این نام بهره گرفت و اُستوره ی مسیح را پدید

آورد ، مسیحی که هیچ پایه ی تاریخی ندارد .

به هر روی **در تورات ، به کوروش ، آزادی بخش قوم یهود**

از بندگی بابلیان ، **مسیح یهوه** نام داده اند .

یعنی موسا عبدالله و بنده ی خداست اما کوروش یاور خداست

.

شکی نیست که پیامبر و فرستاده ای از سوی خداوند بنام

عیسا ساخته ی کلیسای میترایسم است و اصولا شخصی بنام

عیسا ، زاده نشده است که سپس به **چلیپا یا چلیپ یا صلیب**

بسته و کشته شده باشد .

اما **یهودیت (یا همان دین قانونمند شده بدست ایرانیان)** در

درازای تاریخ به وسیله ی نبی های بنی اسرائیل و بخاطر

پیمان بین خدای یهوه و قوم اسرائیل زنده نگه داشته شده

است و بصورت **یک یادبود مقدس ملی** ، پایه ی حیات و

پایداری قوم بنی اسرائیل گردیده است .

البته یاور قوم پرستانه ی آنان باعث دشواریها و آزارها و

ستمهای بسیاری برای خود آنها نیز بوده و هست .

به هر روی ، دینِ یهود **پیامِ موسا نیست** بلکه پیمان و عهد و

میثاقِ یهوه و قوم یهود است .

در ادبیاتِ فارسی ، کتابِ مقدسِ یهودیان را **تورات** مینامند !

اما تورات (یا پنتاتویخ - پنج کتابِ موسی) بخشی از کتاب

مقدسِ یهودیان است که **عهدِ عتیق** نامیده میشود .

اما به هر حال هنوز موسا از سوی دیگر در ادیانِ **پرهامی**

(یا همان **ابراهیمی**) وجود دارد .

کلیسای میتراپیسم ، مسیحیت را بر پایه ی مشیخ یا مسیح

تورات بنا نهاد و اسلام نیز موسا را به عنوان توجیه کننده

ی ادیان توحیدی ، پیغمبر بر حق شناخت .

امروزه نیز در حدود ۲ میلیارد مردم مسلمان و مسیحی و

یهودی در جهان به موسا معتقدند و بزرگش میدارند و یا در

ادبیات خود برای او مقام والایی در نظر گرفته اند .

جالب اینکه **هنوز هم پس از حدود سه هزار سال یهودیان خود**

را قوم برگزیده ی یهوه دانسته و او را از آن خود می پندارند

و در تشکیل دولت یهود از همان اُسْتوره های سه هزار سال

پیش بهره میگیرند .

پروفسور **گیگر** درباره ی رشد و تکاملِ یهوه (خدای یهود)

معتقد است :

یهوه ، خدای یهودیان از نظر بعضی صفات ، و فقط در زمانی که به آخرین حد تکاملِ وحدت رسیده است ، با اهورامزدا قابل قیاس میگردد .

همانگونه که میدانیم ، تا مدتها یهوه خدای قبیله ای بود و

بتدریج دگرگون ، و یگانه خدای جهان شده است .

داوسون نیز می نویسد :

دین زرتشت غیر مستقیم در همه ی ادیان بزرگ اثر داشته

است زیرا همه ی این ادیان پس از تنظیم گاتها و پیام زرتشت

پدید آمده اند و بویژه چون دین یهود پایه ی همه ی ادیان

پَرهامی (یا همان ادیان **ابراهیمی**) بوده ، توسط معتقدات

یهودیان در دیگر ادیانِ **پَرهامی** (یا **ابراهیمی**) نیز اثر

گذاشته است . داوسون ادامه میدهد :

در آیین زرتشت ، برداشتها و اصول مذهبی فراوانی یافت

میشود که نتایج آنها را به شکل‌های گوناگون در عقاید

یهودیان و مسیحیان ، و همه ی جهان میبینیم ، و این آثار

قرنها پیش از پیدایش مسیحیت و یهودیت بوده اند و در

حقیقت آثار مقدس باستانی هستند که از آنها مذاهب **یونانیان**

، **رومیها** ، **آلمانها** ، **اسکاندیناوی** ، و فشرده بگوییم

کشورهای **اروپایی** ، **آمریکایی** ، **استرالیا** و **جاهای دیگری** که

بدست اروپایی ها مستعمره گردید ، پدید آمده اند .

سامونل ننگ انگلیسی می گوید :

عیسویان متجدد بدون آنکه آگاه باشند پرستندگانِ اهورامزدا

هستند و حضرت مسیح را بجای اهورامزدا گرفته اند .

شلمات می نویسد :

همه ی متفکرین و محققین که درباره زرتشت تحقیق کرده اند

در این واقعیت هم زبانند که زرتشت متفکری دقیق و تیزبین و

شخصیتی بزرگ و **یک مورالیست واقعی** (یعنی پیرو معنویات

و اخلاقیات) و مبارز سر سخت عقاید و نظریات خویش بوده

است .

شخصیت بزرگ زرتشت چنان در دانشمندان اثر میگذارد که پیوسته آنها را تحریک میکند تعلیمات و دکتربین او را دقیق تر و عمیق تر مطالعه و نکات تازه ای را روشن کنند .

بارتولومه میگوید :

نام زرتشت نه تنها در ادبیات و تاریخ ایران موجود است ،

بلکه در آثار **سوری ، ارمنی ، عربی ، چینی ، یونانی ، لاتین**

و حتی در ادبیات **ایسلندی** از او سخن گفته شده است و گاتها

مستقیماً از زرتشت پیمبر ایرانی می باشد .

در بررسیهای دیگر نیز طبق يك پاپيروس مصری ، داریوش

دستور داد در سال سوم سلطنتش (۵۱۹ پیش از مسیح)

دانایان ، جنگاوران ، روحانیون ، و نویسندگان مصری جمع

شوند تا **قوانین مصر کهن** را تنظیم و تحریر کنند .

این اقدام ۱۰ سال به درازا کشید و سرانجام این مجموعه

قوانین در برگ پاپيروس شاهنشاهی ثبت و ذخیره گردید .

همچنین ۴۵۸ سال پیش از زاده شدن مسیح ، کاهنی بنام
عزرا در فلسطین از جانب خشایارشاہ اول مامور شد تا قانون
موسا یا پنج کتاب (پنتا تویح) PENTATEUCH را
برای جامعه یهود تنظیم نماید .

اساساً تاسیس جامعه ی یهود نتیجه ی يك سیاست مذهبی
دولت ایران بوده است و امروزه مسلم شده که وضع و تنظیم
این قوانین بدستور پادشاہ ایران انجام شده است .

اندیشمندِ فرزانه مهندس جلال الدین آشتیانی می گوید
پادشاہان هخامنشی برای تمام سرزمینها و جمعیتها ، تنظیم
کتاب قانون بر پایه ی آداب و رسوم مذهبی آنان را تبلیغ و
تایید میکردند ، پس می بایست برای سرزمین اصلی خودشان
(ایران) نیز کتاب قانون تنظیم شده باشد .

شدر میگوید :

این ماموریت به **مغان** داده شد و آنان کتابی تنظیم کردند که
ویدنو دات یا همان **وَنَدیداد** (**قانونِ ضدِ دیوها ، دیوان**) است
که خشایارشاہ آشکارا در کتیبه ی **بیستون** به آن اشاره کرده

است و به همین دلیل این کتیبه را کتیبه ی دیوان می خوانند .

Daiva Inscription

نام اصلی بیستون ، **بغستان** (یعنی **جای خدایان**) بوده است .

واژه ی **بَهستان** نیز همان **بَغستان** است .

Bagastan

و همچنین **میلز** درباره ی **اثرگذاری مستقیم ایرانیان** در

یهودیان و مسیحیان میگوید :

کوروش يك زرتشتی باورمند و معتقد است که در سایه ی

خواستِ خداوند ، سراسر تاریخ جدید قوم یهود را تعیین کرده

است و اگر کوروش قوم یهود را به سرزمین اصلی شان

باز پس نمی فرستاد ، نه نبی های بعدی در بیت المقدس به

راهنمایی مردم می پرداختند و نه عیسا در بیت اللحم بدنیا

می آمد که بخواد در این سرزمین به پند و اندرز گویی

بپردازد .

اما اینکه چگونه بار دیگر نام و اندیشه ی زرتشت روان

ایرانیان را جلا میدهد ، جلال الدین آشتیانی می نویسد من

فرضیه کسانی را که اهورامزدا را خدای عشیره ی هخامنش

دانسته و آنها را زرتشتی توجیه کرده اند را به حقیقت

نزدیکتر می بینم .

نامها و اصطلاحات زرتشتی ، نزد هخامنشیان نیز آشکار
است .

البته در آغاز دوران هخامنشیان پیام زرتشت تقریبا غریب بود
و قرنهای بسیاری از مرگ زرتشت می گذشته است و حتی
مفاهیم و زبان گاتها بکلی فراموش شده بوده است و مورخین
یونانی که به ایران سفر کرده اند از آن بی خبر بوده اند .

در زمان ساسانیان یکباره نگاه ایرانیان به زرتشت به اوج
خود میرسد و شخصیت **مینویی** (یا **معنوی**) زرتشت روح
ایرانیان را تسخیر میکند .

ولی پس از تسلط اعراب ، آیین زرتشتی بدست روحانیون راه
زوال پیموده و بانی آن فراموش میشود و جز اندکی از راستی
پرستان و درستی پرستان که به نام او آداب و رسوم را
انجام میدهند ، **زرتشت** رسما پیروان چندانی ندارد .

اینکه چگونه آیین زرتشت به نماز و مراسم و مناسک آلوده شده است ، **گیمین** می گوید :

عقاید ایرانیان غربی ، که از مغان مادی (یا مادها) گرفته

شده بود با افکار شرقی ایران آمیخته شد و پولی تنیسم یا

چند خدایی و قربانی خونین را در دین زرتشت وارد کرد .

در همین باره پروفیسور **گریشمن** فرانسوی مشهور میگوید :

درست است که پارس ها و مادها از یک خانواده هستند ولی

شیوه و روش سلاطین ناحیه ی **پارسوا** Parsua با سلاطین

مادی Madai متفاوت بوده است .

پیدایش و نفوذ دین زرتشت در شرق فلات ایران بود اما

هنگامی که در غرب ایران و میان مادها رخنه کرد و گسترش

یافت به کژی و انحراف کشیده شد ولی به هر حال زمینه ی

پیدایش و ظهور کوروش را آماده ساخت .

سپس **گریشمن** تا آنجا کوروش را می ستاید که میگوید

با آمدن کورش نسیمی در جهان وزیدن گرفت و او فریادهای

انسان دوستی و نظم و قانون انسانی را جانشین قتل و غارت

و ستم و بیداد کرد .

همچنین ، **نیبرگ** درباره **شیوه ی آموزش و انحرافِ پیام زرتشت در زمانِ سومریان** شواهدی ارائه میدهد و هم با اتکاء به مدارکِ سومریِ زمان ساسانیان ، و هم از آبه نو (کشیش فرانسوی) نقل میکند که اصولاً زرتشتیان در آن دوران به کتاب خود متکی نمی شده اند و شاگردان مدارس مذهبی که برای موبدی تربیت میشدند سالها با زمزمه کردن اشعار و دستورات مذهبی آنها را در خاطر می سپردند ، بطوریکه حتا اعراب بعدها **اوستا** را به نام **زمزمه** نامیده اند . **نیبرگ** نتیجه میگیرد که جامعه ی زرتشتیان بسیار گسترده از ایدئولوژی مغان پیروی کرده است و روح و باطن آن از مذهب میتراپی سرچشمه میگرفته است .

اما **هرمانس** درباره ی تاثیر فرهنگِ ایرانیان ، در **کتابِ شامان** صفحه ی ۵۰ به بعد اینگونه بیان میکند :

تاثیر قلمرو کاوی های شرق ایران ، به سوی آسیای مرکزی و شمالی توسعه یافت و نیروی توسعه ی عظیم اقوام ایرانی و تشکیلات دولتی قدرتمند شان تا ۱۰۰۰ سال پس از میلاد

از ایران به طرف آسیای نزدیک و آسیای میانه به شدت
تأثیر نمود و حتا بر تبت و چین و مغولستان تأثیر همیشگی
و مدام گذاشت .

بنابر پژوهش های چندین دهه ی **هرمانس** ، تأثیر گذاری
Scythians **اسکیت** ها نیز در حدود ۷۰۰ سال پیش از
میلاد تا جنوب روسیه ادامه یافت و همسایگان شرقی **اسکیت**
ها نیز یعنی **سارامات** ها ، **ساک** ها ، **ماساگنات** ها ، **پارت** ها ،
اشکانیان ، و **سُغدیان** بوسیله ی بازماندگان ایرانی خود در
اقوام آسیای مرکزی و شمالی تأثیر زیاد گذاشتند و سپس
ساسانیان بودند که پس از پیدایش مسیح با فرهنگ و مذهب
خویش پیوسته این تأثیر را در چین و آسیا گسترش دادند .
و همچنین ، **پیروان مانی** (پیامبر نقاش و دین ساز معروف
ایرانی و مهمترین مُبلّغ باستانی جنگ میان نور و تاریکی)
نیز در **ترکستان شرقی** جوامع بالنده و پویا و رو به رشد
بوجود آوردند و **ستاره شناسان** آنها را در دریا های چین ،
سینگان Singan و **شینسی Shensi** می نامیدند .

نقشه های دریایی به قاره ی آمریکا پیش از کریستف کلمب

بدست اینان کشیده شده است .

همچنین وجود آتشکده هایی در مرکز و قلمرو میانی چین نیز

نشان از تاثیر آیین کهن ایرانیان در این سرزمین دارد .

به هر روی ، نشانه های تحرك و دینامیسم نیرومند فرهنگ

ایران را در واژه های ایرانی نیز میبینیم که سهم آنها برای

نمونه در زبانهای عبری ، عربی و قرآن و یونانی براستی

که بسیار و در خور توجه است .

همچنین بسیاری از واژه های ایرانی در زبان چینی و

در زبانهای تبتی رو نویسی شده اند .

چون از اسکیت ها نام آمد ، اشاره ای میکنیم به گروهی از

اسکیت ها ، یا ساك های شمال شرقی ایران که در سرزمین

ساك ها یا ساکستان یا شاکستنه (سیستان) می زیسته اند و

در ودا ها گفته شده است این قوم از خوارزم قدیم به این

منطقه کوچیده اند .

فرزندان ساک ها یا ساک سون ها در انگلستان نیز از همین

ساک ها هستند .

Saxons = Saka Sons

گروهی از اسکیت ها نیز در غرب ایران بسر میبرده اند و

شمال آترپات گان یا آذربایجان مقر آنان بوده است .

Atropatenen

آتر یا آذر همان آتش است و پات بمعنی پاسدار و نگهبان

است و قوم یا زبان و یا لهجه ی ویژه و خاصی نیست .

آترپات گان یا آذربایجان مانند ری یا راگا Rhagae

(یا رگه - رقه) یا همین تهران امروزی هر دو از مرکزهای

مهم آتش پرستی بوده اند .

البته درباره ی اسکیت ها برخی محققین مانند بارتولومه

دانشمند آلمانی میگویند ،

اسکیت ها همان تورانی ها هستند که در گاتهای زرتشت در

فصل ۴۶/۱۱ با واژه ی تورَهیا Turahya نامیده شده اند .

نامهای ماههای سال
گاہ شمارِ زرتشتی (ماهها)

ایرانی امروزی	پهلوی میانه	ایرانی باستان	ماه اوستایی
------------------	----------------	------------------	----------------

فروردین	فرورتین	فرورتی	فَرَوَشی
---------	---------	--------	----------

فَرَوَشی یا فَرَهَوَر یا فروهر ، پنج نیروی
دربگیرنده انسان است .

اردیبهشت	آرتَه وهیشت	آرتَه وهیشته	آشَه وَهیشته
----------	----------------	-----------------	--------------

به معنی جهان راستی ، بهترین جهان ، بهترین
زندگی است .

خرداد	هورودات	هُروتات	هُواُروتات
-------	---------	---------	------------

یعنی فرشته ی رَسایی و کمال و تندرستی .

تیر	تیر	تیرا	تیشتریه
-----	-----	------	---------

ستاره ی تشتر ، فرشته ی باران است و همان ستاره
ی سیروس اروپایی هاست و تیر یا عطارده همان
ستاره ی مرکوری اروپایی هاست .

اُمُرَات	امرات	اَمْرودَات	اَمْرَاد
----------	-------	------------	----------

مُرَاد یعنی مُردنی - در اینجا نادرست است .
اَمْرَاد یعنی اَمیر و نامیر و نامردنی درست است .

خَشْترونیریه	خَشْتروریه	سَت و نیرو	شهریور
--------------	------------	------------	--------

یعنی سرزمین (و کشور) آرزو ، کشور جاودانی ،
کشور آرمانی .

میثرا	میثرا	میثرد	مِهر
-------	-------	-------	------

بمعنی پیمان ، پیوند ، دوستی ، عهد ، محبت ، بشر
دوستی است . و بعدها با خورشید یکسان گرفته شده
است .

آپ (آپام - نبات - ناهید)	آپی	آوان	آبان
--------------------------------	-----	------	------

ناهید فرشته ی آب (یا آب) است .

آثر	آثر	آترو	آذر
-----	-----	------	-----

یعنی آتش .

دِی	دین	دَینِیا	دَنا
-----	-----	---------	------

یعنی وجدان

بهمن	وَهومن	وَهومَنش	وَهومَنه
------	--------	----------	----------

یعنی مَدَنش یا اندیشه ی خوب و نیک .

اسفند	سِنْپَندار مَت	سِنْپَندار مَتی	سِنْپَنته آرَمَنیتی
-------	----------------	-----------------	------------------------

اسفند ، فرشته ی مُوکلِ زمین و مظهر باروری و زایش و محبت و فداکاری و فروتنی است .

روزِ سِنْپَندارمَند (روز پنجم اسفند) در ایرانِ باستان

به نام روز زن جشن گرفته می‌شده است .

فصل دوم

... و انسان خدا را آفرید



نگاهی بسیار کوتاه به :

پیدایش گروه و یکجانشینی و سکونت انسان ها

و **باور** آدمیان به **مذهب** پیش از **تاریخ باستان** و پیش از **ماقبل تاریخ** و از ۵۰۰ هزار سال پیش

و **پیدایش رهبری در گروه ها** و **جوامع بشری**

و سپس **پدید آمدن حکومت** و **سلطنت** در **تاریخ باستان**

و پس از آن **آغاز شهرنشینی** و **تمدن Civilization** .

یکجانشینی و پیدایش سکونت انسانها

پروفسور کارل زاور Carl. O. Sauer میگوید که خواسته انسان به یکجانشینی از ویژگیهای نخستین و اولیه ی بشر است .

نخستین جای سکونت دائمی انسانها ، گورستانهای آنها بوده است و آدمیان پیش از آنکه برای خودشان جا و مسکن ثابت برگزینند ، برای مردگان خویش آرامگاه و محل دائمی پدید آورده بودند .

آثاری در غارها و یا بر فراز تپه ها و یا در گورستانهای دسته جمعی که از پانصد (۵۰۰) هزار سال پیش برجای مانده است که آشکار میکنند بشر از زمانهای دور به مرگ و مردگان با نگاه ویژه و خاص می نگریسته و برای مردگان احترام و ستایش قائل بوده است .

البته ریشه ی آن بیم و ترس بوده است . اساسا ترس و وحشت منبع بسیاری از احترامها است .

و بطور کلی و ذاتا ریشه ی خود ترس نیز ناآگاهی و ناآشنایی است .

مانند هنگامی که یک انسان برای نخستین بار به جایی تاریک و ناآشنا درون شود و آنجا نه تنها بی زیان که بسیار هم زیبا باشد ، اما بیم و ترس پدید میاید .

درمورد احترام به مردگان و آماده کردن آنها برای جهان دیگر (و گذاشتن غذا و ابزار و ... برایشان) از آثار دوران پارینه سنگی (یا عصر حجر) تپه هایی یافت شده است که جای گور مردگان بوده است و پیرامون این تپه ها به

شکل ویژه ای با تکه سنگهایی **آراسته** و **تزیین** شده است و بی گمان با آداب و **رسوم** نیز همراه بوده اند .

لوییز مامفورد آمریکایی Lewis Mumford میگوید که **شهر مردگان** یا **گورستان** ، **هسته ی اصلی همه ی شهرهای باستانی بوده است** .

در برخی از غارها آثار **بجا مانده** از ماقبل تاریخ دارای **کنده کاری ها** و **نگاره های** بسیار جالبی هستند اما برخی از این نخس و نگار و کنده کاری های درون غار در جاهای بسیار سخت گذر و برای مراسم ویژه ی دینی بوده است .

جالب اینکه برخی از نگاره و نقاشی ها با آثار هنری شهرهای باستانی که دهها هزار سال پس از آنها نخس گرفته اند ، رقابت و هم آوردی میکنند .

بررسیها و پژوهشها و یافته های بسیار بسیار کهن نشان میدهند که نه تنها نخستین و بدوی ترین آدمها دارای نوعی **مذهب** بوده اند ، بلکه دارای **یک کولت Cult** و فرهنگ بوده اند .

کولت Cult را مناسبك و مراسم ترجمه کرده اند اما مفهوم این واژه بسیار وسیع تر و شامل **باورهای مذهبی و آداب و رسوم** است .

در قبیله های بدوی و ابتدایی (دوران جدید) که تنها از **شکار** و **دانه جمع کنی** خوراك می گرفته اند نیز اثر يك مذهب ابتدایی دیده میشود .

بر مبنای پژوهشهای فرانس گینر Franz Gaebner و شمیدت W. Schmidt ساده ترین دوران زندگی بشر دانه جمع کنی Sammel Kultur است که آدم هیچگونه تولید نمی شناسد و تنها به بهره گیری از طبیعت بسنده می کند .

پس از آن ، Primaer Culture دوران فرهنگ ابتدایی است که بشر به تولید و **کشاورزی** میپردازد .

حتا این ساده ترین شیوه ی زندگی انسان نیز همراه با پاورها و مراسم و مناسک بوده است .

به هر روی ، بررسی های انجام شده در نخستین و ابتدایی ترین دوره های بشر ، نشان دهنده ی اندیشیدن و فکر کردن این موجود است که البته بشکل مذهب و دین ساده و همراه با آداب و رسوم ساده بوده است .

البته این به معنی آن نیست که تکامل و تحول تدریجی را رد کنیم .

بجا مانده ها و بقایای انسانهایی که در روستای **چوکوتین** Cho – Kou Tien نزدیک پکن یافته شده و سینانتروپوس پکینزیس Sinanthropus Pekinesis نامیده شده اند هم مربوط به پانصد هزار سال پیش هستند که آنها نیز وجود يك فرهنگ خاص (Cult) را نشان میدهند .

و همچنین در دیگر جاهای چین ، قدیمی ترین آثار بدست آمده از انسانهایی که بیش از **۵۰۰ هزار سال پیش** میزیسته اند را میتوان دید که دارای فرهنگ خاص (Cult) بوده اند .

آثار پس از آن ، مربوط به دوران های **پارینه سنگی** است
Paleolithic پالئو ، قدیمی - لیتیک ، سنگ) که بشر در
ساختن و ابداع بسیار فقیر بوده و کم میدانسته است و این
یافته ها وجود مذهب ابتدایی را بیشتر ثابت میکند .

بقایای انسانهای **جاوه** - پیتکانترپوس Pithecanthropus
و انسانهای **آفریقای شمالی** آتلانترپوس Atlanthropus
و انسانهای درّه ی **نئاندرتال** Homo Neandertalensis
همو ناندرتالنیسی که متعلق به دورانهای جدیدتر و در حدود
یکصد هزار سال پیش است ، حلقه های بهم پیوسته ای را از
حدود یک میلیون سال تا ۱۰۰ هزار سال پیش ارایه میدهد و
اگر آنها را با انسانهای ماقبل تاریخ **Cro – Magnon**
کروماگنون ها نیز مقایسه کنیم ، مذهب را در سراسر این
دورانها میبینیم .

جیمز دانشمند آمریکایی نیز E. O. James در بررسیهای
پکن به نتیجه میرسد که این مردمان نه تنها دارای باورهای
مذهبی بوده اند بلکه به روان و روحی باور داشتند که در
مغز سر جای داشته است .

همچنین ، **انجمن انسان شناسی وین** میگوید :

با پژوهشها درباره ی تاریخ اولیه و یافته های مردم شناسی
و جامعه شناسی بطور یقین میتوانیم ادعا کنیم که بشر تا
آنجایی که ما او را میشناسیم موجودی مذهبی بوده است
و هرگز مذهب در ماهیت خود متعلق به یک دوران خاص
از تمدن نیست ، بلکه در هر مرحله ای از تمدن و محیط
اجتماعی و جغرافیایی با آن روبرو میشویم .

هربرت کوهن Herbert Kuehn آلمانی و لوی برول
فرانسوی Levy Bruhl مینویسند :

انسانی که به جاودانگی و ابدیت فکر نکرده و در آن باره
پرسش نداشته باشد وجود ندارد و انسان از همان
دوران نخستین می اندیشیده و به گونه ای ساده
مذهبی بوده است .

HomoReligious

گورستانهای به جامانده از صدها هزار سال پیش نشانه ی
آشکاری از وجودِ مذهب و باورهای ابتدایی در انسانهای اولیه
است که به زندگی پس از مرگ نیز باور داشته اند و نه تنها
به مردگان احترام میگذاشتند بلکه با ساختن آرامگاه و انجام
مناسک و مراسم ، مردگان را برای سفر و ادامه ی زندگی به
گونه ای دیگر آماده میکردند .

بیشترِ مذاهبِ کهن بر این باور پدید آمده اند .

واژه ی آرامگاه در زبانهای دیگر نیز وجود دارد و کاملاً
همین معنی آرامگاه در زبان ایرانی را میدهد مانند
Freidhof و یا Ruhestatt که در آلمانی کاملاً بمعنی
آرامگاه است و یادگارِ جاگرفتن و آرامش مرده در گوری
است که برایش آماده میکرده اند .

آثارِ بدست آمده از دورانهای نو تر و جدیدتر ، و بویژه
نوسنگی (یا نئولیتیک) بسیار مشخص تر هستند و برای
بررسی و تحلیل مذهب و علت تجمع و گردآمدن گروه ها
شواهد آشکار و مهمی در اختیار می گذارند .

غارهای نقاشی شده که به آنها اشاره شد و از انسانهای ماقبل تاریخ بنام **کروماگنون** در سراسر **اروپا** بویژه در **فرانسه** و **اسپانیا** بجای مانده است به زبان آثار و علامتها ، مذاهب مردم این دورانها را نشان میدهند .

غارنشینان **دوران سنگی** (یا عصر حجر) و انسانهای **نئاندرتال** نیز آثاری بجای گذاشته اند که نشانگر مذاهب ابتدایی است .

آثاری که در دراخن لُخ Drachenloch و ویلدمان لیس Wildenmannlisloch در **سوئیس** بدست آمده است و آثار دیگری مانند مجسمه های ونوس ویلن دورف Wenus Of Willendorf که نخستین بار هوگو اوپرمایر Hugo Obermeier آنرا در غارهای **استرالیا** پیدا کرد و سپس در **اتریش** و **اروپا** هم یافت شده اند نیز نشانگر وجود مذاهب ابتدایی هستند .

اساسا پیدایش مذهب و چنین باورهایی را میتوان نتیجه ی کوشش و تلاش شعور انسان برای پیوند و **رابطه ی سودمند** و مفید با نظام خارج از جهان و نظام مافوق ، دانست .

و منظور از مذهب ، فقط خدا و قیامت و روح و مانند اینها نیست بلکه کل جهان بینی بشر و دانستن علت و معلول در هستی و پیدایش است .

البته گرچه مذهب دریچه و پنجره ای است که ذهن از درون آن (پنجره) به جهان نگاه میکرده و میکند ولی **کودکانه بودن** این جهان بینی بسیار آشکار است .

وجود مذهب و آداب و رسوم و ریتوال های گروهی مربوط به مذهب نشان میدهد که انسانها از آغاز ، اضافه بر نیازهای مادی و جنسی به ارزشهای دیگری نیز پایبند بوده اند و برای رضای این کتش های درونی ، انسانها به گردهمایی و تجمع مشتاق شده اند .

در آغاز ، انسان پدیده های طبیعی و فنونها را تعبیر و تعریف کرده است و سپس به آن عناصر طبیعی ، شخصیت داده است و پس از آن برای روبرو شدن با این شخصیتها در پی راه و روشی است که آنها را خشنود و راضی کند و یا در برابر آنها به دفاع برخیزد .

مذهب اولیه بیانگر این برداشتها و باورها و واکنشها است .

مأمفورد مینویسد ، انسانهای اولیه به مکانهای مقدس و اشیاء مقدس و فنومن ها و عناصر طبیعی مقدس پایبند بوده و گاه به گاه به دور آن جمع میشده اند ، و در این **گردهمایی ها** يك عامل روحی بر آنها حاکم بوده است .

بیت المقدس ، واتیکان ، کعبه در مکه ، بنارس ، کیوتو ، لورد و غیره نمونه هایی از این مکانهای مقدس و بجامانده از دوران باستان هستند .

پیش از اینها نیز ، زیگورات های سومری Zikkurot یا

همان **معبد های تپه ای** که گاهی به شکل **هرم پله ای**

بوده اند و Tell تل نامیده میشده است مانند

Choghaz Nabil **چغاز نبیل** میان دو

شهر شوش و شوشتر در **خوزستان** ،

اهرام مصر ، **غارهای مقدس میترا** و

Grotte Mithra

گورهای زیر **مهرآبه های** کلیساها یا همان **Krypt** و غیره ، همگی پرتو و بازتابی از شکل غارهای ماقبل تاریخ هستند که شهرهای اولیه از آنها پدید آمده اند .

میبینیم که میل انسان به گرد آمدن و تجمع در صدها هزار سال پیش به دور يك گور یا به دور يك سمبل نقاشی شده و یا به دور يك سنگ بزرگ و یا يك بیشه ی مقدس ، ادامه داشته تا به امروز که به معبد و استادیوم و تئاتر و دانشگاه رسیده است .

بسیاری از باستان شناسان به بررسی آثار سکون و استقرار و یکجانشینی دسته های انسانی پرداخته اند که در حدود ۱۵ تا ۲۰ هزار سال پیش میزیستند .

آنها پاور دارند که در این دوره کم کم انسان دوران **نوسنگی** ساکن شده و به فکر برپایی واحدهای مسکونی افتاده است .

بشر در این دوران ، در کنار **شکار** حیوانات ، آنها را نیز اهلی کرده است و علاوه بر **جمع کردن دانه ها** و نباتات و میوه ها سپس به تولید و گسترش و **کشاورزی** آنها پرداخته است .

اما جالب اینکه پیوسته در کنار همین مردمان **قریه نشین** و روستانشین ، گروه های **کوچ نشین** و **نوماد** (یا مادها) به زندگی چادرنشینی ادامه داده اند و هنوز هم در جهان مردمانی یافت میشوند که زندگی شهرنشینی را نپذیرفته اند و کوچ رو هستند .

مانند **قشقایی ها** Qashqai و ...

Modern Primitives

پیدایش رهبری در جوامع نخستین در دوران های جدیدتر

دین و مذهب و مراسم و اشتراك دینی ، مهمترین عامل تمرکز و گردهمایی اولیه گروه های گوناگون بوده است .

با بررسی دقیق جوامع ابتدایی ، میبینیم که اثری از اختلاف طبقاتی نبوده و تا حد بسیار زیادی برابری و یکسانی میان افراد جامعه حاکم است .

از حکومت و دولت و ریاست بمعنی فرماندهی و تسلط بر دیگران اثری دیده نمیشود و **ریاست بصورت مدیریت است** و شیخ و شیوخ در میان برخی از این گروه ها وجود دارد .

بسیاری از پژوهشگران و دانشمندان میگویند که يك نوع دموکراسی مستقیم و بدون واسطه در آن جوامع حاکم بوده است و **در تصمیمات اصلی و مهم همه ی مردان قبیله شرکت میکردند .**

در برخی موارد یکی از مردان گروه از نظر شایستگی و جلب احترام بر دیگران برتری یافته و ریاست می یابد اما این ریاست آنگونه نیست که در اجتماعات شهری برداشت میشود و ایجاد حقوق و سود و امتیاز ویژه ای نمیکند .

حتی دستورات رییس بصورت يك فرمان و حکم اجباری نیست و **موقعیت رییس بیشتر بر احترام به شخصیت خود رییس است و نه بر قدرت و اختیارش .**

او راهنما و مدیر است اما حاکم و فرمانده ی جامعه نیست .

در چنین اجتماعی هنگامی که افراد از نورم ها و رسم و آداب و قواعد قبیله پا را فراتر گذاشته و تجاوز میکنند ، در انتظار مجازات بدنی و یا مانند آنچه در مردم متمدن ! رواج دارد نیستند ، **بلکه بالاترین تنبیه ، کوچک و خفیف شمردن و تحقیر کردن است .**

اساسا هنگامی که بر زندگی بی دلهره ی این اقوام ، شهرنشینی و تمدن Civilization تسلط یافت ، جنایات و حرص ها و مرض ها و دشواریهای تجدد و تمدن و شهرنشینی نیز به آنها تحمیل شد .

آشکار است که دموکراسی اولیه بشر در حد بسیار بالا تا هنگامی بدون دغدغه پیش میرفته است که تمدن و شهرنشینی در آن پدیدار نشده بود .

در بیشتر این جوامع ، تشکیلات رهبری ، در مجلس سالمندان و سالخوردهگان متمرکز میشد و آنجایی که چند قبیله در یکجا میزیستند ، رئیسان قبیله ها در مجلس مشاوره ی مشترک ، مشکلات عمومی و اصلی را حل میکردند .

در بیشتر قبیله هایی که بدون رهبری بودند ، هنگام جنگ شجاعترین آنها به رهبری انتخاب میشد و پس از پایان نبرد ، دوباره در شمار دیگر آزادمردان و هم مرتبه ی دیگر مردان قبیله میشد .

اگر چه بیشتر اوقات مهارت در جنگ و شکار نیز ایجاد شخصیت و احترام مینمود اما ریاست بمعنی مدیریت و راهنمایی می بوده و فرماندهی نبوده است .

درباره ی پیدایش رهبری در جوامع ابتدایی و بدوی ، قبیله ها
و جوامع بسیاری بررسی شده اند ، مانند :

شوشون ها ، پیگمن ها ، بدوی های آفریقا ، بومیان استرالیا
، سرخ پوستان و همه ی بومیان آمریکای جنوبی و قبیله
هایی مانند بوشمن های آفریقا Bushmen ، بامبوتی ها
در جنگلهای مرکزی آفریقا ، قبیله های ایبو در آفریقای غربی
، قبیله های تاسمانی Tasmanians ، و فوجی ها
Fugians در استرالیا ، قبیله های وداهای سیلان
Veddahs ، کوپوس ها در سوماترا Kubus ، قبیله های
سرخپوست Delaware دلاور ، اوماها Omaha ،
آیروکویز ها در آمریکا شمالی Iroquois ، پیگمن ها
Pygmy از استرالیا تا آفریقا و پیگمن های هند و بنگال
Andaman آندمان ، قبیله های بارا Bara در ماداگاسکار ،
شین ها Cheyenne سرخ پوستان ساکن فلات پراپری
Prairie در آمریکای شمالی ، نگریتوهای اندونزی
Negritos در مولاکا Mulakka و سمانگ Semang ،
نگریتو های فیلیپین Aeta آنها ، بومیان کونزلند شمالی
North Queens Land مانند قبیله های دیری Dieri ، و
غیره .

پیدایش حکومت و پیدایش شهرنشینی در جوامع باستان

کهن ترین آثار شهرنشینی جهان ، در **فلات ایران بزرگ** در **میان رودان** یا **بین النهرین** ، **سواحل نیل** ، و **ايندوس** یافت شده اند .

همچنین درباره ی **سومریان** که از نخستین گروه های متشکل در منطقه ی میان رودان می باشند اکتشافات و حفريات زياد و جالبی بدست آمده است که میتوان شکل اجتماعات نخستین این مردم را بازسازی نمود .

پیش از پیدایش شهرها حدود ۷ هزار سال پیش در جنوب میان رودان (یا بین النهرین) روستاهای کوچکی بود که سومریان ساکنان آنجا بودند .

سومریان مردمی با **نژاده ی آریایی** بوده اند و از جنوب ایران و کناره ی شاخاب پارس (خلیج پارس) به جنوب بین النهرین و یا میان رودان کوچیده اند .

در روایات سومریان آمده است که از راه دریای بر آمدن خورشید یعنی از شاخاب (یا خلیج) پارس آمده اند .

(به دریای مدیترانه دریای فرو شدن خورشید گفته میشد)

ریشه ی زبان سومریان شبیه زبانهای **ایرو اروپایی** یا همان **آریایی** است و با زبان سامی نژادهای بین النهرین اختلاف و تفاوت دارد .

در رلیف (و کنده کاری و برجسته کاری) های بدست آمده ، نقش سومریان با آرایش موی شبیه مردم **سند و پنجاب** که موهای خود را به بالای سر گره میزدند مشخص شده است . بطور کلی پیوندی نزدیک میان سومریان و آریاهای هند کهن بوده است .

سومری ها را سیاه سران نیز می خواندند .
در سفرِ تکوین تورات اشاره به قوم شنعار شده است که
حدس میزنند همین سومری ها باشند .

برخی پژوهشگران سرزمین اصلی سومریان را کوهستانهای
شرق ایران و افغانستان و بلوچستان میدانند که همگی نیز
پیوند نزدیک با آریاهای هند دارند .

دانشمندان میگویند سومریان پس از کوچ و مهاجرت به بین
النهرین ، بر مردم آن دیار که ایلامی الاصل بودند غالب
گشتند و آنها را از دیارشان بیرون کردند .

قبرستان هایی متعلق به ۶ هزار سال پیش از این مردمان
بدست آمده است که نشان میدهند کوچ سومریان پیش از ۷
هزار سال پیش بوده است .

بر روی الواح گلی که در Warka ورقه بدست آمده و
مربوط به بیش از ۵۳۰۰ سال پیش است خطوط ایدنوگرام یا
خط تصویری دیده میشود .

در سومر روستاهایی کشف شده اند که مربوط به ۹ هزار
سال پیش و دوران نوسنگی هستند ، و به عبارت دیگر مردم
این ناحیه ، از سومریان استقرار یافته ، تشکیل شده بود .

این روستاها بویژه در منطقه ی جریکو Jerico در اردن
امروزی حتی دارای حصار هم بوده اند ، در حالیکه
روستاهاى بابلی حدود ۴۷۰۰ سال پیش
دارای حصار شده اند .

البته برخی دانشمندان باور دارند که سومریان از کوههای
ایران در حدود ۶۰۰۰ سال پیش درون بین النهرین و بر
روستاتشین های سامی مسلط شده و یا آنها را بیرون راندند .

به هرحال آثار بسیاری کشف شده که بیانگر **آریایی نژاد** بودن سومریان و پیوند خیلی نزدیکی با هند و ایران ، و کوچ آنها از خلیج پارس و سواحل هندوستان است .

در نظام اولیه ی مردمانِ سومری نیز يك نظام دموکراسی ابتدایی شبیه قبایل بدوی برقرار بوده است .

در میان سومریان اداره ی امور با گروهی از سالمندان و سالخوردهگان بوده اما تصمیم گیری درباره ی مسایل کلی و همگانی به همه ی مردان جامعه مربوط میشده است .

مجلس عام را که از تمام مردان جامعه تشکیل میشد اوکین **Ukkin** و مجلس شیوخ را **آبا ABBA** مینامیدند .
آبا در سومری **پدر** معنی میدهد .

BABA بابا نیز همان آبا است .

واژه ی **آبا** جمع **آب** در زبان عربی نیز **پدران** معنی میدهد .

اساساً ریشه ی بسیاری از واژگان و لغات عربی از سومری و آکادی است .

در این اجتماعات نیز رئیسان طایفه ها و بزرگان خانواده ها که کاهن و روحانی مذهب خانوادگی به شمار میرفتند مدیران جامعه بودند و حاکمان جامعه نبودند .

در هند و ایران باستان نیز اداره ی جامعه به دست رئیسان طوایف بوده است .

در هند کنار بزرگان طایفه ، مجلس جنگاوران که از تمام مردان جنگی تشکیل میشد نیز در تصمیم های حیاتی ، نقش اساسی را به عهده داشت .

جالب است در یونان و روم نیز که اقوام آریایی تمدن های درخشانی را بوجود آوردند نیز با يك چنین مجلس شیوخ و نظام دموکراسی (البته بشکل پیچیده تر) روبرو میشویم .

بهر روی ، **سومریان** نیز مانند دیگر اقوام آریایی **نیاپرست** و **اجداد پرست** بوده و **بزرگان خانواده** که کاهن و **روحانی** مذهب **خانوادگی** بشمار میرفته اند همین شیوخ و یا پدران میباشند که **مجلس آبا** از گردهمایی آنان تشکیل میشد .

البته ، بودن مجلس **اوکین** در کنار مجلس **آبا** بیانگر این است که رئیسان طایفه ها دارای اختیارات فرمان روایی نبوده اند .

گزارشها و مدرکهای موجود از **بابلیان** در دورانهای بعد و پس از پیدایش خط و کتاب ، بیانگر این است که رئیسان طوایف ، مدیریت میکردند و نه حکومت ، و رای نسبی یا اکثریت آراء وجود نداشته است و تصمیم گیریها با موافقت همه ی آراء گرفته میشد .

در تصمیمات این مجلس درباره ی انجام يك موضوع ، اعضاء آنقدر با هم مباحثه و مشاوره میکردند تا همگی هم رای شوند ، و چنانچه همگی به يك رای نمی رسیدند ، آن امر انجام نمیشد .

این شیوه ی تصمیم گیری موجب میشد که بسیاری از مسائل ، **بدون حل میماند و یا زمانی دراز برای تصمیمی مشترک هدر میرفت** .

آثار و مدارك بجا مانده از این شکل دموکراسی ابتدایی و این گونه تصمیم گیری در مجلس شیوخ قبایل نخستین را تا ۷ هزار سال پیش میتوان بررسی و مطالعه کرد .

به گفته ی لویس مامفورد ، پیدایش و آغاز این دموکراسی اولیه ی مردمان نخستین و ابتدایی Rudimentary State بسیار بسیار دیرینه تر از ۱۰ هزار سال پیش است و مشخصه ی همه اجتماعات روستائین و بدوی بوده است ، آنچنان که حتا اثر آن در استوره های مذهبی و در شیوه ی کار دولت شهرها (یا واحدهای سیاسی مستقل جامعه ی ابتدایی) میان رودان بجا مانده است .

گردهمایی خدایان بابلی یا پانتئون خدایان ، و مشورت خدایان با یکدیگر ، تقلیدی است از دموکراسی ماقبل تاریخ .

و اما نفوذ مجالس پدران و آبا را میتوان حتی در اجتماعات قریه ای و روستایی آسیا و آفریقا و آمریکای جنوبی و برخی از قریه های آمریکای شمالی ، دید .

به هر روی ، از همان دوران های کهن ، مذهب و باورهای مذهبی مهمترین عامل تمرکز و گردهمایی گروه ها و جوامع بوده است و پیداست که این باورها و مذاهب به هنگام گسترش و توسعه در یکدیگر اثر متقابل گذاشته اند .

بشر نخستین ، خودش را با خدا سنجید و مقایسه کرد و سپس نمادین و سمبولیک برای خدای خویش **خداخانه** ساخت و مهم بودن **خداخانه ها** شهرها را پدید آورد .

انسانهای زمان دیرین و اولیه ، با حکومت کردن انسان بر انسان بیگانه است و فقط خدایان را دارای اختیار و حکومت بر انسان میداند و با دموکراسی ابتدایی و آزادی کاملا خو و عادت کرده است و رتبه و درجه بندی و امتیاز در بشر اولیه دیده نمیشود .

و با گذشت زمان و رخنه‌ی مذهب در مردم بود که کاهن‌ها (یا روحانیون و دلالان خدا و مردم) روز به روز در مردم رخنه کردند و دارای امتیاز و قدرت شدند.

به هر حال با پیدایش سلطه‌ی روحانیت و با گذشت زمان و ادامه‌ی تلقین مذهب و تحمیق (و احمق کردن) مردم بدست روحانیون، دموکراسی اولیه به سلطه‌گری معبد و روحانیت Theoretical Despotisms رسید و پس از آن به کاهن سلطان و سلطنت روحانیون، دگرگون گشت.

در پیدایش **روحانیت** و پس از آن **حکومت** و سپس **سلطنت**، آثار و یافته‌های بسیار زیادی از کهن‌ترین شهر و منطقه‌ای در جهان که سلطنت بوجود آمده است بنام **یرخ Erech** در میان رودان (یا همان بین‌النهرین) بدست آمده است.

در تاریخ و حماسه‌ی **گیل‌گمش Gilgamesh** نیز آمده است و میتوان دید که سلطنت، از کهنات یا روحانی‌گری **اینانا** گرفته و مشتق شده است.
(Inanna الهه‌ی عشق و ستاره‌ی ونوس و جنگ)

به هر روی، کشفیات بدست آمده از **سومریان** در **میان رودان** یا **بین‌النهرین** نشان میدهد که تمرکز و گردهمایی، و پیدایش شهرنشینی، و سلطنت، همه و همه بر اثر مذهب بوده است.

البته بسیاری از دانشمندان باستان‌شناس و پژوهشگران با اینکه در بررسی‌های خویش راه درست و علمی را پیموده‌اند ولی در برداشت و نتیجه‌گیری‌های خود دچار اشتباه شده‌اند.

ولی زیبایی و راه‌گشایی علم در همین است که دانشمندانی همچون پروفیسور جان برنال Pro. John Bernal و یا

باستان شناس نامدار پروفیسور فرانکفورت Frankfurt چنان استادانه و علمی مسیر تاریخ را ترسیم نموده اند که اگر هم بعضاً در جاهایی دچار نتیجه گیری اشتباه شده اند ولی باز هم میتوان از پژوهشها و زحمات چندین دهه ی آنها به برداشت و نتیجه گیری درست رسید .

فرانکفورت بر پایه ی بررسی های درستش که یقین دارد مردم ابتدایی با دموکراسی ابتدایی و اولیه و آزادی کاملاً خو گرفته بودند ، پارها و پارها شگفت زده میشود چگونه میشود که در چنین مردمانی به ناگهان فردی سلطان میشود و مردم نیز می پذیرند ؟

ولی استاد جلال الدین آشتیانی در پاسخ به فرانکفورت میگوید :

نکته اینجاست که آنی و ناگهانی نبوده است و به مرور زمان و بخاطر عادت مردم به داشتن پیشرو مذهبی بوده است .

فرانکفورت در پژوهشها و بررسی هایش میگوید پیدایش سلطنت در مصر نیز - البته پس از سومریان در میان رودان - همان مسیر سومریان را پیموده است .

فرانکفورت پس از شرح بسیار درباره ی تاثیر معبدها و رهبران مذهبی در جامعه ی سومر مینویسد که ، در شهرهای اولیه ی سومریان ، سرکاهن یا **بزرگ کاهنان** مقام **فرمانداری شهر** را داشت و بنام **Ensi** **انس** نامیده میشد .

خدای شهر مالك شهر میشد و جایگاه آن خدا در معبد بزرگ بود ، در نتیجه کاهن بزرگ معبد بطور غیر مستقیم و به نمایندگی از خدا در همان معبد بزرگ بود و مالك همه ی شهر می گردید .

فرانکفورت تاکید دارد حتی تا هنگام **آشوری ها** نیز ، **شاه** در راس روحانیون بوده و او کاهن بزرگ و فرماندار بوده است و هیچ کس نمیتوانست درباره ی او بویژه دارایی و درآمدش (یعنی درآمدی که از برداشت همه زمینهای کشت شده بدست مردم بود) نظر داشته باشد و پرسش کند .

بنابر این روحانی بزرگ تا جاییکه میتواند بر قدرت و ثروت خویش و حکومت و تسلط بر مغزهای مردم ، افزوده است و در اثر اختلاف بهره وری و برداشت و درآمد ، اختلاف طبقاتی پدیدار میشود .

استاد جلال الدین آشتیانی میگوید :

برداشتِ نادرستِ فرانکفورت این است که میگوید پیدایش

شهردولتها یا واحدهای سیاسی مستقلِ جامعه ی ابتدایی ،

مشکلات توسعه و شهرنشینی را پدید آورد و چونکه این

شهردولتها نتوانستند مشکلات را برطرف کنند ،

پذیرفته اند که نیاز به رهبری نیرومند و قوی دارند

و در نتیجه شاهنشاهی پدید آمده است ، و جنگ لاگاش

Lagash و اوما Umma را نمونه ی این منازعات و

مشکلات نمونه میاورد !

ولی این جنگ در هنگامی رخ داده که سده ها از پیدایش

شهردولتها و واحدهای سیاسی مستقل گذشته است و

شاهنشاهی پذیرفته شده است و نمیتوان این جنگ را
منشا و یا نزدیک به دوران پیدایش شاهنشاهی دانست .
استاد آشتیانی در رد کردن نتیجه گیری فرانکفورت
(و نه رد کردن مسیر تحقیق او)

میگوید :

در بررسی جامعه ی یونان و روم باستان که دارای شاهنشاه
بودند میبینیم که نتیجه ی ازدیاد جمعیت و گسترش و توسعه
ی شهرنشینی برعکس بوده است و باعث پیدایش دموکراسی
و از بین رفتن حکومت شاهنشاه شده و شاه فقط مامور هدایت
مراسم مذهبی گردیده و جمهوری ، جانشین شاهنشاهی شده
و سپس دموکراسی جانشین حکومت فردی و فقهی گردیده
است .

گتانو موسکا Getano Mosca نویسنده ی نامدار ایتالیایی
نیز در این باره بیان مفصلی دارد .

فوستل دوکولانژ نیز که تلاش کرده است با دقت و بی نظری وقایع باستان را پیگیری کند مینویسد ، تاسیس اجتماعات منظم برای پیشینیان که به آزادی کاملاً خو کرده و با حکومت انسان بر انسان بیگانه بودند خیلی سخت و دشوار بوده است

برای اینکه چنین مردمی با قوانین و مقررات عمومی آشنا و هماهنگ شوند و با ان انس بگیرند و از يك حکومت مشخص پیروی کنند و از منافع و احساسات شخصی خود بگذرند ، نیرو و توانی بسیار بالاتر از قوای مادی نیاز است تا بتواند در قلب و جان و هستی مردم عادی رخنه کند و آن چیزی نیست جز باورها و عقاید مذهبی .

سرانجام با پیدایش امپراتوری آسوری (که بابل و سوریه در آن حل میشود) سیستم شاه کاهنی به سیستم شاه خدایی دگرگون میشود و پس از آن زیر سلطه ی شاهان بابل نو Neobabylinien و سپس شاهان ایران ، سیستم شاهنشاهی مطلق پدید میاید .

پیدایش حکومت در ایران باستان

جامعه ی ایران باستان و دگرگونی های آن از نظر حکومت و مذهب ، با جامعه ی آریایی هند پیوند و رابطه ی زیاد داشته است .

در مناطق غربی ایران در ناحیه ی ایلام (عیلام) خوزستان کنونی تا ایلام ، تمدن باستانی ایلامی و تمدنهای سومری و بابلی و آشوری وجود داشته که از کهن ترین تمدنهای جهان است .

همچنین تمدنهای مناطق مرکزی مانند کاشان و تمدنهای شرق ایران در جیرفت و بلوچستان و پاکستانِ امروزی از کهن ترین تمدنهای جهانند .

در تاریخ با اقوامی روبرو میشویم بنام کاسی Kassit که خاستگاه آنها کوههای زاگرس در شمال ایلام بوده است .

این اقوام ۴۰۰۰ سال پیش بر بابلیان مسلط بوده اند و عهدنامه ای از آن دوران موجود است که میان یکی از شاهان این سلسله و نخستین شاهان آشوری نوشته شده است .

این مردم ، آریایی و پیش قراولان اقوام مادی در غرب ایران بوده اند و خدای آنها در عهدنامه به نام سوریاش Suriyash خدای خورشید بوده است .

این نام و نام سوریا Surya و نام اسورا که نام خدایان اولیه هندیان بوده و بعدا اهورای ایرانی Ahura شده است ، نشانگر پیوند و رابطه این اقوام است .

اقوام آریایی در چند مرحله ی طولانی و در چندین سده ، از شمال فلات ایران و ترکستان امروزی بطرف جنوب کوچ کردند .

گروهی به هندوستان رفته در مناطق هرات و خراسان بزرگ ساکن شدند و دسته هایی نیز از راه هَشْتَرخان یا آسْتَرخان در شمال دریای **کزوین** یا **قزوین** یا **کاسپین** و کریمه به آذربایگان و کردستان یا نامری Namri در آن زمان ، کوچ کردند .

این اقوام آریایی و دیگر آریاها که از راه آسیای کوچک به یونان و اروپا رفته اند دارای زبان و آداب و رسوم مشترکی هستند که نشانگر هم ریشه گی و پیوند و ارتباط نزدیک آنها میباشد .

اقوام آریایی که در فلات ایران پخش شدند با بومیانی برخورد کردند که این بومیان دارای تمدنهای پیشرفته ای بودند و در شکل گیری نظام آریایی های کوچ نشین و مهاجم (که نظام چادر نشینی و نومادی داشتند) بسیار تاثیر داشتند .

از بررسی باورها و عقاید ایرانیان باستان میتوان تا اندازه ای به نظام اجتماعی آنان پیش از پادشاهی پی بُرد .

در مردم ایران کهن ، مذهب نخش بسیار اساسی داشته و نظام اجتماعی تحت تاثیر شدید دین جامعه بوده است .

پرستش اجداد یا **نیاپرستی** و آداب و رسوم وابسته به آن ، مانند همه ی اقوام آریایی در میان ایرانیان نیز رواج داشته است .

و رییس یا پیر خانواده که کاهن دین خانوادگی و سرپرست آتشگاه و اجاق فامیل به شمار میرفت ، رهبری خانواده را به عهده داشت .

در اوستا رییس یا بزرگ خانواده را ، **نمانوپنیتی** و در پهلوی ، **مان پت** میگویند .

مان بمعنی خانواده است و **خان** و **مان** امروزی همان است ، و **پت** بمعنی بزرگ و **سرور** است .

در ایران باستان خانواده ها عشیره را بوجود می آوردند که در اوستا **ویس** Vis نامیده شده است .

بزرگ عشیره به نام **ویس پنیتی** (و در پهلوی **ویس پت**) بوده که بعدها به **دهخدا** تبدیل شده است .

از تجمع عشیره ها ، **زنتو** (**سنتو**) Zantu یا قبیله بوجود میاید که در اوستا به آن ، **ناحیه** گفته میشود است .

زنتو پنیتی یا **زندپت** در پهلوی ، رییس یا بزرگ ناحیه بوده که از میان پیران عشایر برگزیده میشده است .

در همه ی این مراحل ، پت بمعنای بزرگ و مدیر بوده نه فرمانده و حاکم ، و این همان مقامی است که در سومر نیز پیران و پدران قوم یا آبا **ABBA** داشته اند و مقام خویش را از مذهب بدست آورده اند .

بزرگ خانواده ، نزدیکترین فرد به جد و نیای خاندان است که ادامه دهنده ی دین فامیل ، و نگهدارنده ی اجاق خانوادگی است

مدیریت و ریاست بنا شده بر مذهب ، در همه ی اقوام آریایی و بویژه در یونان و روم نیز وجود داشته است .

در میان ایرانیان باستان ، **پولی تنیسم** (یا **چند خدایی**) و **دیوان** یا **دیوها** بوده است ، اما خدایان خود را از طبیعت می‌گرفتند و مانند هند و دیگر جوامع چند خدایی ، به بت سازی و صورت سازی نمی پرداختند .

دَوَ یا **دَنَوَ** یا **دیو** Daeva در همه ی زبانه‌های **ایروگرمان**

امروزی همان **دیو** از دیوپرستی و ریشه ی واژه ی **خدا** و واژه ای **ایرانی** و بمعنی **روشنی** و **روشنایی** و **نور** است .

(واژه ی دیو در **یونانی** **تنوس** Theos ، در **لاتین** **دِنوس**)

Deus ، در **فرانسه** **دیو** Dieu ، در **انگلیسی** **دیتی**

Deity و در **ایرلندی** **دیو** Dew گفته میشود) .

در گاتهای **زرتشت** ، کرین Karpan و اوسیچ همان
روحانیون دیو پرست هستند . و کاوی های دیو پرست Kavi
رئیسان عشایر و امیران هستند و زرتشت هر دو آنها را
بزرگترین دشمنان بشریت و بازدارنده ی رشد و نیکیبختی
انسان میداند .

کاوی یا **کی** که در لغات لاتین ، **کینگ** King انگلیسی و
در آلمانی (ریشه ی ژرمنی) **کونینگ** Koenig شده است ،
سران **عشایر بوده اند** که رفته رفته **شاه** شده اند .

کی کاوس ، **کی** خسرو ، **کی** قباد در زبان باستان **کوی** اوسن
، **کوی** هوسرو ، **کوی** کوات بوده اند و بمعنی **شاه کاوس** ،
شاه خسرو ، **شاه قباد** است .

خوب است به واژه ی **خَشاترای** Khashathra اشاره کنیم
که در اوستا بمعنی قدرت و نیروست و از همان خَشاترای
سانسکریت است .

خَشترِم Khashathrem بمعنی **نیرومند** است .

اما در گاتها و در یسنای ۴۸ بند ۵ میتوان آن را **شاه** معنی

کرد (هو خشاترا - شاه خوب) (دوش خشاترا - شاه بد)
بهرحال منشا حکومت در ایران باستان نیز مذهب بوده و
کاوی ها از دین خانوادگی قدرت گرفته بودند و سپس با کمک
کاهن یا روحانیون و دلالات دین به حکومت دست یافته اند و
البته تمدنهای کهن تر نیز در پیدایش این نخستین حاکمان
(یعنی روحانیون) ، تاثیر مستقیم و غیر مستقیم داشته اند .

از نگاه زبان شناسی درباره ی واژه ی پدر Pedar
پژوهشها و بررسی هایی شده است که بیانگر پیوند و ارتباط
شکل اجتماعات و مذاهب آریاهای ساکن ایران و هند
و یونان و روم است .

ریشه ی واژه ی پدر در زبان همه ی این مردم یکی است .
در ایران پدر ، در سانسکریت هند Pitar پیتار و در یونان و
روم Pater پاتر است .

در زبانهای اروپایی امروزی نیز مانند آلمانی Vater فاتر ،
انگلیسی Father فادر ، فرانسوی Per پر (پغ) و در
ایتالیایی Padre پادر همه مفهوم پدر میدهند .

جایگاه و مقام پدر در جامعه ی آریایی نیز بسیار بالا بوده و در حدِ خداوندی است و دین نیاپرستی یا اجداد پرستی و سپس مذهبِ خانوادگی و کاهنی و آخوندی پدر فامیل در همه ی این اقوام ، همگانی بوده است .

نام پدر به مفهوم کنونی یا والدِ فرزند ، در روم Genitor و در یونان Genneter و در هند Ganitar بوده است ، در حالیکه در یونان و روم باستان ، پاتر به مردانی میگفتند که سر به فرمان کسی نداشته باشند و خود دارای مُلك و خانواده ای بوده اند .

همه ی خدایان لقبِ پاتر داشتند و ژوپاتر یا ژوپیتر (یا همان زئوس Pater Zeus) را رهبر خدایان و یا پدرِ نوع بشر و خدایان می نامیدند .

و اما پاتریسیوس ها Putricius به افرادِ خانواده هایی گفته میشد که نسبتِ ایشان به پدرِ خانواده ای میرسید که از مذهب و آتشگاهِ خانوادگی برخوردار بود و در این حال ، پدر ، پیشوای این خانواده بود .

پاتریسیوس ها که وابسته به دین خانوادگی بودند از حقوق

شهروندی برخوردار بوده و در برابر آن عوام یا **پلبس ها**

Plebes از حقوق شهروندی بی بهره بودند .

کلمه ی پاتِر بیانگر تسلط مذهبی است و

با توجه به اینکه تصاحب و تملك از مذهب سرچشمه میگیرد

در نتیجه درك مفهوم پاتِر یا پدر آسان است .

در هند نیز بجای زئوس پیتر یا ژوپیتِر ، به خدای خدایان

دیاوس پیتار Diaous Pitar می‌گفتند

و او شریكِ مادرِ زمین است .

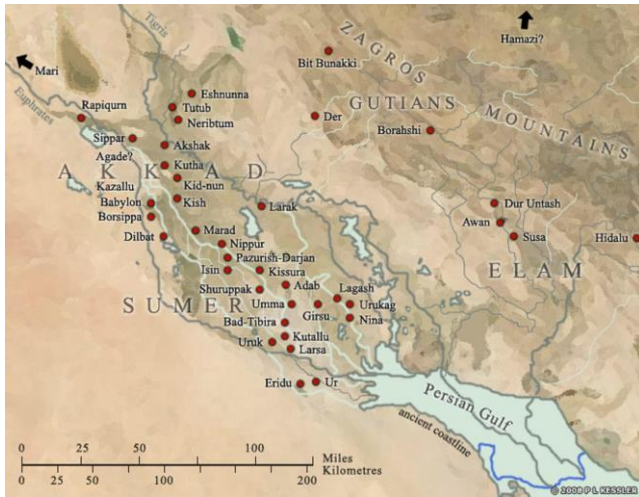
Prithivi Matar

بررسیها و پژوهشهای باستان شناسی در مذهب هند کهن نیز

دین خانوادگی و نیاپرستی (و آتش خانوادگی) و مقام کاهنی

و روحانی پدر را تایید میکند .





شکل گیری جامعه ی هند باستان

جامعه ی هند نیز تقریباً هم دوران با مصر و سومریان شکل گرفته است .

ابتدا گمان میرفت آریاها تمدن را به هند برده اند ، اما آثار بدست آمده در سده ی بیستم ، تمدن عالی این دیار کهن را پیش از کوچ آریاها نشان میدهد .

یافته های تمدن موهنجادارو Mohendjadaro در منطقه سند و هاراپا Harappa در پنجاب (که هر دو در کنار رود ایندوس Indus و به زبان هندی ، سیندو Sindho) قرار دارند تمدنی ۶۰۰۰ هزارساله را نشان میدهند .

در کاوشها و حفاریهای چیتال دروگ Chital Drug نیز آثار پیش تر از ۶۰۰۰ سال یافت شده است .

گرچه آشکار است که استقرار و یکجانشینی گروه های بشر با جامعه ی روستایی شکل گرفته اند و خانواده ها بنیان این جوامع بوده اند ، اما درباره ی شکل جامعه ی هند در این دوران ، اطلاعات و مدارك دقیق و یا کافی در دست نیست ولی میتوان وجود يك گونه دموکراسی اولیه

و بدوی را حدس زد .

هنگامی که آریاهای چادر نشین و جنگجو به این سرزمین رسیدند ، از نظام ویژه و خاصی برخوردار بودند که در دیگر قبیله های آریایی نیز از هند تا اروپا دیده شده است . این گروه ها را رهبرانی اداره میکردند که کاهن ها یا روحانیون آتشگاه خانوادگی و یا رئیسان عشایر وابسته به نیای جامعه بوده اند .

در آریاهای ایران و یونان و روم نیز اینگونه رهبری کردن مانند هند وجود داشته است و در آنها بررسیها و مطالعه های بسیاری شده است .

نگاهی به دین ودیک

دین ودیک ، یا همان یکی شدن و زایش دوباره ی روانها ، یا تناسخ روح و تولد مجدد ، پایه ی بسیاری از اُستوره ها است .

در گردونه و چرخه ی زایش دوباره و یا همان سامسارا Samsara ، همه ی موجودات جهان در حرکتند و از صورتی به صورت دیگر درمی آیند .

در این نگرش ، افراد جامعه به پنج دسته بخش میشوند :

۱- بالاترین طبقه ، براهمن ها Brahmins یا همان روحانیون و کاهنان دین و دیک هستند .

۲- جنگاوران یا کشاترا Kshatra که شاهان از این طبقه اند .

۳- دهقانان یا ویشی آس Vaishyas که تولیدکنان جامعه هستند .

۴- کارگران که شودرا یا سودرا Sudra نامیده میشوند .

۵ - مفلوک ترین و بدبخت ترین طبقه ، نجس ها یا بی طبقه ها هستند که پورشا Pursha یا چاندالا Chandala نامیده می شوند .

این طبقه که پنج ما (یعنی طبقه ی پنجم) نیز نامیده میشود و همچنین طبقه ی کارگران ، همان دازاها یا داسیوها Dasyu هستند .

در این دین ، وضعیت و زندگی هر شخص بستگی دارد به

کارهای زندگی گذشته ی شخص در قالب پیشین و قبلی (یا

کارما karma) که سپری و طی کرده است .

و کار خوب و پسندیده ی هر فرد یعنی اینکه وظیفه ی طبقاتی

خود را خوب انجام دهد تا ارباب خود و طبقات بالاتر را

راضی کند و در زندگی بعد به طبقه بالاتر رود

و اگر وظیفه اش را خوب انجام ندهد در زندگی بعدی به طبقه
ی پایین تر و پست تر میرود و چه بسا سوسك و یا هر چیز
دیگری شود .

در ضمن ، فقط سه طبقه ی نخست اجازه داشتند که
سرودهای ریگ ودا را بشنوند .

در میان این پنج طبقه و بویژه در طبقات پایین تر ، تقسیمات
بسیاری شده است بطوری که در هند حدود سه هزار طبقه
(۳۰۰۰) یافت میشود .

خوب است اشاره کنیم که بودا در رویارویی با دینِ ودیک ،
در آغاز ، خدایانِ ودیک و تناسخ و زایش دوباره را پذیرفت و
همین امر باعث شد نتواند کامل در مردم نفوذ کند و طبقات را
از بین ببرد ، اما پس از آنکه سخنش را با مردم گفت که همه
یکسانند و یکسان به دنیا می آیند و هیچ برهمن و روحانی بر
دیگران برتری ندارد ، دشمنی روحانیون را به همراه آورد و
بودیسم از زادگاهش (هندوستان) بیرون افتاد .

در مثل ها آمده است که همواره پیامبران در سرزمین خویش
بیگانه اند .

البته اشاره کردیم **بودا** یک **ایرانی** بود که **شکیا مونی** و
از تیره ی **سکا** Saka یا **سکه** Sakae نامیده میشد و فرنام
یا لقبش **کشتریا** Kashatria یعنی **شاهزاده** بود .

و همچنین مارکس و بر میگوید ، اندیشه ی تناسخ روح و
تولد دوباره ، بسیار خطرناکتر از اندیشه ی سیاستمدار و
نویسنده ی ایتالیایی نیکولو ماکیاولی است که میگوید هدف ،
هر گونه وسیله (و رفتار بد و جنایت) را
توجیه و تایید میکند .

البته حدس میزنند کتاب نیکولو ماکیاولی Princip رساله ی
شاهزادگان ، از همین کتاب قدیم هندی ها اقتباس شده باشد .
او در این رساله توجیه میکند که چگونه یک حاکم مجاز است
برای تثبیت حکومت خود هر کاری انجام دهد .

پیدایش حکومت در مصر باستان

در مصر نیز مانند میان رودان (یا بین النهرین) ریشه و بنیان حکومت کردن بر دیگران ، مذهب و معبد و نهاد روحانیت بوده است .

تحت تاثیر جادوگران و بادآوران و باران سازانِ عشایر (مانند سرزمینهای دیگر) که توتّم پرست بودند و خدایان به شکل نیمه انسان و نیمه حیوان سمبل شان بود ، رفته رفته جامعه های بدوی و ابتدایی مصر نیز مانند سومریان دگرگون و متحول شده اند .

توتّم پرستی همان قبیله ی خود را پرستیدن است و واژه ی توتّم Totem از کلمه ی O. totem. an از سرخپوستان اجیبوا Ojibwa گرفته شده که بمعنی قرابت و خواهر برادری ترجمه شده است و در تاریخ مذاهب ابتدایی ، به معنی گروه اجتماعی است که يك ارتباط سحرآمیز Mystic میان افراد این گروه از يك طرف ، و يك حیوان و به ندرت يك گیاه ، یا پدیده های طبیعی مانند خورشید و باد ... از سوی دیگر وجود دارد .

آثار این توتیمسم را در قبایل و اجتماعات گوناگون آفریقا ،

آمریکا ، استرالیا ، آسیا و بخصوص هندوستان

و آمریکا میتوان مشاهده کرد .

گروهی از این مردم فکر میکنند که پس از مرگ بصورت

حیوانی که منشا یا مظهر قبیله یا توتم خودشان است درآمده

و برخی نیز تصور میکنند که تمام افراد قبیله از نسل این

حیوان بوده اند ، و او جد و نیای قبیله به حساب میاید .

برخی نیز این حیوان را یاور افراد قبیله تصور نموده اند و

کشتن و نابود کردن توتم ، ممنوع و گناه و تابو Taboo

بوده است .

ریشه ی ممنوعیت کشتن خوک در اعراب و سومریان و منع

کشتن گاو در هندوستان را به توتم پرستی مربوط میدانند .

به هر روی ، به بهانه ی پیوند و ارتباط این روحانیون یا

همان جادوگران و باران سازان ، استبداد فکری و نظری

Theoretical Despotism

و تلقین و تحمیق مردم پدید میاید .

با گذشت زمان کاهن بزرگ معبد به امیر و سپس شاه تغییر می یابد ، و در سراسر تاریخ مصر باستان ، ارتباط بسیار نزدیک معبد و دربار را میتوان دید .

معبدها با تحریف کردن اسطوره ها و جعل اساطیر ، به این روحانی سلطان ها (Priests - Kings) قدرت خدایی میدهند و شرایط تمرکز حکومت و قدرت و اتحاد سلطنت مصر بالا و مصر پایین را آماده میکنند .

در این هنگام بجای سلطان ، فرعون پدید میاید و بر تمام سرزمین مصر حکومت میکند . (Devine – King)

پس از آن ، فرعون ها برای خشنودی معابد و خدمتگزاران آنها (که نگهدارنده ی حکومت بودند) به تقویت کاهنان و روحانیون پرداخته و به روشهای گوناگون به آنها رشوه میداده اند .

به هر روی پار سنگین خرافات و فرد پرستی ، جامعه را از پویایی و رشد و پیشرفت نگه داشت و تمدن بظاهر پُر شکوه و پُر رونق مصر نابود شد .

پروفسور هنری فرانکفورت Henri Frankfort در کتاب
خدایان و شاهان میگوید ، در مصر نیز که ریشه ی سلطنت ،
مذهب بوده است ، میتولوژی تحمیلی و انحرافی و باور مردم
به قدرت فوق طبیعی يك فرد ، سبب شد باران سازان یا همان
کاهنان و روحانیون مقدس به سلطان تبدیل شوند و نظام
استبداد مقدس و واسطه گری خدا و روحانی ، بجای مدیریت
اولیه و دموکراسی نخستین و بدوی جایگزین شود .
در کتیبه های سارگون (پادشاه آشوری) نیز آمده است که
نوه ی سارگون برای اولین بار خود را خدا نامیده و از این به
بعد شاه کاهن به شاه خدا تبدیل میشود .
با توجه به آثار و کتیبه های بدست آمده از حدود ۶ هزار سال
پیش و از نظر کتیبه شناسی واژه ی **ان** En لقب کاهنها و
ارباب ها بوده است . سپس **لوگال** Lugal که شاه کاهن
معنی میدهد در دوران های بعد پدید میاید .

واژه ی **ان** با مفهوم خداوند رابطه دارد و **IL** **ایل** و **ان** یا **Enlil** **انلیل** نام خدای ملی و همگانی بین النهرین بوده که هزاران سال در میان رودان (یا بین النهرین) پرستش میشده است .

کلمه ی **IL** واژه ای **سومری** است که در زبان یهودیان (یا همان عبری) به **EL** **إل** و بمعنی **خداوند** شده است . برای نمونه **Isra - El** اسرا - نیل یا همان اسرائیل بمعنی مبارز راه خدا است .

البته پروفیسور آلكساندر مورت **Alexandre Moret** اسرائیل را خدا حکومت میکند معنی کرده است . نمونه های دیگر نیز جبر- نیل ، میکا - نیل ، اِسراف - نیل ، عزرا - نیل ، و ... هستند .

En همان ارباب ها ، کاهن ها ، و روحانی ها هستند که مقامشان از لوگال **Lugal** بالاتر بوده است . **Ensi** ها مقامشان از **ان** و لوگال پایین تر بود و میتوان بنا بر رسم و قاعده ، **انس** را امیر شهر ترجمه کرد .

صفتِ الْوَهِيَّتِ که همان ایل IL یا EL یا صفتِ خدایی
میباشد ، علامتی بوده است که در خطِ علانمی ، جلوی نام
خدا میاید و برای نام خدا منظور شده است و اگر جلوی نام
پادشاه این علامت باشد نشانِ آن است که این سلطان و
شاه ، خداگونه بوده است و پرستش میشده است .

پیدایش حکومت در چین

اولین آثاری که از نظام اداری جامعه ی چین باستان بدست آمده با سلطنت همراه بوده است و از زبان سلطنت گفته میشود .

به همین خاطر بررسی چگونگی پیدایش سلطنت در چین میسر نیست .

کهن ترین اثری که از چین باستان برجای مانده است کتاب تحول یا کتاب تقدیرات است بنام **یی چینگ** Yi Ching که در چگونگی نظام پیدایش یا خلقت بحث نموده و میتولوژی مذهبی چین را تشکیل میدهد .

نویسنده ی این کتاب را امپراتور افسانه ای بنام Fu Shi « فو شی » مینامند و تاریخ نگارش آنرا در حدود ۴۹۰۰ تا ۵۰۰۰ سال پیش میدانند .

(البته این تاریخ با مدارك همخوانی ندارد و آساتیری است)

جالب است که **کنفسیوس** و **هرمانس هسه** و **کارل گوستاو**

یونگ از شیفته گان این کتاب بودند و آنرا بهترین کتاب

برای فال و پیشگویی میدانستند .

(کتاب تقدیرات ترجمه ی سودابه فضایی)

اساسا میتولوژی اولیه ی چین نیز مانند مصر توجیه سلطنت

است و میگوید که پیش از متمدن شدن چینی های بدوی و

ابتدایی یا نسل Pan Kush پان کوش ، سلطان و پادشاه

وجود داشته است و سلطنت پدیده ای آسمانی ست که از بالا

به بشر داده شده است !

پروفسور شلینگ نیز مانند بیشتر باستان شناسان میگوید :

از بررسی آثار بدست آمده میتوان یافت که پس از پیدایش

شهرها ، کاهن ها یا روحانیون باعث پیدایش سلطنت شده اند

-

Shaman

شامان یا شَمَن و شمنیسم

شامان ، اصطلاحی تانگوزی است . Tuengueze

تانگوزی ها دسته ای از قبایل اسکیمو مغول نژاد

سیبری هستند .

شامان یعنی از درون داغ شدن و رنجی را تحمل کردن است .

شامان ، در زبان آریاهای هند (یا سانسکریت) شرامانا ، و

در پالی (لهجه ی مرکزی هند کهن) سامانا و در هندی

سرامانا ، از یک ریشه است .

رهبانان بودایی را نیز سامانا می نامیدند .

به گفته ی پژوهشگرانی همچون هازه E. Hase و

پروفسور الیاد و مارتین هرمانس M. Hermanns که

چهل ۰ سال در هند و تبت به بررسی شامانیسم و مذاهب

اساطیری (یا میتولوژیک) پرداخته است ، تونگوزها نام

شامان را برای نوعی از ساحران و طلسم بندان بکار میبردند

که به باور آنها میتوان با کمک ارواح و موجودات ما فوق

الطبیعه ، به انجام کارهای شگفت بخصوص شفای بیماران و بیرون کردن شرارتِ دیوان و جن ها موفق شد .

با این نگاه و برداشت ، شامانیسم را میتوان شکلی از سحر و جادوی جوامع ابتدایی و بدوی ، و روش درمان بیماریهای بومی ، و تغییر حوادث به کمک جن و روح دانست ، که در جوامع اولیه و آرکانیک (یا بدوی و متعلق به ما قبل تاریخ) به ویژه اقوام شکارچی و دانه جمع کن وجود داشته و هنوز هم نزد این تیره های نخستین وجود دارد .

شامان را میتوان با حکیم ساحر Medicin Man نیز

همگون و شبیه دانست .

استوره ی پیدایش جهان از اندام انسان بزرگ اولیه یا همان پوروشای عظیم Purusha - مصرف مواد مخدر و مست کننده برای دست یافتن به حال خلسه و جذب - دگرپرستی یا آلت مردانه پرستی (بسیاری از بناهای استوانه ای شکل ، نماد دگر پرستی بوده اند) - پرواز مونی - وابستگی به حرارت و آتش و حاملین نور شفا دهنده و تنویر شده - با

صدای طبل و اجرای شعائر خاص به حال جذبه و خلسه دست یافتن - ارواح را به قلمرو مردگان هدایت کردن - خود را به شکل حیوانات مجسم کردن و غیره .

اینها دقیقاً همان عوامل و طرز تفکری ست که برای شامان و شامانیسم بیان میکنند .

شامان و حکیم ساحر در سرزمینهای فراوان و با نامهای گوناگون یافت میشوند و اساس باور و تصورات آنها روایات و باورهای اساتیری آنان است .

شامانها یا به وراثت و یا به انتخاب به این مقام میرسند . البته این انتخاب ، يك گزینش عادی نیست و از جمله پیش درآمدهای آنرا میتوان ندای غیب از سوی ارواح و خدایان ، خواب و رویا در حال خلسه و جذبه ، صاعقه زدگی ، نقص عضو و رخدادهای ناگوار را نام برد . البته گاهی نیز با خریدن ، این مقام منتقل میگردد .

پذیرفته شدن به مقام شامانی ، با نوعی محرم راز شدن

توأم است

(شبیه مذاهبِ آسراریِ یونان و رومِ قدیم (Mysteria))
به همین جهت این آداب را آشنایی با آیین می نامیدند
که در زبان لاتین بمعنی آغاز کردن است .

Initium - Intiation

خلسه و جذبه در شامانیسم نقش بنیادی دارد و شامان را
استادِ جذبه و خلسه میخوانند . خلسه توام با نوعی مستی و
منگی یا بوسیله ی رقص و حرکات شدید و آهنگهای تند و
یکنواخت و اغلب به کمک مواد مخدر و وهم آور صورت
میگیرد .

مواد وهم آور مخدر نیز فراوانند .

انواع قارچها ، پیچکها و دانه های مختلف که بیشتر آنان
مزه ی بدی دارند ، از این موادند .

جالب اینکه برخی از این مواد را مقدس می دانسته اند . مانند
قارچ وهم آور پیوٲ Peyot که بر کاکتوس خاصی میروید را
مازاتک های مکزیک Mazatec مقدس دانسته و آنرا گوشت
خدا مینامیده اند . و یا آياهوواسکا Ayahuasca که به

معنی مرگِ كوچك يا مرگِ زدا نامیده میشود است .

پیشینه ی شامانیسم به زمانهای بسیار دور میرسد و تا دوران پارینه سنگی Paleolithic بررسی شده است .

نقشهایی با بیش از ۱۰۰۰۰۰ (صد هزار) سال پیش در غارهای متعددی از اروپا تا آفریقا کشف شده است و همچنین آثاری از کرمانیون های ماقبل تاریخ (یا غارهایی که در فرانسه و اسپانیا و مراکش و دیگر جاها Cromagnon) بر دیوارها بجای مانده اند کاملاً با شامانهای کنونی شباهت دارند و حتی لباسها ، ماسکها ، حرکات رقص مانند ، تا پروازهای ارواح که یکی از شعایر معروف آنهاست ، در این نقشها به روشنی دیده میشوند .

برای مصرف مواد مخدرِ وهم آور نیز اکتشافات و بررسی هایی صورت گرفته و بویژه در حفاری های باستان شناسی آمریکای مرکزی و تکزاس شواهدی تا ده (۱۰) هزار سال پیش مشخص گردیده اند .

شامان ها و حکیم های ساحر هنوز هم در تیره های نخستین
آفریقا ، آمریکای جنوبی و مرکزی ، شمال روسیه و کانادا ،
تبت ، استرالیا ... و حتی در جوامع متمدن کره و چین فعالیت
میکنند و تا جائیکه اعتقاداتشان به آنها اجازه میدهد حتی در
رفع مشکلات و مداوای بیماریهای خاصی مفید واقع میشوند .
به هر حال این باورهای نخستین ، برای همان جوامع ساده ی
ابتدایی نیازی طبیعی بوده است .

همانگونه که مثلا زیگورات ها و اهرام ها ، برج بابل و اسب
چوبین ترویا شاهکارهای وابسته به زمان و مکان خویش
بوده اند ، شامانیسم نیز در همان جوامع ابتدایی و ساده ، و
در بین مردمی که هنوز در همان شرایط بسر میبرند و از
سحر و جادو و ارواح ، انتظار گشایش و یاری دارند ، تا
اندازه ای مفید و جالب است .

هرمانس ، پس از تحلیل تمدنهای سومر و عیلام قدیم نتیجه میگیرد که در آنها آثاری از مشخصات برجسته ای که شاخص شامانیسم است ، وجود نداشته است ، هر چند سحر و جادو در آن جوامع پیشرفته بوده است .

همه ی پژوهشگران و محققانی مانند الیاد و هرمانس ، آنچه را که اساس و بنیادِ تفکر شامانی میدانند ، در فرهنگ بدوی بومیان هند (داسی یو Dasya) نشان میدهند .

هرمانس میگوید :

در بین ایرانیان روشهای تمرکز و در خود فرو رفتن و به حالِ خلسه و جذبۀ در آمدن وجود داشته است ولی برای شامان و شامانیسم نمی توان در جامعه ی ایرانِ قدیم نشانه و شاهدی یافت .

منابع فصل دو

Professor . Frankfort
Professor. John Bernal
Professor. Nieberg
Prof. Loammel
Prof. Bartholomea
Prof. Humbach
Prof. Mills
Prof. Scheader
Prof. Henning
Prof. Smith
Prof. Herzel
Prof. Darmesteter
Prof. Lenz
Prof. Geiger
Prof. Hertel
Jaspers.K
Prof. Haeckel
Prof. Henri Breuil
Prof. F Bordes
Prof. Kirchner
Dr. Klaus Eder
Prof. Radcliffe Brawn
Prof. Dr. Linton
Dr.Paul Schebesta
Prof. Levy Bruhl
Paul Frischauer
Konrad Lorenz
Prof. Kurt Schilling
Monteil
Hans Kammler

Prof. Carl O Sauer
Prof .Lewis Mumford
Prof .Franz Gaebner
Prof. W Schmidt
Prof. Sir.James Frazer
Prof. Birket Smith
Prof. Fortes
Evans
Pritchard
Morton Fried
R. H. Lowie
H. Kammler
W. Rau
Prof. Ainslie Embree
Prof Friedr Wilhelm
W. Rubén
Max Weber
W. James
H. R. Hays
Arnold Gehlen
E. O. James
Herbert kuehn
A. M. Hocart
Gordon childe
Julian Huxley
E. E. Ruyle
W. Fuesslin
N. Hartmann

فصل سه

نگاهی کوتاه به خدایان آریایی

مانو Manu مانویاما Manuyama

مانویاما ، یاما ، بیما ، یامی ، یم ، جم .

یم شید ، جمشید . شید یعنی درخشان .

مانو در کتاب وداها نماینده ی نوع بشر است و من Man در

انگلیسی و مان Mann در آلمانی از این کلمه است .

اولین بشر نرینه که شوهر همزاد خویش است

یامی Yami نام دارد .

آریاها خود را فرزندان این حضرت آدم می دانستند .

همچنین یاما یا یامی فرمانروای عالم مردگان می باشد .

در کتاب بُنْدَهَشِن Bundohishn یا کتاب آفرینش و مبنای

خلقت ، مشیا و مشیویی همان آدم و حوا هستند .

واژه ی فاندیشِن در زبان انگلیسی بمعنی اساس و بنیان ، از

همین واژه ی ایرانی بُنْدَهَشِن است .

FOUNDATION

در وداها ، پدر **مانویاما** ، **وی واسوات** Vivasvat است .
همچنین وی وسوات ، لقب **آگنی** (و خدای **آتش** یا **أجاق آتش**
که مربوط به **نیاپرستی** و **اجدادپرستی** است) نیز می باشد و
معنی **درخشنده** هم میدهد .

در اوستا ، **بیما** و **یم** جانشین **یاما** است .

یم شید یا **جمشید** و پدرش **وی ونگ هان** Vivanghan
صدها سال زندگی میکنند و همیشه مانند جوانان ۱۵ ساله می
مانند و در دوران فرمانروایی آنها مرگ و پیری و گرما و
سرما در جهان وجود ندارد .

یم (یا جم) نخستین کسی است که آهن را نرم کرد و سلاح
و جوشن ساخت و سیم و زر را از سنگ بیرون کشید .

پندار آریاهای هند این است که نیاکانشان به
مانو Manu میرسند .

وداها قدیمی ترین قبیله ی آریاهای هند را **ماناوا** نامیده است .

Manava

آدیتی Aditi خدای روشنایی و مادرِ خدایان است .

تعداد پسرانِ آدیتی را بین ۶ تا ۱۲ نام برده اند و به آدیتی

آ Aditia مشهورند و مهمترین آنها **وارونا**

و **میترا** هستند .

تعداد آدیتی آ (پسرانِ آدیتی) مشخص نیست و در وداها

۷- ۸ - ۱۲ آدیتی نام برده شده است .

باید اشاره کنیم که خدایانی همچون **ایندرا** Indra ،

وارونا Varuna و **میترا** Mith-tra حتی ۱۵۰۰ سال پیش

از میلاد مسیح در میان **آریاهای آسیای کوچک** پرستش

میشده اند .

وارونا را خدای آسمان و خدای خرد نامیده اند ،

و همان **اورانوس** Uranos یونانی است .

با گذشت زمان و به تدریج اهمیتِ وارونا بحدی میرسد که

بزرگِ خدایان و خداوندِ جهان میگردد .

وارونا پادشاه آسمانها است که با سری بی مو و عریان و

قیافه ای ترسناک و خشمگین بر آدمیان مرگ و بیماری

می فرستد و دارای قلمرو مردگان نیز است و خواهان

قربانی خونین می باشد .

حدس میزنند که افزایش اهمیت و اعتبار **وارونا** هنگامی رخ داده که آریاها رفته رفته و بتدریج بر اقوام بومی مسلط شده و مستقر گردیده اند و در این حال **خدای عقل و نظام** ، بیشتر مورد توجه بوده است تا **جنگ و تخریب** ، به همین دلیل نیز وارونا بیشتر با واژه ی **رتّه** و **ریتا** که بمعنی **نظام درست** و

خردمند است همراه میباشد . Rita. Rta

در کنار **وارونا** بیشتر به **میترا** برمی خوریم و این دو خداوند (میترا - وارونا) بصورت يك قدرت متحد و واحد در وداها

مورد توجه قرار میگیرد .

آگنی ، خدای آتش Agni

آریاها نیروهای طبیعی را ستایش میکردند و در دورانهای نخستین نیز ، نیاپرست بوده اند که ادامه ی مذهبِ توتیم پرستی است .

آتش و اُجاج خانوادگی هم که توسط پسرِ بزرگ و به نیابت از جد و نیای خانواده یا عشیره نگهداری میشد ، ستایش میشده است .

نیایش اجاجِ خانوادگی با مذهبِ نیاپرستی یا اجداد پرستی ارتباط مستقیم داشته و ستایش آتش از همین مذهب سرچشمه گرفته است .

واژه ی آگنی Agni در لاتین Ignsi و در لیتوانیا Ugnis و در اسلاوها (چک ، اسلواک ، لهستان ، روسیه ، اوکراین ، بلاروس ، یوسنی ، صربستان ، کروات ، مقدونی ، بلغارستان و اسلوانی) Ogni میباشد . در پروس و لیتوانیا آگنی را با صفتِ سوونتا Szwenta میخوانند که همان سپنتا Spenta در اوستا میباشد .

خدای آتش در بین اقوام ودایی ، بنام آگتی و از خدایان

محبوب و مورد علاقه ی آنها بوده است .

آذر Athar میترا و وارونا نیز از خدایان معروف

ایرانی و هندی هستند .

بسیاری از محققان ، آریاهای اولیه را میتراپرست دانسته اند

.

به نظر جلال الدین آشتیانی ، چون میترا یا مهر خیلی وقتها با

خورشید اشتباهی میشوند و خورشید چه بصورت وابسته به

میترا و چه بشکل خدای آفتاب تابان مورد پرستش همه ی

اقوام آریایی بوده است ، این اشتباه بوجود آمده که میترا یا

مهر برترین خدای آنها بوده است .

اگرچه میترا یا مهر، هم در وداها و هم در اوستای نو اهمیت

بسزایی داشته و در بین دیگر اقوام آریایی مانند یونانی ها و

رومیها نیز، پس از رخنه ی میترائیسم از ارزش بسیار

برخوردار بوده است ولی هیچ گاه برترین خدای آریانیان

محسوب نمیشده است .

خیلی از پژوهشگران مانند ماریا اسمیث معتقدند که بزرگترین

خدایان آریاهای نخستین ، **ایندرا** بوده که خدای

جنگ محسوب میشد .

او در نوشیدن **سوما** Soma (یا سومه ، هئومه ، هاوما)

و قدرت جنگاوری و نیروی بی مهار و وحشیگری

و شهوت ، از همه سر بود .

او يك انسانِ غول پیکر و غول قدرت و مافوق بشر شمرده

میشد که در خوردن و نوشیدن سیری نداشت .

ورزش **کشتی** و **زورخانه ها** در ایران و مراسم جنگاوری و

پهلوانی ، بر جامانده از آن آیین هاست .

در مذهب این مردم (و اصولاً در همه ی مذاهب) ابتدا از

الهی و **خدایان زن** و مونث **نشانی نبود** ، چون پیوسته با

خشونت و قتل و غارت سروکار داشتند .

مهمترین آداب و شعایر آنها قربانی بود که آنرا می سوزاندند

تا آتش و دودی که از آن بر می خاست به آسمان رفته به

خدایان برسد و خدایان راضی شوند .

ایندرا خدای خشونت ، خدای رعد و خدای طوفان و خدای باران نیز محسوب میشود .

نام **ایندرا** در وداها **آگَهَر** Aghora بمعنی وحشتناک و Ishana ایشانه بمعنی حاکم ، قدرتمند و مسلط است .

آگَهَر در **بلوچی** و **گیلکی** و **تاجیکی** و **کردی** و **اُری** و دیگر لهجه های پرمایه ی ایرانی بمعنی **آتش** می باشد .

(واژه ی **گُر** از همین است Gor)

با افزایش اهمیت قربانی ، خدای **سوما** یا همان مشروب مقدس نیز اهمیت یافته و قربانی و نیاز **سوما** ، پایه ی میترانیسم و عبادات مذهبی قرار میگیرد بطوریکه حتا با قربانی کردن میتوان خود خدایان را نیز حفظ کرده و طول عمر ، ثروت و قدرت خود و وابستگان خویش را تثبیت نمود .

میترا . مهر

میث - ترا Mith -Tra

یعنی پیوند و دوستی . بشر دوستی نیز معنی شده است .

میترا یکی از خدایان نامدار آریایی است که به صورت های گوناگون در همه ی آریاییان مورد پرستش بوده ، و حتا بنام او مذهبی به نام میترایسیم یا مهر پرستی (و مهر دینی) از هند تا اروپا پراکنده شده است . ویژه در اوستا میترا دارای مقام بلندی است .

میترای ودایی در اوستا **میثرا** یا **میثر** ، و در زبان پهلوی (یعنی زبان دوران ساسانی تا زبان امروز) **میتر** ، و **مهر** شده است .

معنی این واژه در وداها ، دوست یا رفیق و همچنین حافظ عهد و پیمان است .

واژه ی مهر به معنی محبت هم است و همان **روشنی** و **گرمی** است .

همچنین در زبان ایرانی به **خورشید** ، **مهر** گفته میشد .
بهمین جهت به اشتباه آنرا با **خدای خورشید** یکسان گرفته اند
در حالیکه در اوستا خورشید را **هور** = **خور** Hvare و
خدای خورشید را **هور خَشَنَتا** می نامیدند که شده است
هورشید یا **خورشید** Hvare Khashaeta .
هور یا **خور** = **درخشنده** .

البته رابطه ای نزدیک بین خورشید و میترا هست به گونه ای
که اینگار به همدیگر پیوسته هستند .
میترا نماد فروغ و روشنایی آسمان است و خورشید ،
چراغ آسمانی .

بهمین جهت گاهی میترا را پرتو خورشید نامیده اند .
درهم شدن مفهوم مهر و خورشید سبب شده است که طلوع و
غروب آفتاب را با ظهور و پنهان شدن میترا
مترادف دانسته اند .

در هند کهن خورشید را **سوریه** Surya مینامیدند .
در ضمن **خورشید** ، **چشم میترا** نیز بوده است .

در یونان و روم ، میترا و خورشید را قرین هم دانسته اند و
در روم ، میترا را خورشید شکست ناپذیر می نامیدند .

Sol Invictus

همراه بودن میترا و وارونا در وداها سبب شده که گاهی
وارونا را خدای شب تعبیر نموده و میترا را خدای روز و
نماینده ی نور و روشنایی دانسته اند ، که این دو نیز چون
شب و روز پیوسته با هم هستند .

مراسم عبادت این دو نیز همزمان بوده است .

خوب است بدانیم که پرستش میترا یا میترایسیم بتدریج توسعه
یافت و بر آداب و رسوم و اسرار آن افزوده شد .

میترایسیم با **مراسم قربانی گاو** ارتباط نزدیک داشته و در

بسیاری از آثار بجا مانده ، تندیس میترا در حال

کشتن گاو دیده میشود .

در مراسم قربانی گاو برای میترا ، **مشروبِ سوما** ، **سومه**

(**هاوما**) می نوشیدند .

در ضمن **سومه** را شیره ی حیات میدانستند که جاودانی بودن

خدایان مدیون آن است .

*

واژه ی **سومه** را **ماه** نیز معنی کرده اند .

(واژه ی **ماونگه** در اوستا بمعنی **ماه** میباشد Mawngh)

*

در اوستای نو ارزش میترا یا مهر فزونی یافته و پس از

اهورامزدا ، بلند پایه ترین ایزدان میگردد و این همان اثر

میتراپرستی است که پس از زرتشت دگرباره رواج یافته

است .

میتراپیسم نه تنها در ایران بلکه در بخش بزرگی از جهان

باستان پخش شد و تا قرن ۴ و ۵ مسیحی رواج داشت .

در ایران ، میترا ، ایزد جنگ و پیروزی نیز بود و در

جنگها از او یاری می جستند .

میترا (یا همان مهر) ایزدِ فروغ و روشنی ، قدرت و تسلط و
میثاق ، حافظ خانواده و کشور ، ایزدِ داور در روز رستاخیز ،
ایزدِ راستی ، واسطه ی بین خدا و بشر ، یاری دهنده ی
افتادگان و پشتیبانِ گوسپندان و گله ها و چارپایان است .

مقام میترا در اوستا تا جایی فزونی می یابد که در مهر یشت
، اهورامزدا سروری و نگهبانی مردم را به او میسپارد تا هم
در این جهان و هم در جهان پسین و بعدی نیز ، بزرگترین
ایزدِ ایزدان باشد .

همچنین میترا - اهورا نیز مانند میترا - وارونا در اوستا
آمده است که با هم یاورِ درمانده گان هستند .

خرُنوس ، کرونوس ، خدای زمان در یونان

در یونان باستان به خدایی باور داشتند بنام کرونوس یا

خرُونوس که بمعنی زمان است .

کرونوس ، خدای زمان و اولین فرزند میتان ها

است که عبارت بودند از فرزندان گآ یا گنو ، ژنو

Geo ، Gea یا همان گاو .

گاو زمین ، که گره زمین بر شاخه‌هایش قرار دارد ، و

اورانوس یا آسمان Uranus نیز ، منظور گاو آسمان است .

اینها خانواده ی خدایان یونانی را تشکیل میدادند .

کرونوس با خواهر خود ، رآ Rhea ازدواج کرده و از

او زئوس بزرگترین خدای یونان و دیگر خدایان زاده

میشوند ، مانند پوزنیدن ، حدیس ، دیمتر ، هرا ، و ...

Poseidon - Hades - Demeter - Hera .

و همچنین **ژانویه** و **یانوار** از **یانوس** گرفته شده و همان

خدای زمان در روم است .

او دو **چهره** دارد که یک **روی** آن به گذشته و **رُخ** دیگرش

به آینده می نگرد .

ژرمن ها کلمه ی **یانوار** ، ماه اول مسیحی را از آن

گرفته اند.

January , Januar , Yanus

بایستی بدانیم نخستین بار که بنام خدای زمان در ایران اشاره

میشود سده های زیادی از پیدایش زرتشت می گذشته است .

در **وندیداد** ، فرگرد ۱۹/۱۲ ژروان اکرنه ZarvanAkarna

یا زمان بی کرانه ، به همراه **ویو** (یا همان ایزد **باد**) و

ثوآش خواد هاتا Thwash Khvad hata یا فضای خود

آفریده شده نیز آمده اند .

ژروان یا **زمان بی کرانه** یکی از ایزدان اوستا است که در

زمان ساسانیان زیر نفوذ دین **مانی** ، آفریدگار اصلی

و خدای بزرگ میشود .

برخی محققین میگویند **زروان** (در اوستا) و **زوروان**
(در پهلوی) از خدایان قدیم ایران و خدای زمان ، در وداها
بنام **مها کاله** بمعنی **زمان بی کرانه** است .

همچنین یکی از القاب گوناگون **شیوا** نیز **کاله**
(و یا **مها کاله**) میباشد .

شِدر درباره ی **زروانیسم** میگوید : خدای زروان ،
کاریکاتوری است که مسیحیان برای مسخره کردن دین
ایرانیان ساختند و این اساتیر را باید به کلی بی پایه دانست .
در اوستای نو از خدای زروان (که خدای درجه دوم است)
سخن گفته شده اما او خالقِ اهورامزدا نیست و اُستوره ی
جنگ اورمزد و اهریمن و موجودات مخلوقِ اهریمن ،
تاثیر باورهای زروانیستی است .

فیلیسین شاله Felicienchallet محقق معاصر فرانسوی

می نویسد :

روحانیون برای کمک به مؤمنین در مراسم پیچیده ی قربانی
کردن ، مُزدهای گران می‌گرفتند و اگر مُزدی داده نمیشد ،
روحانی دعای لازم را نمی خواند و بایستی حق الزحمه قبل
از تقدیم قربانی پرداخته میشد و بدون دعای روحانیون ،
قربانی پذیرفته نمیشد .

اسب و گاو ، و بویژه طلا و ... در تحریک خدایان و مرد
روحانی به خدمت ، بیش از هر چیز دیگر موثر بود و
خواندن دعا و انجام مراسم فقط وظیفه ی روحانیون
بود و مردم عادی منع شده بودند .

اصولا همه ی مذاهب و ادیان ، همیشه از آنچه بشریت بدست
آورده و می آورد ، خوراک گرفته اند اما چیزی بجز رنج و
آزار بشریت نداشته اند و همواره سعی و تلاش بر مال خود
کردن هر آنچه که میتوانند کرده اند و میکنند .

برای نمونه با يك نگاه به **مزگت** ها (یا همان **مسجد** ها) و کلیساهای یا کنیسه ها و ... آشکارا می بینیم که مذهب چگونه هنر (ادبیات ، نقاشی ، موسیقی ، معماری و ...) را مصادره می کرده است .

اما تنها این نیست و شوربختانه اساس و بنیان و میلِ مذهب (به ویژه روحانیون) سلطه بر همه گوشه های زندگی بشر است .

افسوس که ایرانیان پس از زرتشت ، مجددا توسط روحانیون دیوان پرست و دیو پرست به دین و سنتهای قدیم کشیده می شوند و ایزدانِ فراوان مانند ایزد آب ، خورشید ، ماه ، زمین ، آسمان ، و نیروهای طبیعی برقرار گردیده و صدها خدایان دیگر در کنار میترا ، **اَکَه مَنَه** یا **انیریمن** یا **اهریمن** ، **هاوما** ، **وُرت رُغن** ، **آناهیتا** ، **وارونا** ، **وایو** یا **همان باد** ، و **اوشه** ، ستایش میشوند و دوباره خدایان آریایی در شکل **ایزدان** به اوستای نو وارد میشوند .

وَرْت رُغْن ، وَرَهْرَام و سپس بهرام ایزدِ جنگ و پیروزی ست

که در انگلیسی ، ویکتوری شده است .

خوب است اشاره کنیم که ریشه ی واژه ی ایزدان ، یَزْتَه و

یَجْتَه Yajata - Yazata از یَز و یَج در سانسکریت

بمعنی قربانی است و واژه های یزد ، یزدان ، ایزد ، ایزدی

(ایزدی ها) از یَشْتَن یا یَسْتَن مشتق شده است .

به هر روی ، دیگر باره این ایزدان و خدایان ارج و بزرگی

یافتند و به ویژه میترا بصورت عزیزترین و قدرتمندترین

عنصر اوستایی در مذهب ایرانیان

قدر و جایگاهی ویژه بدست آورد .

همیشه ایزدان و خدایان ، ابزار حکومت کردن روحانیون و

رهبران مذهبی بر مردمان بوده و هستند .

نامی هم از زوجه های خدایان آریایی می آوریم

(که در کتابِ اوستا هستند ولی در گاتهای زرتشت نیستند)

و شوربختانه این هم چون دیگر کژروی ها و انحرافات که در آیین زرتشت شده ، به زنانِ اهورامزدا تبدیل شده است .

Iga ایژ

Yaoshti یئوشتی

Feroshti فرُشتی

Aramatyō آراماتیو

Ashi اشی

Ish ایش

Azuiti آزوئیتی

Frasasti فرَسستی

Parandi پرنندی

زنانِ وارونا ، وارونائی هستند

و

زنانِ اهورامزدا ، اهورائی هستند .

در کتاب **بندُهِشَن** (و نه در کلامِ زرتشت یا گاتها) که باعث پیش داوری و اشتباه در شناختن زرتشت از سوی بسیاری از محققین شده بود ، گاو اولین پدید آمده ی اهورامزدا است که پس از خلقتِ آن ۶۵ گونه حیوانات و ۱۲ گونه گیاه از بدنش دمیدن میگیرند .

همچنین آمده است که در نبرد خیر و شر اهریمن به اولین آفریده ی اهورامزدا دست یافت و او را کشت اما **چون برای از بین بردن نطفه ی گاو برآمد ، آن نطفه به کره ی ماه فرستاده شد و از آنجا به شکلِ نسلِ گیاهان و حیوانات به زمین آورده شد .**

در اوستای نو (اوستای متاخر) و در کتاب بندهِشَن یا کتاب آفرینش Bundohishn و مبنای خلقت ، عمرِ جهان ، دوره ای ۱۲۰۰۰ ساله بیان شده است .

در ۳۰۰۰ سالِ اول ، خداوند ، تمام موجودات عالم را در **عالمِ مَثَل** یا همان جهانِ **فَرَه وَشِی** یا **فَرَوَهَرِی** و در **عالمِ روحانی** خلق کرده است .

در این عالم ، فرّه وشی ها بدون حرکت و عمل بودند و این حالت را **مینک** Meinok نامیده اند .

در پایان سه هزار سال نخست ، صورت فلکی و یا فرّوهر زرتشت خلق میشود .

زرتشت ۲۵۸ سال پیش از سلطنت هخامنشی به بعثت میرسد (۶۳۰ سال پیش از میلاد مسیح) و فرّه وشی او شکل جسمانی بخود میگیرد .

در ۳۰۰۰ سال دوم مرحله ی مینک به **گتاه** Getah مبدل می شود که حالت کنونی جهان است و فرورها شکل مادی بخود گرفته و به عمل و حرکت می پردازند ، و ادامه ی مطلب که به آن نمیپردازیم .

پس از کیومرث ، هوشنگ Haoshyangha سر سلسله ی

پیش دادیان (یا همان پَردهاته ، یا پَرداته) است .

(Para – Dhata)

پَر ، در اوستا یعنی پیشین و نخستین و داتا بمعنی قانون و

نظام است و پَرداتا یعنی قانون پیشین و نخستین یا نظام

پیشین یا پیش دادیان .

Prio ، Pre و Pro که از اوستا به زبانهای لاتین آمده

است نیز به همین معنی قبل و پیش می باشد .

هرودوتوس در نوشته هایش پَرداتا و پیش دادیان را بشکل

پارالات (پارادات) آورده است .

پس از هوشنگ ، ییما Yima و یا همان یامی Yami و یا

جم که به جم شید یعنی جم درخشنده تبدیل شده است ،

به شاهنشاهی میرسد .

آخرین فروهری که به زمین خواهد آمد فروهر سنوشینتو یا

ساوشیانت یا نجات دهنده ی موعود و آیندگان است

که پس از آن آخر زمان خواهد شد .

این همان برداشتِ نادرست و غلط از **سنوشیانت ها** یا

ساوشیانت ها یا سنوشینتوها است که در پیام زرتشت **واژه**

ای **جمع** است **نه مفرد** ، و **یعنی همه ی نیکان و فرزائگان**

که با آموزشهای خردمندان **در همه ی دورانها و زمانها**

به مردم و جامعه سود میرسانند .

پروفسور عباس شوشتری می نویسد :

ایرانیها گفته اند که در آخر زمان ستاره ای دنباله دار بنام

گوچهر بر زمین می آفتد ، زمین آتش گرفته و گداخته میشود

پس از آن اهریمنان از سپاه اورمزدی شکست میخورد و به

تاریکی فرو خواهند رفت و جهان از آنها پاک خواهد شد و در

اوستا اینگونه پاک شدن جهان را **فراش کِریتی** ،

و به پهلوی **فَرَشَه** (**فَرَشَنَ كَرِت**) یا همان **فرشته** مینامند .

FRASHA - FRESH

در اوستای نو آمده است :

در روز رستاخیز ، وجدان (یا همان **دَننا** یا **دین**) نیکوکاران

بصورت دختر زیبا روی ، و **دین** (یا همان **وجدان**) زشت

کاران به شکل پیرزنی فرتوت و زشت و پتیاره ظاهر شده و

آنها را روی **پُل چینوات** که در اسلام **تقلید و پُل صراط** شده

است به بهشت یا دوزخ هدایت خواهد کرد .

موله می گوید : ریشی های ودایی Rishi باور داشتند که

بشر فقط با دعا و ورد و نیاز و مراسم و قربانی کردن میتواند

جهان را **فَرَشَه** یا **فرشته** و **پاك** و درخشان کند .

در آبان یشت حتی اهورامزدا و **أَشَه** **اسپنتاها** ، آب ، آسمان ،

گیاهان و حیوانات و همه ی مخلوقات **نیک** دارای

فره وشی میشوند .

در پشت ۵۵/۱۳ آمده است که فقط آشه ون دارای فره وشی

است و مخلوقات اهریمنی دارای فره وشی نیستند .

در ضمن **فَره وشی** یکی از اقوام پنجگانه درون انسان است

که با روان همراه و نگهبان انسان می باشد .

اهو یا اخو = جان ، قوه و حیات .

دنینا = دین و وجدان و ضمیر .

بَنوَدَ Baodha در پهلوی **بَوَدَ**

(که امروزه **بودا** خوانده میشود)

و در زبان امروزی ایران ، بوی = نیروی درک .

اورون = روان و مسئول انتخاب و تشخیص خوبی از بدی .

فَره وشی ، **فَر هَوَر** = قوه ی حافظ انسان .

این نیروها ، اقوام پنجگانه ی درون انسان هستند .

برای مطالعه ی **آسورَه** ها و **دَوَه** ها که لقب خدایانند مثل **ویشنو** ، **کریشنا** و غیره ، به ماندالا ششم در **ریگ ودا** نگاه شود و دربارهِ ی ایندرا ، به **ریگ ودا** و گاتاها نوشته ی کاشیاپ نویسنده ی هندی مراجعه شود .

اشاره ای میکنیم به واژه ی مهرگان و واژه ی بغداد .

بیشتر محققان و استاد پوردادود نیز میگویند نام خدا در ایران

باستان **بَگ** (و یا **بَغ**) بوده است .

در ایران باستان جشن **مهرگان** را **بَغ یاد** می نامیدند .

بَغ یا **بَگ** Bag به معنی خداست و **بَغ یاد** ، **جشن**

خدای مهر است .

بَگ ، ایزد بخشش نیز هست .

در کتیبه ی **سارگون** پادشاه آشور ۷۲۱ - ۷۰۵ پیش از

مسیح به اسم **بَگ** ایرانی بنام **بَگ داتی** بر میخوریم .

بَگ دات یا **بَگ داد** و یا **بَغ داد** (**بغداد**) به معنی

خدا داد و یا **خدا بخش** است .

شهر بغداد (پایتخت عراق) از ساتراپی ها یا ایالت های

ایران باستان نیز **محل خدایان** بوده است .

نام اصلی **بیستون** نیز **بَغستان** (یعنی **محل خدایان**) بوده است

واژه ی **بَهستان** نیز همان **بَغستان** است .

Bagastan

در نامگذاری شهر **بگ رام** Bag Ram در استان پروان

افغانستان نیز این واژه ی **بگ** بکار رفته است .

و در نامگذاری شهر **بغازکوی** در **ترکیه** کنونی هم این

واژه ی **بگ** بکار رفته است .

هفتمین ماه سال (**ماه مهر**) **بگ آیدیش** یا **پرستنده ی**

بگ (خدا) می باشد .

آیاد بمعنی پرستیدن و پرستنده است .

نام خدا قبل از زرتشت ، **بگه** Bag بوده و **اهورامزدا**

نامی است که **زرتشت** برگزیده است .



پیش از پرداختن به زرتشت واقعی

گفته ی دکتر بهرام فره وشی استاد زبانهای باستانی ایران و اوستا را نیز در مورد بررسی زبانهای باستان می آوریم :

در زبانهای باستانی **ایرو اروپایی** (یا **آریایی**) که به نادرست هندواروپایی گفته میشود هر اسم ۸ حالت ، و ۳ جنس مونث و مذکر و خنثی ، و فرد و دوتایی و جمع دارد .

هر اسم از نظر دزینانس های مختلف (یا جزء پایانی واژه) میتواند ۷۲ شکل بگیرد و با در نظر گرفتن تم های مختلف که دزینانس های مختلف میگیرند ، شماره ی شکل های تصریف فعل اوستایی به چند صد میرسد .

اگر چه در عمل ، بسیاری از شکلها شبیه همدیگر هستند اما مترجم در ترجمه کردن می بایستی تمام موارد تصریف را در نظر بگیرد و پس از تشخیص هویت کلمه و دانستن تم آن ، آنرا با همه ی موازین تصریفی و غالب فکری گوینده هماهنگ سازد تا بتواند معنی درست را دریابد .

پس هر هوشمندی با بررسی کردن پی می برد که ترجمه و تفسیر زبانهای ایرانی باستان و اوستا بسیار دشوار است و کار هر بی مایه ای نیست .

بنا بر گفته های دینکرت ، اوستا پس از پراکندگیها و گردآوری های چندین باره به اینجا رسیده و کتابی است که سینه به سینه در طی زمانهای بسیار نقل شده است و البته در آن کاهش و افزایش شده است و گاهی جملات منفرد و بی ربط و بی پیوند با سایر جمله ها ، درون هم شده اند .

به هرحال اوستا این است که هست و نباید برای هر جمله ی منفرد و بی ربط ، به زعم و گمان خود معنی بتراشیم و از طرف خودمان آنرا عوام فهم کنیم .

از این دریچه ی درک و امانت داری است که ترجمه و تفسیر
استاد گرانقدر ابراهیم پورداوود ارزش ویژه ای دارد .

البته به گفته ی استاد **جلال الدین آشتیانی** در ترجمه ی گاتاها
ترجمه ی استاد پورداوود به برداشت غربی ها نزدیکتر است

و

ترجمه ی استاد **فیروز آذرگشسب** بیش از ترجمه های

دیگر امروزی است

و

میتوان گفت اگر زرتشت پیام خود را امروز بیان میکرد ،

چنین میگفت .

فصل چهار

کهن دین نو

شناختن زرتشت واقعی و نه زرتشت میتراپی و کلیسایی

و امروزی

Awesta اوستا - آپستاک Apastak

اوستا یعنی اصل و بنیان .

اوستا نام مجموعه نَسک ها (یا همان کتاب ها) یی است در

بُخت ها یا بخش های گوناگون نگاشته و گردآوری شده اند .

اوستا برگرفته شده از آداب و رسوم و برداشتها و باورهای

مذهبی قوم آریایی ست که بعدها زرتشت را به پیامبری

پذیرفتند .

از فشرده ی نگر (یا نظر) پژوهشگران میتوان نتیجه گرفت

آریاها ریشه ی قومی هستند که در دوران های دور ، در

سرزمینهای بسیاری که مهمترین آنها ایران و هند و اروپا

بوده است کوچ کرده اند .

در اصطلاح مردم شناسی ، **به نادرست و اشتباه** این اقوام را

هند و اروپایی یا ایندوگرمان می نامند ،

اما درست این است که **ایرو اروپایی** خوانده شوند .

آنچه این اقوام را مشخص می سازد ریشه ی مشترک زبان و

معتقدات و آداب و رسوم اجتماعی آنان است .

مردمی که در هند و فلات ایران بزرگ کوچ کرده اند نیز

خود را **آریا** مینامیدند.

در کهن ترین آثار به جا مانده ی آنها که در هند به نام

ریگ ودا و در ایران به نام **اوستا** می باشد از این آریاها

سخن گفته شده است .

در **اوستا** و **ریگ ودا** واژه ی **آریا** به معنی **آزاده** و **رها**

و **نجیب** و **مهمان نواز** و **اصیل** آمده است .

خوب است بدانیم ایرانیان تنها مردم جهان هستند که نام **آزاده**

(**و نه آزاد**) را بر خود گذاشته اند .

آریاها عواطف و احساسات و معتقداتشان را بیشتر در غالب شعر و سرود نمایان میکردند و **گفتارهای منظوم** ، از هنرهای جالب آنان بشمار میرود .

بخصوص میتولوژی و أستوره های مذهبی و بومی خویش را بصورت شعر و حماسه می سرودند که حفظ و انتقال آن راحت تر و آسان تر می بود .

اساسا ، کهن ترین ادبیات هر قومی را شعر و سرود و ترانه و یا مناجات تشکیل میدهد که به آسانی در یاد میمانند و از **پُر** می شوند .

در اوستا ، **انیرییه** و **انیرین** یعنی منسوب به **آریا** و در فرس هخامنشی (یا زبان دریاری هخامنشی) **ایریا** بمعنی **ایران** است .

دراوستا سرزمین اصلی **آریاها** را **آریانام** و **ایجا** و یا **ایران** و **ایجا** نام برده اند .

آریاها ، در روسیه مرکزی و در جنوب روسیه از دریاچه ی آرال تا ولگای جنوبی و شمال **قفقاز** (یا همان قفقاز) و

شمال دریای مازنان (یا دریای مازندران یا همان دریای
قزوین یا کزوین - کاسپین و یا دریای خزر) سکونت داشته
اند و کوچ آنها در درازای سده های پی در پی و در
مرحله های بسیار انجام گرفته است .
و البته آریایی های کوچ گر غربی ، با یک ریشه ی مشترک
نژادی و فرهنگی و زبانی ، مادها و پارسیها را تشکیل میدهند .
البته در اینجا نیاز است بگوییم که این واژه ی پارس
به کلی و کاملاً یک غلط مصطلح است
و در هیچ نَسک و کتابِ کهن و باستانی وجود ندارد
که واژه ی زبان پارسی یا نژاد پارسی یا فرهنگ
پارسی در آن یافت شود .

و اما درباره ی اوستا .

اوستای کنونی پنج بخش (یا بخش) دارد .

نخستین بخش اوستا ، یسناها هستند .

یسناها که مهمترین بخش اوستای کهن هستند از ۷۲ ها یا

هات یا هاییتی (یا فصل و سوره) تشکیل شده اند .

واژه ی یسنا و یشت از يك ریشه هستند .

واژه ی یسن (یا جشن و جشن) به معنی پرستش و نیایش

و نماز است و چون این نماز و نیایش همواره با شادی کردن

همراه بوده ، این واژه ی « جشن » بیشتر بمعنی شادی

کردن جا افتاده است تا بمعنی نماز و نیایش کردن .

یشتن در پهلوی به معنی ستایش کردن میباشد .

واژه ی یشتن را نیز نماز گزار و ستایش گر معنی کرده اند .

یسناها ترکیبی از نظم و نثر بوده است ، مانند گلستان سعدی .

و سرودهای زرتشت یا گاتاها ، تکه ای از بخش منظوم و

کهن ترین بخش آن است .

از این ۷۲ هات در یسناها ، تنها ۱۶ هات منسوب به **زرتشت** است و از نظر محتوا و لهجه و زبان با دیگر بخشهای اوستا متفاوت است و **گناهای زرتشت** نام دارند .

گات یا گات یعنی **سرود** ، و در سانسکریت

(و یا همان زبان آریایی های هندوستان)

گاتا و یا **گیت** به معنی **سرود** می باشد

که در زبان **دوران ساسانیان** (یا **پهلوی میانه**)

گاس شده است .

Gas

گات در زبان ایرانی امروزی **گاه** گفته میشود و در **موسیقی**

به معنی **آهنگ** یا **نت موسیقی** هنوز بجا مانده است ،

مانند **سه گاه** و **چهار گاه** .

در زبان **عربی**، **گیت** یا **گات** را **جیت** و **جید** تلفظ میکنند و

واژه ی **تجوید** یعنی قرآن خواندن با **وزن** و **آهنگ** ، از

همین واژه ی **گات** یا **گیت** آریایی ست .

و اما ۱۶ **گاتاهای زرتشت** عبارتند از :

اهونود گاتا Ahoonavad دارای ۷ هات شماره های ۲۸-
۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴ ، اشنود گاتا Oshtavad دارای
۴ هات شماره های ۳-۴-۴۴-۴۵-۴۶ ، سپنتامنیویو
Spantamad دارای ۴ هات شماره های ۴۷-۴۸-۴۹-
۵۰ ، هوخشتر گاتا Hookhshatr که
فقط یک هات ۵۱ است .

در اوستا این نامها **اهون و نیی** ، **اشت و نیی** ، **سپنتامنیویو** ،
وهوخشتر آمده است و از کلمات اول هر **گاتا** گرفته شده
است و **اهونود** از نام **اهونه و نیریبه** دعای مشهور اوستا و
بند سیزدهم از یسنا ۲۷ گرفته شده است .

برخی محققین ، وهیشتو ایشت گاتا ، یا گات ۵۳ را نیز در
شمار گاتاهای زرتشت و آنها را ۱۷ گات میدانند .
اما گات ۵۳ با بنیان اندیشه های زرتشت همسو نیست و این
پندار برخی محققان ، نادرست است .

زیرا در بند ۱ گات ۵۳ آمده است : که حتی دشمنان زرتشت

آموخته اند به او احترام بگذارند !

بی گمان زرتشت بت شکن که همه ی بدی های دین و
خُرافات و روحانیون را به چالش کشیده و آمده است تا اساس
و بنیانِ روحانیت و نماز خواندن و قربانی کردنِ حیوانات را
براندازد ، میداند که در راهِ دگرگونی و انقلابِ فرهنگی خویش
، سختیها و بی حرمتی ها میبیند ، پس چگونه به نام و
احترام برای خود اندیشیده است ؟

زرتشت حتماً آیین و پیروانِ خود را بنام خودش نامیده و

میگوید زرتشت خودش پیرو مزدا و راستی است

و پیرو ندارد .

زرتشت ، هم خود را **اَشَه وَن** نامیده است و هم دوستان و
یارانِ خویش را **اَشَه وَن** (یعنی **پیروانِ راستی**) نامیده است.
در بند ۳ هات ۵۳ آمده است : آهورا مزدا همسرت را به
عنوان سرور و همسر به تو بخشید !

زرتشت به آزادی و اراده ی آزاد انسان در انتخابِ آزادانه ی
خداوند و انتخابِ **حاکم روستا** توسط انسان ، ارزش و اهمیت
ویژه ای میدهد و آنرا بدست خود شخص می سپارد .

(در گاتاها ، واژه ی **دهیو** یا **دخیو** یعنی **ده** ، و **دخیو پاتی**

یعنی **دهخدا** و **حاکم ده** و **روستا** - در دوران زرتشت شهرها

پدید نیامده بودند)

و زرتشت میگوید حتی دیوان یا دیوها و پیروان دروغ

آزادند که خوبی یا بدی را برگزینند .

پس چگونه است که درین مورد کوچکتر ، اراده و خواسته ی

اهورامزدا بر اراده ی شخص حاکم میشود ؟

در بند ۷ هات ۵۳ آمده است : تا هنگامی که به آیین آزادگی

و برادری پایبند باشید ... ولی هرگاه گرفتارِ روانِ پلید

اهریمنی ! و دورغ شوید

اما باید اشاره کنیم که در اندیشه و کلام زرتشت ، موجود

اهریمنی وجود ندارد .

تنها یکبار واژه ی **اکم** Akem بمعنی **بدی** و **زشتی** آمده است
(در هات ۳۰ بند ۳)

و سپس مغان از این واژه ی **اکم** ، واژه ی **اک مَنَه** را ساخته

اند که سپس **آهریکه** Ahrika و پس از آن **اهریمن** Ahrima

شده است .

و اما ، در بین **هات های** ۳۴ تا ۴۳ هشت فصل فاصله است که فصلهای ۳۵ تا ۴۱ هستند و آنها را **هفت هات** یا **هپتنگ هانیتی** (یا ۷ فصل) مینامند .

این سرودها نزدیکترین نوشته ها به گاتاها بوده و به لهجه و روشی مانند گاتاها نوشته شده است اما به نثر است و مانند گاتاها به نظم نیستند .

هات ۴۲ نیز بعدها تنظیم گردید و به هپتنگ هانیتی یا ۷ فصل افزوده شد .

اما ، **دومین** بخش اوستا **ویسپرد** یا **ویسپرتو** است و به معنی **همه ی رادان و نام آوران و سران** می باشد .
و مجموعه ای است از پیوست ها و ملحقات یسنا که برای مراسم دینی ترتیب داده شده است و ۲۴ کرده (یا فصل) دارد .

اما ، سومین بخش اوستا ، **وَنَدیداد** می باشد
که در اصل **وی - دَنو - داتا** (بمعنی **مخالف - دیو - قانون**)
یا **قانونِ مخالفِ دیوان** است .
بیشتر مطالب وَنَدیداد در مورد قوانین مذهبی است .
وَنَدیداد ۲۲ فصل دارد و هر فصل آن را یک فرگرد میگویند
(**دیو بمعنی روشنی و روشنایی و نور** است)

چهارمین بخش اوستا ، **یشت ها** هستند که مضامین ریتوال
برای عبادات روزانه است .
در اوستا ۲۱ **یشت** وجود دارد که در ستایش **بغ** ها و ایزدان
و امشاسپندان هستند .

پنجمین بخش اوستا ، **خورده اوستا** (و در پهلوی **خورتک**
اِپستاک) یا **اوستای کوچک** است که برای نماز و دعای
روزانه و روزهای متبرک و عیدها می باشد .

اما **یشت ها** که پس از گاتاها و هَپتنگ هانیتی ، کهن ترین بخشهای اوستا هستند سرچشمه ای است از یک رشته **معلومات گرانبها درباره ی ایران کهن** .

و البته یشت های اوستا در قدمت و دیرینگی با همدیگر برابر نیستند .

یشت های موجود ، متعلق به نسکه (یا نسخه و کتاب) چهاردهم اوستا بوده که آن را **بغان یشت** (یا ستایش **بغ** ها) می نامیدند و همان **دینکرد** امروزی است .

بغان یشت ، نخست در ستایش هُرمزد است که در میان **بغان** ، بزرگترین **بغ** است .

پس از آن نیایش ایزدان و دیگر پدیده های دیدنی و نادیدنی است و بنام هرکدام از بغ ها و ایزدان و امشاسپندان ، روزهای ماه نیز نامگذاری شده اند .

همچنین برای هر کدام از **بغان** و ایزدان و امشاسپندان ، یک یشت وجود داشته است .

در مفهوم **یسنا** و **یشت** میتوان گفت که **یسنا** در کل بمعنی **ستایش** و نیایش است و **یشت** بمعنی **ستایش پروردگار** و نیایش **بغ** ها و امشاسپندان و ایزدان است .

در کهن بودن یشتها میبینیم که بعضی از بخشهای یشت ها به زمانی میرسد که **مردم هند و ایران از هم جدا نشده بودند** و از آداب و رسوم و باورهای آنان تاثیر گرفته است .

بهر روی ، از میان ۲۱ یشت ها ، چهار یشت نخستین نسبتاً جدید و کوچک تر هستند و از نظر عبارت و درستی انشا به پای یشتهای بزرگ نمی رسند .

یشتهای کوچک پس از متروک شدن زبان یشتهای بزرگ و دیگر سروده ها بوده است و اساساً یشتهای کوچک از دعاها و نمازهای دیگر بخشهای اوستا استخراج شده است .

اما یشتهای بزرگ همگی مستقل و مخصوص سروده شده اند و در هر یک اندیشه و فکر ویژه ای حاکم است .

ولی همان زبان متروک نیز که زبان مقدس بوده است تا چند سده در میان پیشوایان دینی آموزش داده میشده و پیشوایان

دینی آنرا مصنوعی نگه داشته بودند .

و البته یک فاصله ی زمانی مانند تفاوتی که در چکامه ها

و سروده های رودکی و حافظ دیده میشود در یشت های

کوچک و یشتهای بزرگ نیز دیده میشود .

به هر روی ، یشتهای بسی پیش تر از زمان هخامنشیان

سروده شده اند .

یشتهای نیز مانند گاتاها **منظوم** هستند ولی وزن شعری آنها

با هم یکسان نیست .

پنج گاتهای زرتشت دارای اشعار ۱۱ و ۱۲ و ۱۴ و ۱۶ و

۱۹ آهنگی (یا سیلابی) هستند اما اوزان شعری در بیشتر

یشتهای ۸ آهنگی است و البته شعرهای ۱۰ و ۱۲

آهنگی نیز دیده میشوند .

با گذر زمان در برخی یشتهای واژه هایی که برای توضیح و

تفسیر بوده اند وارد متن شده اند و ترکیب شعری بسیاری از

منظومه ها را بهم زده و آنها را به صورت نثر درآورده است

که البته میتوان این منظومات را به صورت اصلی درآورد و

واژه گان اضافی که اوزان شعری را خراب کرده اند را
تشخیص داد .

(بارتولومه و گلندر و هرتل در برخی یشتها این کار

را انجام داده اند)

یشتهای بزرگ نه تنها دارای نشان های بسیار کهن هستند ،

که از نظر فراوانی واژه گان و اصطلاحات و تعبیرات و از

نظر درستی دستور زبان و صرف و نحو

(یا جمله بندی نظام مند و نوآور)

نیز ، بخش مهمی از ادبیات باستان را تشکیل میدهند

و زمان سرودن آنها هنگامی بوده که زبان اوستایی

در میان مردم رایج بوده است .

ابراهیم پورداود میگوید با نظر به زبان یشتها ، باید نگارش

و انشاء آنها چند سده پس از گاتها بدانیم .

بنا به روایات زرتشتی ، اصول آموزشهای زرتشت را در

دو نسخه گرداوری و تنظیم کردند .

جای نگهداری این دو نسخه یکی در بایگانی دولتی **تخت**

جمشید و دیگری در خزانه ی **شیزگان** بوده است .

گنج شاهی در آتشکده **شیز** (و یا تکاب در آذربایجان)

نگهداری میشده و آنرا خزانه شیزگان یا گنج **شاپیگان** یا

شاپیگان می نامیدند .

حضرت **فرتوسی** جای نگهداری اوستا را آتشکده ی **سمرقند** و

در کتاب **آرداویراف نامه** جای آنرا **استخر** - همان شهر **تخت**

جمشید و پایتخت هخامنشیان - نام برده است .

بنابر روایات در آتش زدن تخت جمشید بدست اسکندر نسخه

ای که در آنجا بوده از میان رفته و نسخه ی دیگر بدست

یونانیان افتاده است و از شاگردان **پرودیکوس** Prodicus

همسفر سوکرات (سقراط) نیز یاد شده است که آنها

نسخه ای از آموزش های زرتشت را در دست داشته اند .

اوستای کهن را دارای ۲۱ نَسْكَ Naska میدانسته اند و

نَسْكَ را دَسْتَه (و گَل دَسْتَه) معنی کرده اند .

ابراهیم پورداود نَسْكَ را نامه و کتاب ، و مسعودی - تاریخ

نگار سده ی دو هجری - نَسْكَ را سوره نام نهادند .

نَسْكَ های اوستا را به ۳ بُخْت (یا ۳ بخش) جدا کرده اند :

نَسْكَ های گاسانیک ، هاتک مانسریک ، داتیک .

و هر یک دارای ۷ نَسْكَ بوده اند .

و اما نامهای ۲۱ یشت که خاورشناسان آنها را به

شماره های یک - دو - سه - تا ۲۱ می نامند :

۱ - اهورَ مزَدَ - هُرمزَدِ یِشت .

۲ - اَمِشَ سَپِنتَ - هفتن یِشت .

۳ - اَشَ وَهیشَتَ - اردیبهشت یِشت .

۴ - هَاوَرُ وَتات - خرداد یِشت .

۵ - اَرْدُ وِیسورَ اناهِیتَ - اردویسور باتو

(که معمولاً آپان یشت گفته میشود)

۶ - هورَ خَشَنَتَ - خورشید یِشت

۷ - ماونگه - ماه یِشت .

۸ - تیشتریه - تیر یِشت گفته میشود .

۹ - درواسپا - درو اسپ یا گوش یِشت .

۱۰ - میثَر - مهر یِشت .

۱۱ - سرَنوشَ - سروش یِشت .

۱۲ - رَشَنُو - رشن یِشت .

۱۳ - فَرُوَشِی - فروردین یِشت .

- ۱۴ - وِرْتٌ رَعْنٌ - بهرام یشْت .
- ۱۵ - وَايُو - رام یشْت گفته میشود .
- ۱۶ - چِيسْتَا - دین یشْت گفته میشود .
- ۱۷ - اَشِي وَنُكُوْهِ - اَرْدُ یشْت .
- ۱۸ - اَنْبِرِيْنَمْ خَوَارِنُو - اَشْتَاد یشْت گفته میشود .
- ۱۹ - كُو نَنْمُ خَوَارِنُو - زامیاد یشْت گفته میشود .
- (زامیاد = فرشته ی زمین . زَم = زمین)
- ۲۰ - هَنْوَمَ - هوم یشْت .
- ۲۱ - وَنَنْتُ - وندد یشْت .

نام روزهای ماه (۳۰ روز) که بنام ایزدان و فرشته ها و برای هر کدام از **یشتها** نامگذاری شده است :

- ۱ - هرمزد
- ۲ - **بهمن**
- ۳ - اردیبهشت
- ۴ - **شهریور**
- ۵ - سفندارمزد
- ۶ - **خرداد**
- ۷ - امرداد
- ۸ - **دین به آذر**
- ۹ - آذر
- ۱۰ - **آبان**
- ۱۱ - خورشید
- ۱۲ - **ماه**
- ۱۳ - تیر
- ۱۴ - **گوش**
- ۱۵ - دین به مهر
- ۱۶ - **مهر**
- ۱۷ - سروش
- ۱۸ - **رشن**
- ۱۹ - فروردین
- ۲۰ - **بهرام**
- ۲۱ - رام
- ۲۲ - **باد**
- ۲۳ - دین به دین
- ۲۴ - **دین**
- ۲۵ - **آرد**
- ۲۶ - **اشتاد**
- ۲۷ - اسمان
- ۲۸ - **زامیاد**
- ۲۹ - **مهر اسپند**
- ۳۰ - **انیرا**

و اما در زمان ساسانیان ، اردشیر **پاپکان** که خودش يك مغ بود فرمان داد تا **تَنَسَّر** (یا **تَنْظَر**) موبد موبدان ، اوستای واقعی را که **اوستاگ** نامیده میشد تنظیم کند و **ارداویراف** به دستور تنسر این ماموریت را انجام داد .

جانشین **اردشیر شاه** ، **شاپور اول** این کار را زیر نظر وزیر خود « **آذر مهر اسپند** » به پایان رساند .

این نسخه نیز در **شیز** جای داشت .

چون زبان اوستایی کم کم از میان رفته بود بر اوستا تعبیر و تفسیری به زبان آن روز (به زبان پهلوی) نوشته شد و آنرا **زند** یا (**آزینتی و آزنتی**) به معنی **گزارش** و **خبر** نامیدند .
در اروپا به اشتباه این دو را زند اوستا نامیده و آنها را یک مجموعه دانسته اند .

به هرروی ، با یورش اعراب همه ی مدارك دوباره نابود میشوند .

سپس در زمان مامون خلیفه ی عباسی موبدی بنام **آذر فرنبغ** Atur Farnbag اجزای اوستا را گردآوری کرد و دوباره

دینکرد به زبان **پهلوی** تنظیم گشت و مویدی دیگر به نام

آذر باد آنرا به پایان رسانید .

و اما رساله هایی مانند **مینوی خرد** ، **پندنامه ی زرتشت** ،

آرداویراف نامه ، **دبستان** ، **خاطرات زَریران** و غیره ، بنابر

ادعای مؤلفین ، متکی بر آموزه های زرتشت است ولی چنین

نیست و تنها گاتاها است که بر پایه ی آموزشهای زرتشت

می باشد .

از دیگر ادبیات اوستایی به زبان پهلوی (و پهلوی میانه)

بُنْدَهَشِن یا بنای خلقت است که ترکیبی از عقاید مذهبی

درباره ی طبیعت و تاریخ و افسانه های خلقت است و در

سده ی ۱۰ مسیحی نوشته شده است .

و همچنین از دیگر ادبیات ایرانی ، **دین کرت** یا **کرده دین**

است که در زمان **ساسانیان** تنظیم شد و این واژه در زبان

آلمانی ، **دنک آرت** شده است و بمعنی **روش اندیشیدن** میباشد .

گردآوری **دینکرد** موجود نیز که امروزه در دسترس است در
آغاز سده ی ۹ مسیحی شروع و در پایان همان سده
انجام شده است .

واژه ی « **کرده** » از **کَرِتَه** در اوستا بمعنی **کارد** و **خنجر** است

همچنین « **کرده** » یعنی **تکه** و **قطعه ی بریده شده** ، مانند

سِکتیو یا **سِکشین** در لاتین ، و یا **فصل** در عربی .

همچنین ، رساله های **بُنْدَهَشِن** و **ارداویراف** نامه نیز دست

کم بیش از ۲۰۰۰ دوهزار سال پس از پیدایش زرتشت

نوشته شده اند .

درباره ی ادبیات غنی و پُربار اوستایی باید بگوییم که درهم

شدن و ادغام آن با گفتار زرتشت ، باعث شده است آیین

زرتشت که البته بسیار آشکار و گویا و خلاصه است ، از

مسیر واقعی اش کژ و منحرف شود .

در واقع همه ی محققین بزرگ و حتی آنها که روایات سنتی

را بهره برداری میکنند نیز اعتراف دارند که دین زرتشت از

مسیر واقعی خود بسیار کژ شده است و بر گزارشهای سنتی

هیچ اعتمادی نیست .

بهرحال ، کهن ترین آثار بجا مانده از آریاها ، **گاتها** و سروده های **ریگ ودا** هستند .

شدر پس از بررسی گاتها و ریگ ودا می گوید : همان قدر که زبان گاتایی و سرودهای ودایی بهم نزدیکند اما محتوا و مفهوم آنها بسیار از هم دور هستند .

ودا در سانسکریت یعنی **دانایی**، و هندوها آن را به معنی بالاترین دانش میدانستند .

ریگ ودا یعنی دانش سرودهای مقدس یا سرودهای ستایش .

میلز و **هرتل** نیز مانند بیشتر محققین معاصر میگویند که

سرودهای ریگ ودا (یا همان **مانتراها**) خارج از محیط

هندوستان و پیش از مهاجرت آریاها به دره ی سند سروده

شده اند .

با بررسیهای دامنه دار درباره ی وداها ، تاریخ تنظیم آنها در

یک محدوده ی مشخص بررسی و تایید شده است .

هرتل میگوید :

وجود نام گیاهانی مانند **سوما** یا **هاومای** ایرانی در وداها و **جو** و **گندم** که متعلق به محیط ایران بوده است ، و نبود نام گیاهانی مانند سورقون و برنج و نیشکر که در هند بسیار اهمیت دارد و یا ورنه ، نیاگرودها ، اودوم پره ، پلاک شه ، ویکن کته ، پرنه ، بیلوا و علف درب هه که آنها نیز مهم هستند نشان میدهد که سراینندگان ریگ ودا از آن آگاهی نداشتند و این سرودها به مردمی بیرون از مرزهای هندوستان تعلق داشته است .

البته در مورد این دلیل ، یک مورد استثناء داریم و آن در گاتاها و گفتار زرتشت است که نخواستنه هیچ نامی از خدایان مانند مهر (میترا) و ... بیاورد و همه ی آن خداها را همان دنو و دیو و دیوان نامیده است و یکسره همه را رد و باطل کرده است .

استاد آشتیانی میگوید :

در بررسی اوستا این جالب است که در یشت‌های قدیم که پس از گاتاها نوشته شده اند نیز نامی از شاه و تمدن شهری نیست و نام قهرمانها مانند گاتها دارای اصالت ابتدایی است ،

مانند :

گاو ابلق (گوین Gavayan) . وراز = گراز . سنن

Saena - سیمرغ . هورچیترا یا خورشید چهره

Hvare Chithra . دنووتبیش = دشمن دیو

. Daevotbish

در بخش‌های پس از گاتها (که نزدیک به گاتها است) نیز از آهن نام برده نشده و به پول و سکه ی رایج اشاره ای نشده است .

نام نمک نیز در بین آریاهای ودایی و گاتایی برده نمی شود .

باور بر این است که گاتاها در عصر برنج نوشته شده اند .

در گاتها رهبران مذهبی به نامهای کرپه (کرپن) و اوسیج

نامیده شده اند و کوچکترین اثری از واژه ی براهمن نیست

که بالاترین مقام روحانی جامعه ی هند از ۱۰۰۰ سال

پیش از مسیح بودند .

این نشان میدهد که گاتاها خیلی پیش تر از هزاره ی اول پیش

از میلاد و پیش از پیدایش نام پراهمن سروده شده است .

با تجزیه و تحلیل گاتاها به این نتیجه میرسیم که این سرودها

در جامعه ی آریاها که هنوز بشکل عشیره ای می زیسته اند

پدید آمده اند و در بخش بندی جامعه ی آن روزها هنوز

طبقات کاهن یا روحانی و اشراف و جنگجویان و کشاورزان

شکل نگرفته بوده است .

این اقوام به تدریج در حال سکون و قرار و جاگیر شدن بوده

اند و زرتشت برای این استقرار ، کوشش فراوان کرده است .

در گاتها کلمه ی **دهیو** یا **دخیو** بمعنی **روستا** و **ده** است و

دخیوپاتی همان **دهخدا** یا **دخو** است که رییس روستا یا

منطقه بوده است .

بعدها که روستا توسعه یافته و شهرنشینی بوجود آمده است

کلمه کِرش ور (کشور) معمول گردیده و به آن خِشترم نیز

میگفته اند و شاه یا رییس کشور را **خشتاتیا** می نامیدند .
در گاتهای زرتشت کلمه ی کشور و شهر ذکر نشده است و از
کشور و شهر به معنی کنونی هرگز اثری نیست و **نظام**
شهری و نظام کشوری هنوز شکل نگرفته است .
پیام زرتشت برای برپایی یک نظام نو و راستین و یک
جامعه ی مستقر و متمدن بسیار موثر بوده است .
مخالفت با سران غارتگر و کوچگران ویرانگر و **حمایت**
از کشاورزان و رَمه داران بهترین نشان این سازندگی است .
پس از زرتشت ، اقوام آریایی در هند و ایران کوچ کرده اند و
دوران طولانی سپری شده است تا هنگامی که رفته رفته این
اقوام جاگیر شده اند و تمدن خویش را پایه گذاری کردند و
سپس زرتشت را به پیامبری پذیرفتند .
در این هنگام است که طبقات شهری پدید می آیند و و کارگر
و کشاورز و جنگجو اشراف و روحانی در طبقات مشخص و
اغلب موروثی جای گرفته اند .

درباره ی زبانِ زرتشت یا همان زبانِ گاتها آشکار است که به کلی با زبانِ فُرس (یا همان زبانِ درباری هخامنشی) متفاوت است و زمان بسیار درازی باید بین این دو فضا ، فاصله بگذاریم .

از آنجا که هرگز زبانِ يك قوم ، به ویژه در مسائل مذهبی به سرعت تغییر نمی‌کند و اغلب در اثر تسلطِ يك قوم بیگانه ممکن است بر سرعت تغییرِ يك زبان افزوده شود ، نامهای ویژه نیز کمتر در درآزای زمان و طول تاریخ دگرگون میشوند .

برای نمونه ، نامهای قدیمی ایرانی مانند سودابه ، بیژن ، گیو ، دارا ، سیاوش ، خسرو ، و غیره ، پس از چیرگی و تسلط اعراب و ترکها و حتی دگرگونی مذهبی ایرانیان هنوز هم به همان شکل باستانی و اصیل خویش مانده اند .

محققان میگویند تا هنگام تسلط اسکندر هیچ قوم بیگانه ای بر آریاهای این منطقه مسلط نشده است اما نامهای خاص که ریشه ی زرتشتی دارند مانند **هوتَه اوسَه زن ویشتاشپ** که

آتوسا شده ، و دارایا وهوش - داریا وهومنه که داریوش

شده است ، نشان از سپری شدن زمانهای بسیار زیادی دارد ، و همچنین تغییر مفاهیم مذهبی (که در شعور و باطن و درون مردم جای میگیرد) چیزی نیست که در یکی دو سده رخ داده باشد .

محققان این مسئله ی مهم و این تحول را نتیجه ی گذشت هزاران سال میدانند .

در بررسی گاتهای زرتشت ، کوچکترین اثری از هیچ تمدنی و یا نام پادشاه و سلطانی نمیبینیم و فقط از کاوی و کرپن نام آورده شده است .

کاوی ها ، رییس خانواده های بزرگ هستند که کهانت یا همین روحانی گری ، و همچنین ریاست را همزمان دارا بودند .

(کاوی ، همان امیر کاهن می باشد)

به هر روی ، جامعه ی زرتشت بسیار پیش تر از پیدایش جامعه ی شهری ، و در شرق ایران بوده است .

نویسندگان تاریخ اوستا ، گِیگر ، اشپیگل ، ویندیشمان
می گویند که آنها نیز مانند بیشتر مورخان رومی همچون
سین سلوس و پانودوروس ، زرتشت را به **بلخ** نسبت می دهند
و با بررسیهای خود به این نتیجه میرسند که همان شمال
شرق ایران (**خراسان بزرگ و بلخ**) و **افغانستان**
امروزی زادگاه زرتشت بوده است .

آنچه در آغاز سلطنت هخامنشیان و یا در سده های بعد به نام
دین زرتشت پذیرفته شد بیشتر به مذاهب آریاهای کهن شبیه
است تا به آیین زرتشت .

البته بایستی دانسته شود کژ شدن و انحراف آیین زرتشت تا
این اندازه ، نیازمند گذشت سده ها و قرنهای بسیاری است .

در گفتار زرتشت ، محیط گاتها و نام هایی که بکار می روند
دارای يك اصالت خاص و بدوی است که معرف کهن بودن

گاتهاها است .

اگر گناہ ها در سده ی ۶ و ۷ پیش از مسیح تنظیم شده ،
می بایست از تمدن و باورهای **بابلی** و **آشوری** در آن
نشانه ای بیابیم .

در مورد نامها و پسوندها میبینیم پسوندهای **اسب**

(همان اسب - حیوان معروف)

شتر ، گاو ، ماه و غیره ، به زندگی روزمره ی مردم مربوط
میشوند و نامهای ویشتاسپه ، جاماسپه ، فرش اوشتره ، و
غیره نیز نشانگر يك محیطِ اصیل و ابتدایی است که هنوز از
دین سازمان یافته تاثیر نگرفته است .

در حالیکه نامهای جوامع پیشرفته مانند هخامنشیان ، شکل
دیگری دارد .

نامهای فرورتی ، آستیاگس ، داریا و ش ، هووخستره ،
آرتابانوس ، و ... علاوه بر آنکه پیچیدگی یافته است و به
احتیاجات روزمره ی مردم وابسته نیست بیشتر ریشه های
مذهبی و عقیدتی دارد و از پیشرفتِ مذهب کلیسایی حکایت
می کند . زبانِ اوستا ، زبان مقدس دینی بوده است .

اطلاعات باستانی در پیدایش زردشت

کزانتوس اهل لیدیا ۴۵۰ سال پیش از مسیح پیدایش زرتشت را به ۶ هزار سال پیش از یورش خشایارشا به یونان در ۴۸۰ سال پیش از مسیح نسبت داده است .

اودوکسوس فیلسوف و منجم کلدانی تبار و دوست **پلاثن** یا همان **افلاتون** نیز ، زمان زرتشت را به **شش هزار** سال پیش از **پلاثن** دانسته است .

چون این متفکر از اهالی **کلده** میباشد که زیر نفوذ امپراتوری ایران بوده است ، به نظر او بسیار اهمیت داده اند .
پلاثن فیلسوف و متفکر یونانی در آثار خود به زرتشت اشاره کرده و او را پسر اورمزد (اورمازوس) و در جایی هم او را خدمتکار اورمزد دانسته است .

پلاثن در رساله **ی الکیبیادس** ، از زبان **سوکرائس** یا **سوکرات** (یا همان سقراط) میگوید که ولیعهد ایران از تعلیم و تربیت شایسته ای برخوردار میگردد زیرا داناترین ایرانیان او را از

سن ۱۴ سالگی به دانش مخفی **زروآستر** (یا همان **زرتشت**) آشنا میکنند .

هینتس ، محقق آلمانی میگوید نظر **پلاتن** بسیار مهم است چون در **پاپیروس بدست آمده** از آن زمان که اعضای آکادمی در آن نام برده شده اند ، به نام يك ایرانی نیز اشاره شده است و پلاتن علاوه بر منابع دیگر ، مستقیما بوسیله ی این شاگرد خود نیز ، از دین ایرانیان آگاه شده است .

پلینوس Plinus از قول ارسطو میگوید که او نیز زرتشت را به **۶ شش هزار سال پیش از خود** میدانسته است .

ارسطو نیز در کتاب دیالوگ ، درباره مغان زرتشتی مینویسد که مغان بسیار دیرین تر و قدیمی تر از مصریان هستند .

هرمودوروس Hermodorus نیز پیدایش زرتشت را **پنج هزار سال پیش از جنگ ترویا** دانسته است .

(برابر با **هشت هزار و صد سال پیش**)

بسیاری از نویسندگان باستان مانند سیسرون پلینوس
Cicerone Plinus
والریوس ماکسیموس
Valerius Maximus
کلمنس الکساندرینوس Alexandri Clemensnu دیوژن

لرسیوس و بسیاری دیگر ، سفر فیثاغورث به مصر و بحث

با مغان را تایید کرده اند و بنظر آنها ایمپدوکلس

Empdocles متفکر یونانی نیز از دین زرتشت تاثیر

گرفته و مبارزه ی او بر علیه قربانی خونین ، از مکتب

و اندیشه ی زرتشت گرفته شده است .

به هر روی ، هنگامی که در قرن پنجم ه پیش از مسیح در
یونان ، زرتشت را پیامبر ، ستاره شناس ، ساحر ، و صاحب
سری متعلق به زمانهای بسیار دور و ماقبل تاریخ میشناختند
و برای پیام او عمر چندین هزار ساله تصور می کردند ،
نمیتوان پذیرفت که زرتشت يك سده پیش از مسیح و در شمال
ایران میزیسته است ، در ایرانی که در همان سده از وجود و
پیدایش زرتشت درست نمیدانستند و حتا با نام او هم ، آشنا
نبوده اند .

زرتشت برای مغان سده های ۵ و ۶ پیش از مسیح و برای یونانیان متفکر و عالم و آگاه دارای وجود اسرار آمیز و افسانه ای بوده است که در بین مردم این سرزمینها هیچ کس از او خیر درستی نداشت .

پس در مورد زرتشت ، اطلاعات مربوط به آن بدون شک نمی توانسته است پس از سپری شدن مدت کوتاهی ، چنین اسرار آمیز شده باشد .

هومر که بیش از پنج سده با زمان پلاتون (یا افلاتون) فاصله دارد ، هرگز به اندازه ی زرتشت متعلق به زمان دور و اسرار آمیز نبوده است .

روایات سنتی

بنابر گفته های سنتی (و غیر واقعی)

زرتشت در خانواده ای از تبار شاهان ایرانی ماد ، زاده شد .

زادگاهش در آذربایجان نزدیک به دریاچه ارومیه است .

پدرش دانشمند و مادرش دخترِ فراهیم رو ، یکی از نجیب

زادگان ایرانی ست .

در هنگام زاده شدن ، نام اسپیتام (نام جد خانواده)

را بر او گذاشتند .

در روز تولد زرتشت و پس از آن ، معجزات و کرامات بسیار

رخ داده است .

معلم زرتشت ، پدر دانشمند او است .

در پانزده ۱۵ سالگی از جامعه کناره میگیرد و بیشتر در

عالم فکر و اندیشه به آفرینش ، بوده است .

در سی ۳۰ سالگی به پیامبری برگزیده می شود و به خود ،

نام زرتشت می گیرد یعنی آنکه بر چهره اش نور طلانی

می درخشد .

گاتها ، در کوه سبلان به او الهام میشود .

دوازده ۱۲ سال در غرب ایران به تبلیغ دین خود میپردازد
ولی چون گوش شنوا و پشتیبان نمی یابد ، و سران قوم هم
بر او می شورند ، به شرق ایران و نواحی بلخ یا همان
باکتريا در افغانستان و خوارزم فرار میکند .

در بلخ (افغانستان) به پند و اندرز (و موعظه) میپردازد و
پس از مشکلات بسیار ، سرانجام ویشناسپ (گشتاسپ)
شاهنشاه این سرزمین به او می گراید و حمایتش میکند .
زرتشت از بلخ به گسترش آیین خود می پردازد .
حامیان او ویشناسپ و دو برادران فرشوستر و جاماسب ،
وزیران دربار ویشناسپ بودند .

پس از سی و پنج سال کوشش و تبلیغ سرانجام در ۷۷
سالگی در جنگ میان ارجاسپ پادشاه توران و گشتاسپ در
حالیکه از آتشکده ی خود در مقر گشتاسپ دفاع میکرده ،
کشته شده است .

قاتل او را يك تورانی به نام برات رك رش نامیده اند .

اما در پاسخ به روایات سنتی که نادرست هستند
می بایست گفته شود :

- ۱ - مهمترین عامل جلب توجه مردم به تشکیلات مذهبی ،
برانگیختن و تحریک احساسات مردم ، همراه با احترام و
وحشت و ایمان به عظمت و قدرت بنیان گذاران این مذاهب
است ، مانند کلیسای مسیحیت که از عیسای خیالی خدایی
ساخته است که هم انسان و هم خدا است .
و یا بودا نیز نه خود را پیامبر خدا دانسته است و نه خدایی
را مطرح کرد ، اما رهبانان بودایی از او خدا ساختند
و بتها برافراشتند .
- ۲ - هنگامی که در دربار ساسانیان ، موبدان و دبیران ،
شرح حال زرتشت را گِرد آوردند ، سده های بسیار زیادی از
پیدایش زرتشت میگذشته و هیچ نشانی از او نبود ، و در
میان نویسندگان ساسانی نه تنها تاریخ نویسی و یا تحقیق
علمی مرسوم نبود بلکه در بیان رخدادها ، بیشتر از قصه
پردازای کمک گرفته میشد چه رسد به این گونه مسائل
که خود در اصل به اُستوره تبدیل شده بودند .

- ۳ - بنیانگذار سلسله ی ساسانی ، خودش يك روحانی زرتشتی بوده و دستگاه دربار و کلیسای زرتشتی چنان با هم وابسته بودند که بقای یکی به حیات دیگری بوده است .
- ساسانیان مرکز دولت خود را در غرب ایران بر پا داشتند ، **ری** یا همان **راگا Rhagae** (یا **رَقه**) نزدیک تهران و آذریاتگان که نام آن از آتر یا آذر یا آتش گرفته شده است نیز مرکز مهم ستایش آتش (یا آتش کده) بوده اند که **آذریاتگان** بعدا مرکز مهم آیین زرتشتِ کلیسایی شده است .
- ۴ - چون برای هر سرزمینی وابستگی به شخص پیامبر افتخارِ بزرگ بشمار میرفت و زادگاهش مقدس میشد پس برای تقویت دربار ، زادگاه زرتشت را منطقه ی نفوذ آنان عنوان کردند .
- ۵ - بدون استثنا همه ی دانشمندی که زادگاه زرتشت را در غرب ایران دانسته اند ! تحت تاثیر روایات سنتی و استوره های مذهبی بوده اند و هیچ گونه دلیلی به جز این روایات ارائه نکرده اند ، در حالیکه امروزه شکی نیست که

این منابع به هیچ وجه اصالت ندارند .

۶- جالب اینکه چه در روایات سنتی ، و چه در برداشت محققانی که به نادرست زادگاه زرتشت را غرب ایران حدس زده اند همگی **بدون شك و قاطعانه منطقه ی تأثیر زرتشت را شمال شرق ایران و نواحی بلخ و خوارزم (یا خراسان بزرگ که شامل هرات و مرو و مشهد بوده)** میدانند .

ویشتاسپ شاه و عشیره ی او از سرزمین افغانستان امروزی و خوارزم و باکتريا یا بلخ بوده اند و در این واقعیت همه ی محققان ، هم سخن هستند .

در آخرین مطالعات زبان شناسی ، این نتیجه قطعی شده است که زبان گات ها و وداها بسیار شبیه یکدیگر است و با زبان مردم خوارزم قدیم بسیار شباهت دارد اما شکی نیست که لهجه ی گات ها با لهجه ی آریاهای غرب به هیچ وجه یکسان نیست .

در روایات سنتی آمده است که زرتشت بین مردم آذربایجان
رشد کرده و به پیامبری رسیده و پس از سالها تلاش و
کوشش بی نتیجه آذربایجان را ترک کرده و به باکتریا
و خوارزم مهاجرت کرده بوده است .

نخست اینکه از گاتها پیداست که زرتشت در عشیره ی
ویشتاسپ به زبان آنان سخن میگفته و گاتها زبان مردمانی
است که با آنها در گاتها سخن گفته می شده است .

بنابر روایات سنتی ، اگر زرتشت تا ۴۲ سالگی در آذربایجان
میزیسته است به هیچ وجه نمیتوانسته به آسانی و روان در
میان بلخیان یا خوارزمیان به لهجه ی محلی مردم خوارزم و
یا بلخ شعر و فلسفه بگوید ، همانگونه که برای پیامبر اسلام
(محمد) نیز امکان نداشته که به ایران مهاجرت کند و قرآن
را به زبان فارسی بسراید .

بزرگترین عامل نفوذ پیامبران بیان شیوا و زیبای آنهاست
و بهمین دلیل محمد (پیامبر اسلام) معجزه ی خود
را قرآن نامیده است .

هزاران سال پیش ، زرتشت نیز در هنگام بعثت ، از خداوند
نه قدرت و نه معجزه و نه کرامت میخواست ، فقط کلام زیبا
و روان میخواست و به او داده می شود .

به هر روی ، با تجزیه و تحلیل منطقی پیداست که مهاجرت
زرتشت از آذربایجان به بلخ غیر عملی است .

زرتشت در یک چنین مهاجرت خیالی و غیر واقعی در بین راه
ارومیه به خوارزم و بلخ (یا باکتريا) که هزاران کیلومتر
بیراهه ی پُر از کوه و صحرا و موانع طبیعی است و راهی
است که با شرایط آن زمان و نا آشنا بودن زرتشت بدون یاور
، پیمودنش صد ۱۰۰ سال طول میکشیده است ، نمیتوانسته
لهجه ی خوارزمی بیاموزد و پیام خود که در ارومیه به او
الهام شده است ! را به لهجه ی محلی بلخی برگرداند .

دیگر اینکه ، از گاتها پیداست که زرتشت در مسیر خود به

مردمی برخورد کرده که آنها را میشناخته و به زبان

آنها آشنا بوده است .

در گاتاهای زرتشت آمده است هنگامی که زرتشت از زادگاه خود می‌گریزد ، زیاد دور نمیشود و در محل **ویشتاسپ شاه** در باکتريا یا بلخ کنونی میماند .

در آن دوران مردم دو روستا به فاصله ی ۱۰۰ کیلومتر همدیگر را نمی شناختند و غریب بودند ، چه رسد به فاصله ی هزاران کیلومتر .

و دیگر آنکه ، نواحی غربی ایران حدود ۱۵ پانزده سده زیر نفوذ تمدن بابل و آشور بودند و نفوذ و تاثیرشان در دولتهای ماد و تا قرنهای زیاد ادامه داشت و اگر زرتشت در چنین تمدن و محیطی رشد میکرد ، در گاتها نام و نشانی از آنها می آورد ولی در گاتها نه از سلطنت و دربار نشانی هست و نه از جامعه ی پیچیده ی مدنی و شهری ، و نه از علوم بابلی و ستاره شناسی مشهور این سرزمین .

همچنین به هیچ يك از مذاهب و باورهای بین النهرین و ادیان سامی برخورد نمیکنیم .

پیام زرتشت که هسته ی اصلی آن در فراموشی مانده بود پس از دگرگونی در آن بوسیله ی **آترونها** یا همان روحانیون شمال شرقی و پاسداران آتش مقدس (به دست مغان مادی و مادها رسید . این تحول ، در یشتها و یسناهای قدیم پیداست . عشیره ی هخامنش نیز ممکن است در همین زمان با یشتها و یسناها آشنا شده باشند . اما آنچه آشکار است به هیچ گونه در همه ی این دورانها، دین واقعی زرتشت ، دین همگانی و ملی جامعه نبوده است .

زیرا فرهنگ اوستایی ، در جامعه و ماهیت آن بسیار تاثیر داشته است و ما بازگشت مردم ایران به مذاهب آریایی را میبینیم و هر قدر از زمان زرتشت دور میشویم ، بازگشت خدایان آریایی بیشتر میشود و در خود ادبیات اوستایی این رجعت و بازگشت را میبینیم .

مغان که در اصل زروانی بوده اند معتقدات خود را با دین زرتشت درآمیخته اند و آنچه در دورانهای گوناگون در ادبیات اوستایی و ایرانی به نام دین زرتشت پدید آمده است نتیجه ی

همینگونه آمیختگی باورها و معتقدات کاهنان و روحانیون پولی تنیست (یا چند خدایی) با پیام زرتشت بوده است .
بی گمان **کیش اوستایی** از **گاتهای زرتشت** مایه های فراوانی گرفته است اما بر پایه های متفاوت از گاتها و پیام زرتشت بنا شده است و گویای آیین مزدایی یا مزدا پرستی و پیروان راستی نیست .

کیش هایی چون دین ساسانیان که زرتشتی نامیده میشوند ، هیچ پیوند و ربطی با سخنان خردمندان ی زرتشت ندارند .
در سده های اخیر پس از آنکه بررسی های علمی و سیستماتیک روی گاتها آغاز شد و به ویژه از نگر زبان شناسی این سرودها دقیق تر بررسی شدند و بتدریج برداشتهای پیشین اصلاح ، و پیام زرتشت به کلی از اوستا جدا شد .

اما متأسفانه چون به غیر از گاتها که پیامهای زرتشت هستند
چیز دیگری از زرتشت برجای نمانده است و تنها مجموعه ی
اوستا ، از یادبودِ باورهای دوران باستان باقی مانده است ،
هنوز برخی دانشمندان در اوستا و اوستای نو (یا اوستای
متاخر) به دنبال گفتار زرتشت می گردند !

زرتشت سَپیتامه

ZARATHUSHTRA SPITAMA

زَرَت - اوشَنزَر (زرتشت) یعنی دارنده ی شتر زرد و
زرگون (طلایی)

سَپیتامَ ، نام خانوادگی زرتشت است . (هات ۲۹ بند ۸)

در سرود ۳/۵۳ نیز آمده است که دختر زرتشت
(پوروچِستا) از دودمانِ هَچَتِ اَسپَه و از خاندانِ اسپیتامه
است .

Pouruchista

نمونه ای از نامهای آن زمان در گاتها :

جَدّ زرتشت ، هَچَتِ اَسپَه ، یعنی دارنده ی اسپ
Haechat Aspa . های زیاد .

پدر زرتشت ، کوروشِ اَسپَه ، دارنده ی اسپ سیاه و سفید و
خاکستری .
Pourush Aspa

مادر زرتشت ، دوغَدَوَه ، دوشنده ی شیر گاو .
Dughdhava

حامی معروف زرتشت ، وِیشَتَاسپِ شاه ، یعنی دارنده ی اسپ
سرکش .
Visht Aspa

پدر وِیشَتَاسپ ، اوروانت یا همان نُهراسب ، اسپ تیز .
Aurvant Aspa

فَرَشَن اوشترَ، یعنی دارنده شتر تیز و درخشان و یا جسور .

Farasha Ushtra

ارچاسپ یا **آرجت اسپه** ، دارای اسپ راه وار .

Ajat Aspa

در گاتها ۱۵ بار نام زرتشت آمده است ، اما **نامی از پیروان**

زرتشت یا **زرتشتی** و یا **دین زرتشتی** نیست و تنها سخن از

آشه ون (**پیروان راستی و هماهنگ با طبیعت**) و دُرُگونت

یا (**پیروان دروغ**) است .

۶/۲۸ - **زرتشت** از خداوند طلب شادی و آرامش ضمیر

می نماید و برای همه ، این آرزو را تکرار می کند .

۸/۲۹ - **زرتشت** به تنهایی آماده تلاش در راه اشا است .

۴/۳۳ - **زرتشت** همه ی جان و کردار نیک خود را

تقدیم مزدا میکند .

۸/۴۳ - **زرتشت** می گوید ، منم زرتشت دشمن دروگ و

دروغگویان و دوست نیکی و نیکوکاران .

۱۶/۴۳ - **زرتشت** برای راهنمایی خود پاکترین خرد را

برگزیده که از مزداست .

۱۴/۴۶ - گشتاسپ پیرو راستی (آشه ون) و دوست **زرتشت**

است . (و نه پیرو **زرتشت**)

۱۹/۴۶- آنکه از روی راستی و درستی عمل کند ، بهترین
آرزوهای **زرتشت** را برآورده سازد .

۲/۴۹- **زرتشت** در سایه ی خرد و اندیشه ی نیک از کمک
الهی برخوردار میشود .

۶/۵۰- **زرتشت** دوستِ اشا، از خداوند تقاضا میکند همیشه
زبان او را با خردِ (نیک) همراه سازد .

۱۱/۵۱- دوست **زرتشت** کسی است که دلباخته ی راستی و
منش پاک است و تقوی و فروتنی (آرمینتی)
به او روی میکند .

۱۲/۵۱- آنکه پیرو آموزش فریبکارانه ی کاوی (روحانی)
است ، **زرتشت** را خشنود نمی سازد .

۱۵/۵۱- مُزدی که **زرتشت** به برادران دینی خود وعده داده ،
خانه ی سرود و منزلگاه ازلی خداوند است که در
سایه منش پاک و راستی بدست می آید .

۱/۵۳- بهترین آرزوهای **زرتشت** برآورده شده ، زیرا به او

در پرتو اشا ، يك زندگى خوب داده شده است .

۲/۵۳ و ۳/۵۳ - سخن از دختر و پسر **زرتشت** است

که هیچ امتیاز ویژه ای به آنها داده نشده است .

(ترجمه از **فیروز آذر گشسب**)

در گاتها سخن از **آیینی بنام زرتشتی** یا **پیروان زرتشت** نیست

و **حتا به آنها که پیرو پیام زرتشت نیستند** نیز اگر کار نیک

انجام دهند ، آموزش و بهشت وعده شده است .

*

سخن **زرتشت احترام به زندگى و زنده گان و راستگویی** و **شادی کردن و هماهنگ بودن با نظم خلقت و طبیعت است** و این اندیشه را **تنها راه رستگاری** همه ی انسانها میداند .

*

در تایید اینکه مکتب زرتشت در همه جا و برای همه گس

کاربردی و انجام پذیر و شدنی است و راهنمای زندگي است و

تخیلاتِ مربوط به عالمِ غیب نیست ، **مولتون** می گوید :

این ترکیب Triad ، مثلثِ پندارِ نیک ، گفتارِ نیک ، کردارِ نیک

، ایرانی است و این تریاد متعلق به زرتشت است .

عملی و تحقیقی فکر کردنِ زرتشت را تقریباً همه ی محققین پذیرفته اند و این ارتباطِ عملیِ ایمان و تقوی با زندگی روزانه ی مردم و برخوردِ عملیِ انسانها با یکدیگر ، آنچنان مهم است که بایستی آنرا مهمترین هنرِ زرتشت دانست .

زکلی دانشمند اتریشی می نویسد :

بنا به عقیده ی زرتشت ، دین به معنای هماهنگی انسان با نیروهای موجود در جهان هستی و قانونِ طبیعت می باشد
(یعنی اشا)

و استفاده از این نیروها و کوشش صادقانه ی انسان در شناسایی نفس خویش و ارتباط آن با طبیعت ، مذهبِ حقیقی او را تشکیل میدهد تعلیماتِ زرتشت ارزش جهانی دارد زیرا در همه ی اعصار و همه ی کشورها و همه ی انسانها ، دانش بیکرانِ قوانینِ طبیعت را بوجود می آورد که به همه ی سرزمین ها و طبقه ها و نژادها تعلق دارد و هرگاه بشر ، انفرادی یا جمعی از تعالیمِ زندگانی بخش و جاودانی زرتشت پیروی میکرد ، اندیشه ی دگرگون ساختن

این سیاره به پردیس و بهشتی زیبا و خیال انگیز پدیدار
میشود و در این بهشت آشتی و سرور (یعنی کره ی زمین)
شعار اندیشه ی نیک و گفتار نیک و کردار نیک و شعار **أَشْم**
وَهُوَ یعنی سازش با نظام طبیعت و قانون هنجار هستی ،
به واقعیت می انجامید .

آئینی که زرتشت مروج آن است ، به نام او و زرتشتی نامیده

نمیشود ، بلکه **مزدایی** یا **مзда پرستان** و **پیروان راستی** و

درستی نامیده میشود و **خود زرتشت نیز پیرو راستی** و

درستی است .

اصطلاح نادرست و اشتباه زرتشتی ، در دورانهای بعد

مطرح شده است .

در گاتها حتا از **مزد یسنا** (یا **پیروان راستی**) نیز به نام

یک آئین ، سخنی نیست .

مزدایی ها و مزدپرستان یا مزد یسنیان را ، پیروان دین

راستی (دینِ مزدایی) می نامند .

اینکه زرتشت ، دین خود را به نام خود نمی نامد ، نشان از

آزاد اندیشی و آزاد منشی زرتشت دارد ، که حتی اسیر دین

خود نشده و نامی برای خود نخواستنه است .

و این نگرش ، خردمندانه ترین نگرشی است که توجه به آن

می تواند به جنگ ۷۲ ملت پایان دهد .

به گفته ی حضرت **حافظ شیرازی** :

جنگ هفتاد و دو ملت ، همه را عذر بینه .

چون ندیدند حقیقت ، ره افسانه زدند .

گیبون نیز می نویسد :

در زمان ساسانیان فقط اثری از نام زرتشت باقی مانده بود و

دشواری در درک معانی پیام زرتشت سبب شده بود که ۷۲

فرقه ی مختلف خود را زرتشتی بنامند .



برخی پژوهشگران نشانِ **فَرَوَهَر** را نمادِ گتایی دانسته اند .

سرِ پیرمرد ، نشانِ حکمت است .

انگشتِ برافراشته ، نشانِ یکتایی خدا است .

بالِ سه پله ، نشانِ ۳ بوختِ رستگاری بخش است .

سه بوخت یا سه اصلِ رستگاری بخش :

اندیشه ی **هو** . گفتارِ **هو** . کردارِ **هو** . (هو یعنی **خوب**)

زرتشت دوست خدا ، خلیل الله

**زرتشت تنها پیامبر و اندیشمندی ست که خدا را فقط دوست
و نه بیشتر ، نامیده است .**

در گاتها سرود ۲/۴۶ و ۱۴/۴۳ زرتشت رابطه ی خود را با

خدای خویش بر پایه رفاقت و دوستی استوار میبندد و از

خداوند پشتیبانی میطلبد آن گونه که دوست به دوست روا

میدارد .

در پیام زرتشت خداوند ، دوست و همکار انسان آئنه ون یا

انسان درستکار است که با هم در آبادانی و پیشرفت جهان

شریک و همکارند .

از اینرو فرهنگ رفاقت و دوستی در میان ایرانیان

(یا آریاها) جایگاه ویژه ای داشته و دارد .

تنها زرتشت است که همه ی خدایان و یا دوها (و دیوان) و

بتها را زد و باطل مینامد و با قربانی کردن و نماز و نیاز و

جامعه ی روحانیت به مبارزه بر می خیزد .

و مانند پیامبر اسلام و دیگر نبی ها نمیگوید دین شما برای خودتان و دین من نیز برای خودم .

و آشکارا میبینیم که نه تنها انسان در باور زرتشت ، عبدالله و بنده یا برده ی خدا نبوده و نیست و آنکه زرتشت محکم و استوار با هر گونه قربانی کردن و نماز و نیاز مبارزه میکند .

زرتشت در جامعه ی ابتدایی و بدوی آریاهای بت پرست که غرق در آداب و رسوم خرافی و موروثی بوده و گرفتار کاهنان ، کرپن ها ، اوسیچ ها و کاویهای سواری طلب بودند قیام کرد و با همه ی آن اندیشه های خرافی به مبارزه برخاست .

او با کاویان یا امیر کاهن ها (و همین روحانیون) که با غارت و چپاول ، زندگی مرتع داران و دامداران صلح طلب را به نابودی کشانده بودند ، نبرد خونینی را آغاز کرد و به کاهنان سوداگر آتش پرست و مستی طلب که تشویق کننده ی مردم مست و مخمور ، به تقدیم قربانی کردن هستند ، اعلان جنگ داد و به پیکار دلیرانه ای پرداخت که

رینسانسی جهانی و فصل کاملاً نوینی را برای همه ی مردم

و تاریخ جهان به ارمغان آورد .

و خدایانِ جامعه را که ابزاری در دست روحانیون برای فریب

و تحمیق مردم بودند را **دیوه** یا **دیو** نامید و همه را باطل کرد

زرتشت مفهوم دین و مُتدین را دگرگون کرد و به مردمان

آموخت که تقوا فقط عمل نیک می باشد و خداوند به قربانی

کردن و عجز و ستایش کسی نیاز ندارد .

هرگز يك زرتشتی با پست و خوار کردن خود در برابر خداوند

برای خود احترام و بزرگی نمی خرد .

او باید کوشش کند که **يك رفتار ناشایست** را با **کرداری**

شایسته و نیک جبران کند ، و در دین زرتشت با خواهش و

چاپلوسی برای خداوند نمیتوان رفتار ناشایست و بد را

بخشوده شده دانست .

زرتشت برای **شخصیت انسان** ارزش ویژه ای در نظر دارد و

اساس و بنیاد دین زرتشت که آزادی و اختیار داشتن انسان

است ، نشانگر این اندیشه است .

پیوند و ارتباط او با خدا بسیار عارفانه و لطیف است و به

خداوند مانند يك دوستِ توانا می نگرد ، نه يك ارباب و

سلطانِ قهار ، و در سراسر گاتها هنگامی که اهورامزدا را به

یاری میخواهد ، فقط به يك یاور می اندیشد که دادارِ جهان

آفرین و بزرگِ هستی بخش و رهبرِ راهِ راستی و رهنمای

مسیرِ سعادت و آمرزش است .

زرتشت در اوج سختیها با خدای خود همچون دوست گفتگو

میکند و برای نجات و یاری خود ، قدرت و لشکر و رَمه و

مال درخواست نمیکند بلکه از خدا میخواهد و میگوید که :

من میدانم ای مزدا که چرا ناتوانم زیرا خواسته ام کم و

کسانم اندک هستند .

به تو درباره ی این شکایت میکنم ای اهورای نیک ، بنگر من

خواستارِ آن یاری کردن هستم که دوست به دوست

ارزانی دارد .

بیاموز راهِ درست را و پرتو قانونِ اَشا ، مرا از نیروی

اندیشه ی نیک و محبت و عشق برخوردار ساز .

هات ۴۲ بند ۲ .

منع کشتن گاو در آترو ودا Atharva Veda که قدمت آن بیش از هزار سال پیش تر از میلاد عیسا است نشان از نفوذ **افکار زرتشت** در دین بودا و در بین هندوها دارد که تقدیس **گاو** را تحت تاثیر مزدا پرستان (یا پیروان راستی و درستی و هماهنگ با نظام خلقت) پذیرفته اند .

زرتشت با قربانی کردن **گاو** (**گنو** ، یا **رَنو** GEO) که پایه ی **میترائیسم** بود به مخالفت برخاست و تاثیرپذیری و تقدیس **گاو** در بین **هندوان** ، و تقدیس **گراز** در بین **سومریان** و سپس **اعراب** و **یهودیان** از همین آیین زرتشت سرچشمه گرفته شده است که حامی و **دوستدار حیوانات** به ویژه چارپایان بوده است .

در **مصر** نیز خدایان مصری اغلب به شکل حیوانات مجسم میشدند و گاو در بین آنها مقام بسیار ارجمندی داشته است و فرعون و همچنین **هوروس** Horus خدای بزرگ مصریان را ، گاو آسمان می نامیدند .

هاتور Hator الهه ی مادرِ خدایان ، بصورت **گاو** نیز

مجسم شده است .

پرستش گاو نر **آپیس** Apis و **منوس** Mnevis نیز در

مصر مرسوم بوده است .

در بسیاری از ادیانِ قدیم گاو مفهوم فلسفی و مذهبی خاصی

داشته است و **گاو آسمان لقب خدایان بزرگ بوده است** .

به هر روی ، میان آریاهای باستانی و هندی های آریایی ،

گاو یا **گنو** مظهر **آفرینش** به شمار رفته است .

و پندارِ **گاو زمین** که بر روی شاخ هایش کره ی خاک را نگه

میدارد هنوز هم در میان مردم قدیم رایج است .

در یونان و زبان آریاهای قدیم یونان ، که مسلماً از زبان

آریاهای جنوب آسیای مرکزی متأثر گردیده نیز **گنو**

به معنی **زمین** بوده است .

کلمه های ، **گنوگرافی** ، **گنولوگی** ، **گنومتريک** ، **گنوفيزيک** و

غيره که همه با کلمه ی زمین ترکیب شده اند امروز هم

استفاده میشوند . (**گنو** GEO)

واژه ی **گاو** در زبان سانسکریت **گَوَ Gau** است و معانی زیادی دارد مانند گاو همان حیوان معروف ، ستارگان ، مادر ، خورشید ، واژه ، ماه ، آب چشم ، موی بدن ، شعاع الماس ، و رعد و برق و خانه و هر آنچه متعلق به گاو است ، مانند شیر و گوشت و چرا و چریدن و غیره .

اما کلمه ی **گَنوش اورُون (Geosh Oroan)** یعنی **روان جهان** یا **روان آفرینش** ، در گاتها اولین بار در سرود ۲۸ بند اول آمده و آخرین بار در سرود ۲۹ بکار برده شده است .

گَنوش اورون (روانِ گاو) در یَسنا ، جهان تَن و پدیده
معنی میدهد .

در جهان پدیده همه چیز تحت شعاع روان گاو ، یعنی روانِ جهان است .

در **اوستا** ، گائو **Gau** بمعنی زمان و جهان هم تعبیر شده است و گائودایو **Gaodayo** بمعنی تکامل و ترویج زمین و جهان آمده است .

در زبان ایرانی ، نامهای زیادی از **گائو** ، یا **گاو** ترکیب شده اند مانند : گاومیش ، گوسفند ، گورنگ ، گودرز ، گاو و غیره ، و در سانسکریت نیز ، گوپال ، گووند و غیره .
به گفته ی **هرمانس** و بسیاری پژوهشگران دیگر ، در ایران باستان شامانیسم و یا آیین نذر و قربانی کردن انسان رسم نبوده اما قربانی کردن و سوزاندن حیوان (گوسپند و بره ، بویژه گاو ، گؤ ، گنو Geo) مرسوم بود .

هویدا و پیداست که **زرتشت تلاش کرد قربانی کردن حیوان و چنین خرافات را براندازد** ، اما همین منع قربانی کردن گنو یا گاو باعث شده که **استوره ی پَراهام و یا برهام ، براهیم** ، **ابرام ، آبراهام** ، یا همان **ابراهیم** پدید آید و منع قربانی کردن انسان در سرزمینهای دیگر که نوزادان و نوجوانان پسر و دختر را قربانی میکردند ، پذیرفته شود .

شکل‌گیری ادیان ابراهیمی یا پرهامی که سده‌ها پس از زرتشت پدید آمده‌اند نیز برداشتی از مَیْش (یا اندیشه‌ی) زرتشت است.

از اندیشه‌ی زرتشت و مردمان فلات ایران برداشتهای گوناگون شده‌است و مردمان زیادی نسبت به زمانه‌ی خود آنها را در فرهنگ‌شان آورده‌اند.

در بررسی گاتها (یا پیام زرتشت) باید آن را یک مجموعه‌ی بهم پیوسته در نظر گرفت که بتوان تا اندازه‌ای به چیم و چم سرودهای آن پی برد.

این سرودها وقایع روزمره نیستند و مانند بسیاری از کتب مذهبی مثل تورات در طی سالهای متمادی برای توجیه حوادث تنظیم نشده‌است.

گاتها بیان استوره‌ها و روایات و قصه‌های تاریخی هم نیست ممکن است زرتشت درباره‌ی حوادث زندگی خود هم چیزی گفته باشد که در دست نیست ولی به هرروی گاتها یک پیام

متصل و جامع هستند .

اگر بخواهیم يك بند از گاتها را بدون در نظر گرفتن مجموعه
ی آن توجیه کنیم ، مسلما به اشكال و اشتباه دچار می شویم .

چون کلمات در آن زمان دارای معانی مختلف زیادی بوده و

زبان ، دوران کودکی خود را طی میکرده و پیشرفت و کمال

کنونی را نداشته است .

شایسته است این سرودهای کهن و باستانی را به زبانی تفسیر

کنیم که دست کم دارای مفهومی مرتبط و تا اندازه ای منطقی

باشد و نه اینکه بی معنی و بی پیوند باشد .

و از معنی های گوناگون یک واژه ، آن مفهومی را برگزینیم

که در ساختار و چارچوب اندیشه ی زرتشت جای گیرد .



زرتشت بت شکن و انقلاب جهانی

برای دریافتن وسعت حرکت انقلابی زرتشت باید به مخالفت او با بزرگترین و مشهورترین و محبوب ترین قهرمان اساطیری آریانیان یعنی **بیما** ، **یاما** یا **جمشید** توجه کنیم .

Manu . Monuyama

مانو ، مانویاما ، یاما ، بیما ، یامی ، یم ، یم شید ، جمشید .
شید یعنی درخشان .

نومل معتقد است : انقلاب زرتشت يك واقعه ی بسیار مهم است و مبارزه بر علیه باورها و معتقدات قدیم آریاها چنان عمیق و عظیم است که حتی ممکن است برای اولین پرستندگانِ مزدا هم ناگوار بوده باشد .

در آیین کهن ، قربانی کردنِ گاو ، در مرکز همه ی مراسم و مناسک مذهبی قرار داشت و بسیار با ارزش بود بگونه ای که آنرا با نظام هستی و رویدادهای جهان مربوط میدانستند و پس از گذشت سده ها و قرنها ، مردم به این شعائر مذهبی معتاد شده بودند .

در این مورد پروفیسور **زودریلوم** N. Soederblom
میگوید : نام زرتشت با یک **رینسانس اجتماعی** و **روحی** در
بشریت پیوند خورده است و آن انقلاب جهانی (که در **بلخ** و
خراسان بزرگ رخ داده است) در تحول و تکاملِ روحی
یک ملت و قلمروی بزرگ ، نخسِ بنیانی داشته است .

زرتشت با این کردار نه تنها همه ی روحانیت را بر علیه خود
می شوراند بلکه همه ی مردم و جامعه ی معتقد را علیه خود
برمی انگیزد ، زیرا در زمانهای دور مذهب و نظام جامعه یا (
دین و قانون) با هم در آمیخته و یکی بوده اند ، مانند ایران
امروز و بسیاری کشورهای دیگر .

اگر در ادیان و مذاهب گوناگون کهن خوب بنگریم در می یابیم
که هرگز نمیشود بدون يك محرك بسیار قوی و با يك تحول
بنیانی ، هیچ خدایی مورد طعن و لعنت قرار گیرد .

بخصوص در بین مردم پولی تئیست (یا چند خدایی) که به
خدایان متعدد باور داشتند .

آنها حتا در خدا بودن و قدرتِ خدایان اقوام دیگر و همسایگانِ
 خود شك نمی کردند و فقط مایل بودند خدایان آنها که پشتیبان
 و نگه دارشان است ، نیرومندتر از خدایانِ همسایه باشند .
 هرگز بین يك قوم ، خدایان قدیم لعن نشده بودند اما در جامعه
 ی ودایی به ناگهان و انقلابی ، زرتشت با انتخاب **اهوره** یا
هستی بخش (**اسور** در سانسکریت) بعنوان تنها خدای هستی
 بخش و توانا ، همه ی خدایان را به دیو (دَو ، دَنو) مبدل
 ساخت و آداب و رسوم و معتقدات ودایی را محکوم کرد و با
 روحانیت و حکومتِ بهم پیوسته ، به مبارزه بر خاست .
 باید دقت داشت که در میان مردمانِ چند خدایی یا پولی تنیست
 Polytheism ارزش و اهمیتِ خدایان کم و زیاد میشود
 مانند AN آن ، خدای آسمان و فلك دوار که ابتدا از مهمترین
 خدایان سومری بود و خدای خدایان بود اما پس از مدتی
 خدای **خورشید** (**شاماش** ، شَمش ، شَمْس) جای آنرا گرفت و
 او دهها قرن از اهمیت افتاد اما همیشه در دایره ی خدایان
 بابلی وجود داشت تا اینکه مجددا در کنار إنلیل Enlil

بزرگی و عظمت یافت .

اما فقط زرتشت است که همه ی خدایان را دیو می نامد و تنها

خالق را اهورَ (هستی بخش) می نامد و دیگر خدایان را

خیالی و دروغ می خواند و همه ی دیوان را رد می کند .

(دَنَوَ Daeva در اوستا ، دَوُ در وداها)

هرتسفلد میگوید :

زرتشت همه ی خدایان کهن مانند میثرا ، ورتَرَعَن یا بهرام ،

آناهیتا ، وارونا و ... را به دَوَه یا دیو مبدل کرد و آنچنان از

آنها بیزار بود که نام هیچ يك را نیاورد و اصطلاح کلی

دیو بر آنها نهاد .

در دوران پس از زرتشت ، با آنکه همه ی خدایان آریایی باطل

نامیده شدند اما دوباره آنها در قالب ایزدان به اوستای متاخر

وارد میشوند ، به ویژه میثرا بصورت یکی از عزیزترین و

نیرومندترین خدایان اوستایی در کیش ایرانیان قدر و

منزلت می یابد .

جالب است که دقیقا مانند وداها ، میثره - اهوره یا میترا -
اهورا جانشین میترا - وارونای هندی میگردد .

رودولف مینویسد :

خیلی ها ادعا کرده اند که خدای زرتشت پیش تر هم در میان
آریاها پرستش میشده است اما تا کنون کسی ثابت نکرده است
و میتوان پذیرفت که اهورامزدا براستی از آن گاتهاست و او
خدای زرتشت است .

پروفسور **فریدریش ویلهلم** و پروفسور **امبری** پاور دارند که
واژه ی **آسور** نام کلی خدایان هندی بوده و پس از جدایی
مذاهب هند و ایران کم کم در هند بشکل ضد خدایان در آمده
و اهورا از همین واژه گرفته شده است .

اسوره از واژه ی **آسو** در سانسکریت (آریاییان هند) بمعنی
جان است و اسورا بمعنی جان آفرین است .

به گفته ی **ویل دورانت** واژه ی خدا در ادیان گوناگون از
مفهوم آسمان گرفته شده است .

مغولها به خدای بزرگ ، تنگی یا آسمان میگفته اند ، در چین
Ti تی که همان آسمان است ، در هند ودایی دیباوس ، در
یونان زئوس نام آسمان است ، در ایران نیز اهورا از کلمه ی
ازورا بمعنی آسمان آبی گرفته شده و هنوز هم در زبان
انگلیسی هیون و در آلمانی هیمل Der Himmel یا
آسمان ، معنی خدا نیز میدهد .

اما دوش گیمن مینویسد :

اگر اهورامزدا را پیش از زرتشت در ایران می پرستیدند
می بایست مانند خدایان ودایی در ستایش او نیز
يك پشت می سرودند .

بدون شك اهورامزدا خدای زرتشت است که پیش از آن
نبوده است .

زرتشت برای اینکه این عادات و خرافات را از اصل و ریشه
براندازد ، به پایه و بن حمله کرده و مانو (یا جمشید) را با
آن همه محبوبیت گناه کار مینامد تا مردم دریابند که اگر
حضرت آدم هم خطا کند گناه کار است و با این کار با

همه ی استوره ها و افسانه ها به میارزه می پردازد .
زرتشت در هات ۳۲- ۸ بیما (یا همان جمشید) را سرزنش
و محکوم میکند و میگوید :
از آن گناهکاران شناخته شده است حتی جمشید پسر وی
و نگ هان Vivanghan که برای خشنودی مردم و خود ،
خداوند جهان را خوار شمرد .

*

و البته در روایات و افسانه ها نیز ، اینگونه آمده است :
که چون جمشید به جاه و جلال خود مغرور شد ، شیطان او
را فریب داد و خود را خداوند جهان خواند و مردم را به
ستایش خود وادار نمود ، در این هنگام فره ایزدی
از او فرار کرد .

حضرت فرتوسی ، اُستوره ی جمشید را چنین آورده است :

هنر در جهان از من آمد پدید
چو من نام و ر تختِ شاهی ندید
جهان را به خوبی من آراستم
ز روی زمین ، رنج ، من کاستم
خور و خواب و آرامِ تان از من است
همان پوشش و کامِ تان از من است
گر ایدون که دانید من کردم این
مرا خواند باید جهان آفرین
چو این گفته شد ، فرّ یزدان ازوی
گُست و جهان پُر شد از گفتگوی

نخستین و بزرگترین دشمنِ زرتشت

نخستین و بزرگترین دشمنِ زرتشت ، **دروگ** است و او

بزرگترین **دروگ گویان** را روحانیون یا همان گرپن ها

و کاوی ها می نامد .

پیام زرتشت ضد روحانیت و کهانت است ، زیرا نه تنها دین

بدون واسطه ی خیره و طبقه ی ویژه ی روحانی می باشد ،

بلکه هر جا نام روحانی در گاتها برده شده مورد شماتت و

سرزنش و دُزنام قرار گرفته است و آنها را بزرگترین

دروغ گویان مینامد .

در سرود ۹/۳۲ و ۱۰/۳۲ زرتشت به مکافاتى اشاره میکند

که مَزدا برای منحرف کنندگان وعده داده است و کاویها و

کرپن ها و کاهنین (و همین روحانیون) را در شمار این

منحرف کنندگان سرزنش می کند .

(کاوی = رئیسِ سیاسی و مذهبیِ عشیره و قبیله ی جامعه ی

ابتدایی است)

اصولا سراسر هات یا فصل ۳۲ نکوهش آموزشهای خرافی و
ویرانگر رهنمایان و پیشوایان و رهبران دینی است که
اندیشه ی مردم را به کژراه می برند .

زرتشت در سرود ۱/۳۱ می گوید : این تعالیم و سخنان شنیده
نشده را به شما ای جویندگان دانش آشکار میسازم ، و برای
کسانی که بواسطه ی تعالیم دروغ جهان راستی را تباه کنند
ولی بی گمان برای آنان بهترین است که
دلداده ی مزدا هستند .

در سرود ۲/۳۲ : بنابراین من بسوی همه ی شما آیم چون
آموزگاری که مزدا برگزیده و برای هر دو گروه فرستاده تا
از روی دین راستی زندگی کنیم .

در سرود ۱۱/۴۴ : پروردگارا میدانم که تو مرا برای انجام
این کار بزرگ به عنوان نخستین آموزگار برگزیده ای .

زرتشت نخستین کسی است که **یگانگی** و **یکتایی خدا** را بیان
میکند ، و تعالیم و سخنانی را آشکار و بیان میکند که کسی
نشنیده است و برای اولین بار بیان میکند . و زرتشت ،

نخستین آموزگار است ، و از سوی خداوند برگزیده است .
در گفتار و بیان زرتشت ، تشویق مردم به تمدن و استقرار و
پرهیز از چپاول و غارت دیده میشود . به گفته ی زرتشت
خداوند انسانها را آزاد آفریده است و انسانها تنها آفریده ی
خداوند هستند که باید راه خویش را شخصا
و آگاهانه برگزینند .

زرتشت برای تحمیل نظر خود **ماموریت نیافته** است ، بلکه
همچون **آموزگاری** فقط برای آگاه نمودن مردم
وظیفه ی روشنگری دارد .

دیگر آنکه ، زرتشت از بین مردم برگزیده میشود و نه از
امیران و کاهنان و برگزیدگان و ارواح مقدسه .

آهورا مزدا

AHURA MAZDA

آهورامزدا یعنی بزرگترین دانش هستی بخش . دانای بزرگ .

آفریدگار بزرگ . مهین دادار و هستی بخش .

مزدا نام خدا و آهورا صفت آن است .

مَز MAZ یعنی بزرگ ، در زبان پهلوی یا ایرانی زمان

ساسانیان مَس Mass و مَه شده است .

مانند مَه بانگ Big Bang و یا ما مَس (مادر بزرگ)

و با مَس (پدر بزرگ)

مَس Mass در زبان انگلیسی از همین واژه است .

دا DA یعنی دانش . بخشیدن . آفریدن .

آهورَ یا آهورا AHURA یعنی ، جان بخش و هستی بخش ،

و صفت خداوند است .

آهورَ ، از آسور گرفته شده و در ادبیات کهن و دایی نیز يك

نام مطلق و دارای معنی کلی و روحانی ست

و نه موجودی جسمانی .

اهورا مزدا نامی ست که زرتشت برای خداوند برگزیده ، و این شاهکاری ست چرا که **ضمن بهره گیری از اصطلاحات جامعه ، به نوآوری نیز موفق شده است .**

نام اهورامزدا چه از نظر ترکیب و چه از نظر معنی و کیفیت در زمان خود یگانه و بی همتاست و استفاده از اصطلاحات و مفاهیم ودایی که به زبان و فرهنگ جامعه وابسته بوده باعث نشده که به اصالت کلام زرتشت آسیبی وارد شود .

در گاتها کلمه ی **مزدا** ۱۸۰ بار بکار برده شده که بسیاری از آنها به تنهایی و بدون **اهورا** هستند و در همه ی این موارد منظور نام خداوند است و ۶۹ بار **اهورا** ذکر شده که تقریباً همگی با **مزدا** ترکیب شده و یا در همان بند ، کلمه ی **مزدا** آمده است .

در روش سخن گفتن زرتشت با خداوند میبینیم که **گفتگوی زرتشت با خداوند ، يك سويه و منولوگی** است و فقط **زرتشت است که سخن می گوید .**

زرتشت هیچ گاه چنین اشتباه بزرگی مرتکب نشده است که

ادعا کند سرودهای او وحی الهی و سخنان خداوند است .

هر گاه زرتشت از مزدا پرسش میکند ،

خود زرتشت آنرا پاسخ میدهد .

برای زرتشت همه ی موجودات جهان به زبان مزدا سخن

میگویند ، که او خود خالق جسم و جان و کلام و زبان است .

در پیام زرتشت ، **اهورامزدا** انسان را موجودی **با شعور** و

آگاه آفرید و به او قوه ی ادراک و تشخیص برای انتخاب راه

و تعیین سرنوشت خویش را عطا کرده است و انسان نه تنها

عبد و بنده ی خدا نیست بلکه خداوند ، دوست انسانهای

راست کردار است .

انسان نه تنها در مسایل اجتماعی مانند حکومت و فرمانروایی

بلکه در انتخاب خدا و پرستش و عبادت کردن نیز باید کاملا

آزادانه باشد تا به اختیار سرنوشت خود را شکل دهد .

حتی دیوان و پیروان دروغ و نادانان نیز آزادی اراده برای

انتخاب راه خویش دارند .

خداوند زرتشت فقط با کردار راستِ انسانها خشنود می‌گردد و

نه با نماز و نیاز و قربانی کردن آنها .

زرتشت نخستین انسانی است که یگانگی و یکتایی خدا را بیان

میکند و خود را آموزگاری می‌نامند که برای تحمیل نظر خود

ماموریت نیافته است .

در گاتها هیچ اثری از خلقت استوره ای نیست و هیچ گونه

شباهتی با هیچ آئین و مذهبی نمی‌بینیم .

در تورات و ادیان دیگر ، به تقلید از میتولوژی سومری و

دیگر مذاهب قدیم ، خدایان مانند انسان عمل میکنند و جریان

خلق موجودات به زبان استوره بیان می‌شود .

نخست خدا بدون جهان ، وجود دارد و سپس آغاز به پدید

آوردن گیتی می‌نماید و به ترتیب ، هر روز يك بخش از

جهان را می‌آفریند و در شش روز کار خود را به پایان

رسانده و در روز هفتم به استراحت می‌پردازد .

هرگز در گاتها چنین خلقت استوره ای نیست و به چگونگی

پیدایش و آغاز و پایان آن و مراحل خلقت و ...

اشاره ای نمی‌شود .

خداوند ، قدرت محرکه ی جهان است و از جهان جدا نیست .

زمان و مکان بصورت پیچیده ای درون همدیگر شده اند که

قابل توصیف نمی باشد و پیدایش انسان نیز

شکل کارگاهی ندارد .

مسائل بیان شده در گاتها همه مربوط به زندگی ست و سخن

گفتن از خلقت و عالم غیب ، در حاشیه است .

دین زرتشت دستور عمل زندگی است و کمتر با جهان غیب سر

و کار دارد و مانند ادیان باستانی و ادیان پرهامی یا ابراهیمی

نیست که همه به متافیزیک تکیه کرده و اصل را تنظیم عالم

مافوق و جهان اسرار ، می دانند .

پیدایش همه ی موجودات در عالم **فره وشی**

(یا **فرشته گون و روحانی**) هیچ پیوند و ربطی با گاتها

ندارد و از بندهشن اقتباس شده است .

در گاتها حتی یکبار به نام یکی از موجودات مافوق بشری و

خارج از محیط واقعی آریها اشاره ای نشده است و کلمات و

اصطلاحات با حیات اجتماعی و واقعی بشر در ارتباط است .

در جستجو و بررسی افکار زرتشت بهتر است که ذهن خود را با روح القدس مسیحی ، میکائیل ، اسرافیل ، عهد عتیق ، زروآن ، دیوانیسم ، اهریمن بدکار ، ملانک مقرب ، وهومنه ، آشه و یزدان اوستایی و مانند آنها ، درهم و منحرف نسازیم .

در گفتار زرتشت ، جایی برای هیچ صنم و بت و خدای درجه دوم و ایزدی نیست و **هیچ آخوند و خاخام و کاهن و کشیش و دلالی وجود ندارد** ، ولی از **سااوشیانت ها** یا **سنوشینتوها** یعنی **کسانی که با آموزش نیک و درست به جامعه سود** می رسانند ، نام برده شده است .

خوب است است بدانیم تنها آیین (و دین) که آفریدگار و هستی بخش (و یا همان **خدا**) را **دانش و دانایی مطلق** میداند دین و آیین **راستی پرستی** (و یا دین **مزد یسنی**) از زرتشت خردمند است و حضرت **فرتوسی** در تعریف این آفریدگار به زیبایی سروده است :

بنام خداوند جان و **خرد** کزین برتر اندیشه ، بر نگذرد

بعثتِ زرتشت

شرح بعثتِ زرتشت در (هات ۲۹) یکی از جالب ترین

بخش های گاتاها است .

برخی محققین ، هات ۲۹ که شبیه نمایشنامه ای تنظیم شده

است و به آن **کمدی الهی زرتشت** نام داده اند را

سرفصلِ گاتاها میدانند .

در این فصل در پیِ ارانه ی صحنه ی جالبی ، رسالتِ زرتشت

توجیه میشود .

ترجمه ی واژه به واژه از گاتاها بخشِ بعثتِ زرتشت ،

از **فیروز آذرگشسب** :

۱- روانِ آفرینش به شما کِله کرد برای چه مرا آفریدی ؟ که
مرا ساخت ؟ مرا خشم و چپاول و زور و همچنین گستاخی و
تجاوز احاطه کرده است . برای من نیست پشتیبانِ دیگری جز
تو . بنابراین نجات دهنده ی شایسته ای را به من آشکار ساز .

۲ - آنگاه آفریننده ی جهان پرسید از آشا ، کیست رهبر

روحانی تو (**رتو** = **داور** ، رهبر معنوی) برای جهان تا

بتوان به او بخشید توام با پشتیبانی غیرت ، ترویج جهان ؟
که را مایلی سرور ، او باشد ، که بتواند هواخواهان دروغ
و خشم را دفع کند ؟

۳ - به او اشا پاسخ داد ، برای جهان رهبر ، بیدادگر نیست
(بلکه) بی آزار است . از آنان در آنجا نمیشناسم که
درستکاران در برابر تبهکاران بوسیله ی او صف آرای کنند .
در میان مردمان ، او باید نیرومندترین باشد تا به
درخواست او به یاریش شتابیم .

۴ - مزدا بهتر به یاد دارد کارهایی که بی گمان حتا در
گذشته ی دور انجام شده است به وسیله مردمان و همچنین
(کارهایی) که انجام میشود حتا در آینده ی دور . اهورا
تنها داور است پس آنچه اراده ی اوست بر ما وارد آید .
۵ - آنگاه در حقیقت (ما - اشا و روان آفرینش) هر دو با
دستهای برافراشته اهورا را ستایش میکنیم من و روان
جهان بارور ، (و) از مزدا خواستاریم درخواستمان را
(چنین برآورده سازد) هرگز به پارسایان گزندی (نرسد)

نه به شبان از سوی بدکاران .

۶ - آنگاه اهورامزداى دانا (كه) با دانش به تارِ زندگي

(نيرو مى بخشد) گفت : نه يك نفر سردار را ميشناسى و نه

يك داور (رتو) كه از پارسايى سرشار باشد ؟ به درستي

براى اين (نبود) كه تو را آفريدگار بعنوانِ شبان و نگهبان

برگزيد ؟ (اول سخن با اشا است)

۷ - آن كلام مقدسِ خوشبختى افزاى را اهورا پديد آورد كه با

اشا ، هم اراده است . مزدای مقدس ، خود (آن را) براى

بهبودى جهان و براى درستكاران آموخت . كيست از تو اى

وهومن كه به راستى به مردمان يارى بخشد ؟

۸ - آن شخص كه در اينجا شناخته شده (و) يگانه كسى كه

به فرامين ما گوش داد **زرتشت اسپيتام** است . چه تنها او

مايل است **مزدا** و **اشا** را با سروده‌هاى ستايش آشكار سازد .

از اين رو به او شيرينى بيان داده شود .

۹ - اما آنگاه روان آفرينش خروشىد كه بايد قبول كنم

پشتيبانى (مرد) بى اراده اى (ناتوانى) را (و) سخنانِ

مرد ناتوانی را (گوش دهم) در حالی که به راستی آرزو
 داشتم رهبر نیرومندی را . چه وقت خواهد بود که چنین
 شخصی با بازوانِ (نیرومند) مرا یاری دهد .

۱۰ - شما به اینها ای اهورا و ای اشا نیروی معنوی (و)
 توانایی بخش ای وهومن آن را (ببخش) که آرامش و
 آسایش بخشد . ای مزدا ما همه او را برترین آفرینش
 تو شناسیم . (مقصود آنست که وهومن خرد را ببخشد) .

اما برداشتِ پروفیسور **شوشتری** که میگوید : ای مزدا اینها را
 بهترین آفرینش تو میشناسیم ، به متن نزدیکتر است .

۱۱ - اشا ، وهومن و خشترا کی به سوی من خواهد شتافت
 (به سوی روان آفرینش) . شما ای مزدا، آیینِ انجمنِ بزرگِ
ماگایی را بپذیرید ای اهورا اکنون که برای ما یآوری
 (رسیده) ما آماده خدمتگزاری شما هستیم .

ماگایی یعنی انجمن بزرگِ برادری .

با مغ یا موید اشتباه نشود - همه دانشمندان ،
 این ترجمه را پذیرفته اند .

پروفسور **شوشتری** بجای روان آفرینش ، روان زمین
(و یا گاو زمین) ترجمه کرده است و بجای نجات دهنده ،
کلمه ی پاسدار را بکار برده است ، و آفریننده ی جهان را
سازنده ی گاو گیتی ، تعبیر کرده است .
در بند ۳ مینویسد نیست یاورِی که آزار را باز دارد
(از گاو زمین) این برداشت مناسب تر است . در بند ۹ به
جای مرد بی اراده ، یاورِ کم زور آمده است .
خود **آذر گشسب** نیز در شرح واژه ها ، بی قدرت و ناتوان را
نیز بکار برده است . **شوشتری** در ترجمه ی بند ۱۰ ، بجای
جمله ی دانش عطا کن ، جمله ی آن را ببخش ، آورده است .
بطور کلی اختلافی اساسی وجود ندارد و پژوهشگر ایرانی
استاد **تارا پوروالا** هم تقریباً همین نظریات را دارد .
اما برداشت **محققان غربی** و استاد **پورداوود چندان**
با متن بالا تطبیق نمیکند .
مشکل برخی محققین غربی این است که مایل هستند گاتها را
به زبان زرتشت پهلوی ترجمه کنند .

اما زبان گاتاه‌ها به پهلوی ، دست کم بیش از ۱۰۰۰ سال پس
از زبان گاتاه‌ها در زمان خود زرتشت ، پدید آمده است .
در **خردادیشْت** ، زرتشت يك **زوت** خوانده شده است .
در اوستای نو که دین زرتشت دارای کلیسا شد ، **زوت** در
زبان پهلوی یا **زنوتا** ، نام **موبدی** شده است که در مراسم
تهیه ی **زور** ، **ریاست گروه** را بر عهده داشت .
(**زور** ، مخلوطی ست از گیاه مست کننده ی **هومه** یا **سوما**
با آب و شیر)
هو **Hu** در سانسکریت یعنی قربانی کردن و عبادت کردن و
هوتر **Hutar** یعنی فراخوانده شده است و
هو تاوا یعنی دعوت کننده .
در ضمن **هوت** Hut بمعنی قربانی ست .
در دین هندو ، **هوتری** ، روحانی مامور قربانی و سوزاندن
در آتش است ، که همسان و برابر با **زوت** در اوستاست .
این یکسانی و شباهت موجب شده که **زَوتَر** را
کاهن پنداشته اند .

و اما در گاتها از **سنوشیانته ها** (که واژه ای **جمع** است) سخن گفته شده است و نه از سنوشیانته . و معنی اش همه ی فرزاندگان است که در زمان زرتشت یا پس از زرتشت **با آگاه کردن مردم به جامعه سود میرسانند .**

(امام زمان برداشت نادرست از این واژه است)
زرتشت خود را نیز یکی از سنوشیانته ها میخواند .
معنی کلمه ای آن ، **سود رسانها** میباشد و فقط در ۳ بند از گاتها آمده است (۱۱/۴۵ و ۱۲/۴۸ و ۵۱) و بیشتر محققان آن را زرتشت تعبیر کرده اند .

فیروز آذرگشسب ، سنوشینتو یا سنوشیانته را در این بند مردمان مومن و **یاوران آیین راستی** ، ترجمه کرده است .
سنوشینتو در گاتها نه روحانی ست و نه نجات دهنده گان آینده .

زرتشت در بندهای مختلف گاتها ، **مانتران** Mantarano نامیده شده است ، یعنی **گوینده ی کلام مقدس** ،
و **مانتره** یعنی کلام مقدس .

زرتشت فقط یکبار خود را **زَنوتَه** Zaota نامیده است .
هوثر یا **زَنوتَه** به شاعران و عارفان که در سرودن اشعار
مذهبی تخصص داشتند می گفتند و در اصل
بمعنی **سرود گو** است .

اما به این دلیل که اشعار مذهبی را سروده و ندا دهنده بوده ،
نباید او را کاهن یا زَنوتر و روحانی دانست .
چون بنیان آیین زرتشت مبارزه با کرپن ها یا همین روحانیون
و قربانی کردن حیوانات بوده است .

به دو اصل خیلی مهم در فصل یا هات ۳۰ اشاره میکنیم که
زرتشت بسیار برآن تکیه دارد و به گفته ی استاد محمد مقدم
، هات ۳۰ شاه فصل گاتهاست .

این دو اصل ۱- حد و معنی آزادی ۲ - معنی خوب و بد است.

اما پیش از آن ، مسایل بنیادی دیگر که زرتشت آنها را در
فصلهای بعدی شرح داده است را فقط نام میبریم :

۱- نیک و بد یا خیر و شر، دو عامل منشی و اندیشه ای بوده
و به اندیشه و فکر انسان وابسته است .

۲ - میزان تشخیص خوبی و بدی ، دانش و فهم انسان است.

۳- بدون اراده و انتخاب آزاد ، خیر و شر دارای معنی

و مفهوم نخواهد بود .

۴- دانای روشن ضمیر که با اشا (و راستی و نظام حق و

قانون طبیعت) هماهنگ است ، خودآگاه راه صحیح را بر

می گزیند و خود را با نظام طبیعت هماهنگ می سازد

و از فریب و دروغ میپرهیزد ، نادان از راه درست

منحرف شده به کژی می گراید .

۵- ستایش اهورا ، در هماهنگی با اندیشه ی نیک (وهومن -

بهمن) ، و راستی (اشا) و درستی است که انسان را

به بارگاه فروغ هدایت میکند .

۶ - زندگی و نازندگی یا حرکت و سکون ، از برخورد خیر و

شر شکل می گیرد ، حیات شکوفا در سایه ی خیر و شر

بوجود می آید و شر و زشتی که مولود دروغ و فریب و ریا

است موجب نازندگی و یا سکون خواهد شد .

(نازندگی غیر از مرگ است)

۷ - پیروان اشا (یعنی آشه وَن) از بهترین منش (یا اندیشه

(برخوردارند و پیروان دروغ (یعنی دروگونت)

از بدترین اندیشه . (یا منش)

در اوستا درج Druj و در سانسکریت دُرُوه Druh است .

۸ - این اصل تا پایان حیاتِ انسان ادامه خواهد داشت

و برخورد خیر و شر مسیر حرکت انسان را

مشخص خواهد ساخت .

۹ - خشنودی خداوند فقط و فقط با کردار درست و راست

انجام پذیر است و نه با نماز و نیاز و قربانی کردن .

۱۰ - نادانها که به خشم و بدترین منش روی می آورند ،

موجب تباهی مردم می گردند .

۱۱ - آموزش ، در دستیابی به وجدان آرام و آسوده است .

آنکه منش نیک دارد به سعادت واقعی دست خواهد یافت

و آنکه از درون ناآرام است و فکر تیره و زشت دارد ،

سعادت را درک نخواهد کرد .

اما دو اصل بسیار مهم در اندیشه ی زرتشت

۱- معنی آزادی و حدود آن ۲- معنی خوب و بد

در ۵/۳۰ تاکید میکند ، مزدا را باید برگزید و داوطلبانه و به اختیار از او اطاعت کرد و باید به خواست خود ، اهورا را پرستش کنند .

زرتشت پس از اعلام رسالت و بیان پیام خود در فصلهای ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ از پدیده ای سخن می گوید که **اراده ی آزاد** نام دارد و در سرنوشت بشر اثر حیاتی داشته و شکل دهنده ی موجودیت اوست و بلافاصله در ۴/۳۰ تاکید میکند که بشر به اختیار و از روی دانایی باید راه خود را برگزیند و در سراسر گاتها، این اراده آزاد بیان می شود تا جائیکه انتخاب خدا و پیامبر او نیز باید آزادانه انجام پذیرد و حکومت و فرمانروایی نیز باید بر اراده ی آزاد بشر استوار گردد .

زرتشت معتقد است که نه تنها در مسایل اجتماعی مانند حکومت و فرمانروایی ، بلکه حتی عبادت و پرستش نیز، باید به اختیار و آزادانه باشد و نه اینکه به زور و یا موروثی باشد

انسان آزاد آفریده شده و اوست که به اختیار ، سرنوشت خود
را شکل می دهد .

حتی پیروان دروغ (دُرگونت) و نادانان

نیز آزادانه راه خود را انتخاب میکنند .

زرتشت حتا برای دیوان یا دیوه Deva همان خدایان و دایی

نیز اراده ی آزاد قائل است که راستی را برگزینند

ولی آنها چنین نکردند ،

بلکه با نوشیدن هاوما (هومه ، سوما) و در حال مستی ،

بجای نیاز شیر ، گاو را به قربانگاه برده و می کُشند .

*

به هر روی ، آنچه همه محققان بدون استثنا آنرا تائید میکنند

و پایه ی پیام زرتشت است ، وجود آزادی و اختیار انسان در

انتخاب راه خویش است .

در پی این **نگر و باور دانشمندان** ، نمونه ی کوچکی
از **نظرات و احساسات** آنها را می آوریم
و **سپس به معنی خوب و بد** میپردازیم .

ویل دورانت میگوید :

شایسته نبود که دین زرتشت به این زودی از میان رود ، ولی
شوق بشر بیشتر به شعر و تخیل است تا به منطق ، و مردم
بدون اسطوره ها نمیتوانند به زندگی ادامه دهند . زرتشت این
دستور طلایی را میدهد که هر آنچه را بر خود نمی پسندی
بر دیگران مپسند .

وظیفه ی انسان سه جانبه است ، با دشمن چنان رفتار کن که
دوست تو گردد ، شرور را به راستی و درستی رهنمایی کن ،
و نادان را به دانایی . بزرگترین برتری ، راستگویی
و راست کرداری است .

رودولف اشتینر آلمانی می گوید :

زرتشت یکی از بزرگترین شخصیتهایی است که در تحول
اندیشه و تمدن بشر نقش پیشگام داشته است و آن درک و
فهمی که به آن دست یافته است بسیار بسیار بوده است و

او بی اندازه جلوتر و فراتر از زمان خود بوده است .

سرپرستی سایکس میگوید :

به باور من مشکل است کسی بتواند آموزشهایی بالاتر از پیام

زرتشت برای نوع بشر پیدا کند .

ماری بویس استاد زبان شناسی و واژه شناسی

(یا فیلولوجیست) باورش بر این است که زرتشت در درک

مذهبی ، بی مانند و یکتا بوده است .

میه نیز پس از آنکه زرتشت را بسیار می ستاید میگوید

ویژگی برجسته ی زرتشت آزادی و خلاقیت است .

هینتس میگوید:

زرتشت فقط برای عتیقه شناسان جلب نظر نمیکند بلکه او

بزرگترین پیامبری است که زمین بخود دیده است و کمتر

کسی از بزرگان سخنان و اندیشه هایش اینگونه

دستخوش خرافات و بدشکلیها شده است .

پروفیسور **زودربلوم** در توضیحاتش بیان میکند که زرتشت

آورنده ی رنسانس اجتماعی و روحی در بشریت است .

شِدِر می گوید :

زرتشت را نمی توان فقط يك مصلح نامید . او پیامبری ست
انقلابی که تحول بزرگی را از نظر اجتماعی و فرهنگی
در بشریت پایه گذارد .

شِدِر پس از بررسی آنچه که از گاتها (یا پیام زرتشت)

برجای مانده است میگوید همین اندازه از گاتها که بجا مانده
است چنان صریح و نیرومند و پربرار است که هیچ پیامبری در
جهان با زرتشت در اندازه ی مقایسه کردن نیست .

آنچه پیروزی را نصیب زرتشت بی پناه و تنها و رانده شده
می سازد نیروی گفتار و ایمان اوست .

پروفسور **گری** انگلیسی میگوید :

زرتشت بزرگترین رهبر روحانی و معنوی همه ی دوران ها

می باشد .

میلز میگوید :

در هیچ عصر و زمان و هیچ کجای جهان شخصیتی وجود
ندارد که چنین اندیشمندانه و پُر مغز سخن گوید آنهم در آن

زمان ، و این بسیار شگرف است و اگر آن گونه است که
بیشتر ما به ابدی بودن روح انسان باور داریم ، روان
زرتشت بر فراز همه ی روانهای نسلهای پس از اوست
و بر فراز روانِ ایرانیان و همه ی مردمان جهان هر
اندازه هم که زیاد باشند ، روانِ **زرتشت**

بلخی ، درخشش دارد .

تاگور اندیشمند هندی و برنده جایزه نوبل نیز میگوید :

زرتشت بزرگترین پیامبری است که از آغاز بشریت

پدید آمده است .

هومباخ میگوید :

اندیشه و فکر ممتاز زرتشت به انسانها این معرفت را آموخت

که هر فردی به تنهایی این امکان را دارد که به نابودی فریب

و ریا کمک کند تا انسانهای گله پرور و رمه پرور همه با هم

برابر شوند و از این راه ، بهشتِ موعود که در آن شیر

از هر سو سرازیر است را روی زمین پدید آورند .

المستد پس از بررسی های بسیار نتیجه میگیرد و می گوید :
ما از کلام زرتشت عظمت و بزرگی روح و افکار او را درک
کرده ایم و مشخصاتی در او می یابیم که هر چه بیشتر دقت
میکنیم او را عزیزتر و دوست داشتنی تر نشان میدهد
و در دکتترین زرتشت میبینیم که افکار او وابسته به
سرزمین و تبار او هستند و او ریشه ی عقاید
و باورهای قدیمی آریاهایی ها را کاملا درک
کرده است ، و آنچنان بر فراز همه ی آن
دیوهای آریایی (و دیوان)
به اوج اندیشه رسیده است .

MAINYU

مَینو - مینو - معنی

سپننا مینو : معنی خوب ، نیک مَنش

آنگره مینو : معنی بد ، بد مَنش

مَنش و مینو یا مینو از مصدر مَن Man یا اندیشه

و فکر مشتق شده اند .

واژه ی « معنی » از همین واژه ی « مینو » است .

مینو یا مینو یعنی اندیشیدن ، روان ، روح ، خرد و گوهر .

برای نمونه : دُژمَن یا دُوش مَن (دشمن) یعنی بد مَنش ،

بد اندیش ، بد فکر ، بد نهاد و بد خواه .

دوش یا دوش یعنی بد . مانند دُژنام یا دشنام یعنی نام زشت

و ناسزا . و دُژخیم یعنی بدخیم یا بد نهاد .

در برابر واژه ی **من و مینو** (یا همان **معنی**) واژه ی **گنی تیه** Gaethya یا همان **گیتی** است که از واژه ی **Geo** **گنو** یا **گاو** است و **جسمانی** و **مادی** معنی می دهد .
اما تن و جسم و بدن انسان ، **تنوم** Tanum و **تن** نامیده میشود .

زرتشت از همان اصطلاح **پندار گاو زمین** که بر شاخش **گره** ی زمین را گرفته است بهره برداشته چون حافظه ی **معنوی** مردم با این واژه آشنا بوده است .
به باور زرتشت ، در ذات و نهاد **پیدایش** و **هستی** ، **خوب** و **بد** نیست و تنها **نیکی** است و **بس** .

آن گاه که **انسان** به **دوران اندشیدن** و **تفکر رسید** ، معیارها و **قراردادهایی** **ساخت** و بر آنها **نام** و **صفت خوب** یا **بد گذاشت** .

در گاتها ، این دو گوهر ، پنداری و اندیشه ای (و مینوی یا معنوی) هستند و دو وجود مستقل نیستند بلکه در رابطه با هم موجود بوده و مخلوقِ اهورامزدا می باشند که در انسان و به اندیشه ی او بستگی دارند ، زیرا سنجش نیک و بد ، با انسان است و وجود خارجی ندارد و در عالم اندیشه و رویا پدید آمدند .

نیکی و بدی ، از آغاز در نهاد آدمی بوده اند و عاملِ اندیشه ای یا مینوی یا معنوی اند و منشی و وابسته به روان و روح هستند و پس از پدید آمدن در اندیشه و فکر انسان ، در گفتار و کردار هویدا میشوند .

مینوی ، به معنی بهشتی ، که در ادبیات فارسی معمول است از گاتها اقتباس شده است ولی مفهوم آن با گاتها اختلاف دارد چون بهشت زرتشت و گاتها ، روحانی و منشی است و جا و مکان ندارد .

اصطلاح مینوی و بعدها معنوی ، از این برداشت نتیجه شده است .

در سرود ۳/۳۰ می گوید :

این دو گوهر خیر و شر در عالم خارج دارای واقعیت نیستند

و وابسته به اندیشه ی انسانند .

در ضمن هیچ جنگی میان آنها مطرح نشده است .

نومل می نویسد در هیچ جای گاتها به این دو همزاد

(نیکی و بدی) صفتِ خلاقیت داده نشده است و فقط

یکبار آمده است که :

آنگاه که این دو گوهر بهم رسیدند ، نخست هستی و

نیستی بنیان نهادند . (۴/۳۰)

در حالیکه در اوستای نو در موقعیتهای فراوان ، این دو

به خلق و ایجاد میپردازند .

مغان که در اصل زروانی بوده اند معتقدات خود را با دین

زرتشت در هم آمیخته اند و متاسفانه دین و آیینِ درستی و

راستی زرتشت را با دو گانه پرستی و یا **دوالیسم** آلوده

کرده اند . و اوستای نو به نام دین زرتشت ، جنگ

بین اورمزد و اهریمن را مطرح ساخت .

ترجمه ی واژه به واژه از **آذرگشسب** در مورد این دو

پدیده ی نیک و بد یا خیر و شر :

قسمت اول سرود ۳۰ گاتها :

۱ - اکنون سخن می گویم برای خواستاران از این دو پدیده ی

بزرگ که براستی برای مرد داناست . همچنین ستایش به

اهورا و نیایش به وهومن را ، و دانش مقدس به

وسیله راستی را (بیان خواهم کرد)

تا با درك رسایی به پارگاه فروغ برسید .

۲ - بشنوید با گوشهایتان بهترین (حقایق) را ، بنگرید

(به آنها) با اندیشه ی روشن بین . دو راه برگزیند هر فردی

برای خویشتن پیش از رویداد بزرگ هر يك بدرستی بیدار

شوید و این (پیام) را گسترش دهید .

۳ - اینك آن دو گوهر که در آغاز همزاد (و در جهان) رویا

(خُوفنا، خواب ، رویا Khavafna) پدیدار شدند در اندیشه

و گفتار و کردار، آن دو نیکی و بدی ، و از این رو دانا

راستی را برمی گزیند نه نادان .

نیکی ، و هیو Vahyo - بدی و زشتی ، اکم Akem -

راستی ، ارش Eresh

۴ - و آنگاه هنگامی که این دو گوهر بهم رسیدند نخست پدید

آوردند زندگی و نازندگی را، و چنین باشد به بیان هستی

بدترین برای هواخواهان دروغ ولی بهترین منش برای

طرفداران راستی .

(نازندگی ، همان گونه که میلز توجیه کرده است ،

غیر از مرگ است و سکون و عدم پیشرفت است)

۵ - از آن دو گوهر ، آنکه هواخواه دروغ بود بدترین کردار

را برگزید . راستی را پاک ترین روح (برگزید) آنکه با فروغ

فنا ناپذیر آراسته است و کسی که با ایمان کامل و کردار

درست اهورامزدا را خشنود میسازد (راستی را برگزید)

۶ - از آن دو (مینوی همزاد) راستی را اختیار نکردند

هواخواهان دیو زیرا بر آنان فریب (چون در شك و تردید

بودند) فراز آمد ، بنابراین گرویدند به بدترین منش آنگاه با

هم بسوی خشم شتافتند تا فنا کنند هستی مردم را .

در سراسر سرودهای زرتشت حتی یکبار کوچکترین دستوری
درباره ی کشتار و خشونت داده نشده است چون به باور
زرتشت سعادت و سلامت جامعه فقط با آگاهی و
دانایی و آزادی بدست می آید .

در هات ۶ ۴ میتوان نتیجه گرفت که زرتشت جنگ و کشتار را
دستور نمی دهد و با سلاح پندار و فکر به مبارزه بر میخیزد
و بجای ارتش و قدرت و ثروت ، طلبِ قدرتِ نیکِ اندیشی و
آموزش راستی و نظام حق و قانون طبیعت میکند .
زرتشت میگوید : **اولین دشمن ، دروغ است . (درآوگ)**

Draugh

برخی مانند **مولتون** و **آدرگشسب** معتقدند که به هیچ وجه نمی
توان وجود اهریمن را در گاتها و کلام زرتشت پیدا کرد
و از این کلمه ی اکم به معنی زشتی و بدی ، فقط
یکبار در گاتها اشاره شده است و بعدها مغان از
آن ، اهریمن و شیطان یا اَک منه ساخته اند .

Akamanah

مولتون به کتیبه ی داریوش اشاره میکند که میگوید :

اهورامزدا به من کمک کرد زیرا

من **نه** فریبکار بودم و **نه** دشمن .

نای آهریکه ، **نای** درآوگانا

Naiy Ahrika Naiy Draugana Aha.

زرتشت در پیام خود سه اصل بنیادی اندیشه نیک ، گفتار نیک

، کردار نیک را پایه قرار داده است .

۱- سعادت بشر در اثر نیک اندیشی و عمل به راستی و

درستی میسر است .

۲- کمال معنوی (مینوی) بشر که در نتیجه ی لطف و توجه

خداوند حاصل میشود ، فقط با عمل نیک و راست میسر است .

۳- آموزش و توجه خدا ، در اثر نماز و قربانی کردن حاصل

نمی شود ، بلکه با عمل اشایی (درست) حاصل میگردد .

اهمیت این سه بخش رستگاری بخش (یا در اوستای پهلوی

سه بوختِ Bokht پندار و گفتار و کردار نیک) به حدی

است که حتی در سراسر تحولات مذهبی و با وجود تحریفات

و خرافاتی که به پیام زرتشت در مدت بیش از ۴۰۰۰ سال
تحمیل گردید و آنرا بکلی از صورت اصلی و واقعی خارج
ساخت ، در ارزش این سه بوخت (یا ۳ اصل)
تغییری حاصل نشد .

بسیاری از محققین معتقدند که همین سه اصل ، پایه ی همه
ادیان بزرگ جهان قرار گرفته است .

پیام زرتشت بر پایه ی اندیشه و خرد پاك و عشق و محبت که
بر راستی و درستی متکی است ، استوار گردیده است و انسان
برگزیده را کسی میدانند که بر پایه ی اندیشه نيك ، خود را با
اشا (نظام حق و قانون خلقت) هماهنگ ساخته و خدا را
بصورت کیفیاتش در باطن خود جای دهد و با عمل شایسته و
سازنده در پیشرفت بشریت کوشا باشد .

در دعای اَشْمَ وَهُوَ Ashem Vohoo برای دستیابی به
گوهر نيك مَنَشی (نیکی بخاطر نیکی است ، چرا که نيك بودن
خود برترین سعادت است) و باید درون خود را به این فضایل
الهی آراست و خود را نماد این فروزه ها ساخت .

این پایگاه ، همان فناء فی الله و بقاء بالله در عرفای مسلمان ، و جیون موکتی یا زنده آزاد اوپانیشاد ، و بودی ستوه ی بودانیان Bodhi Sattvaq است که زرتشت با آموزش عملی و اجتماعی ، هزاران سال پیش از همه ی این دین ها و آئین ها بیان کرده است .

رادها کریشنا Radha Krishna دانشمند نامدار هندی این پایگاه را عمل (بد مردن و به نیکی زاده شدن) می نامد . عارف در این پایگاه چنان به نیکی سرشته می شود که دیگر زشتی از او بر نمی آید .

در **میستی سیزم** ، **رازور** از جامعه کناره گیری میکند تا به بدی آلوده نشود ، ولی در **عرفان حقیقی** ، عارف به جامعه باز میگردد تا کمال خود را در خدمت کردن به مردم و جامعه بدست آورد .

این راهی است که زرتشت آموزش میدهد .

دهالا دانشمند هندی ایرانی تبار میگوید :

دین زرتشت بوسیله ی **حقایق ابدی** خود ، جاودان خواهد ماند

.

عناصرِ پا بر جای دینِ زرتشت یعنی اعتقاد به اورمزد و ایمان

و پایداری در مثلث پندار نیک و گفتار نیک و رفتار نیک ،

قانون تسلیم نشدنی درستی و راستی ، پاداش و کیفر درونی

و ادامه ی حیات بگونه ای دیگر در پس از مرگ ، پیشرفت و

ترقی جهان بسوی تکامل ، پیروزی خوبی بر بدی با پیدایش

حکومت درستی و راستی (مزدا) و همراهی بشر ، همه ی

اینها پا برجاترین و بزرگترین واقعیت‌های زندگی بشر هستند

که همیشه اعتبار خواهند داشت .

در بررسی پیام زرتشت میبینیم که هدف او دارای دو جنبه ی

فردی و اجتماعی است :

از نظر فردی ، هدف زرتشت تربیت انسانهای راست دین و

اشه ون است که به اندیشه نیک و ضمیر پاک و آرام دست

یافته اند و با کنش نیک به پیشرفت جامعه کمک میکنند

و از نظر اجتماعی ، فعالیت و کوشش راست دینان ،

حکومت خدا را میسر می سازد .

۱۰/۳۰ - هنگامی که شکست و تباهی پر دروگ (دروغ)

وارد شود ، راست دینان به آرزوی قلبی خود میرسند و

سرای نیک منشی مزدا و اشا بر پا خواهد شد .

بهشت و دوزخ

وَهَشْتِم مَنُو ، وهیشته ، بهشت ، یعنی سرای اندیشه ی نیک .

دوش اخو ، دوش آخ ، دوزخ ، یعنی پایه و مرحله ی پست .

بسیاری از دانشمندان مانند شدر میگویند که برای نخستین

بار نیک و بد و بهشت و دوزخ و روز رستاخیز را زرتشت

بیان کرد و دیگر ادیان نیز از او اقتباس کرده اند .

به گفته ی شدر :

بهشت و دوزخ در گاتها نه دارای شکل است و نه قابل تجسم

، و هیچ گونه وصفی از آن نشده و نه به زمان وابسته است

و نه به مکان .

بیشتر محققین ، بهشت و دوزخ را در گاتها ، روحانی و

درونی توجیه کرده اند .

به عبارت دیگر، بهشت باغ سبز و آبهای جاری و غسل و

شیر و حوری غلمان نیست ، بلکه جایی است که

اندیشه ی نیک حاکم است .

برخی از دیگر دانشمندان و پژوهشگران علاوه بر پاداش
 روحی و روانی و درونی ، در پیام زرتشت به حیات پس از
 مرگ و روز رستاخیز و حسابرسی نیز اشاره کرده اند و
 میگویند دیگر ادیان ، روز رستاخیز را از زرتشت گرفته اند .
اصطلاحات گاتها و نامهایی که برای مفهوم بهشت و دوزخ
 آمده است :

۱- گرودمانه Garo Demana **گَر** یعنی سرود ، و
دِمان (مان) بمعنی خانه است (**خان و مان**) و **گرودمانه**
 یعنی **خانه ی نغمه** و سرود . در اوستا گروندان ، و در ادبیات
 پهلوی گرزمان یا گرثمان است .

۲ - **من گَیر** Man Gaire یعنی **بلند سرای اندیشه ی نیک** ،
 بالاترین سرای اندیشه ی نیک (۴/۲۸)

۳- **ونگهنوش دِمان** ، وَنگُوشِ دِمن ، ونگِ نوشِ دِمن
مننگهو ، یعنی **سرای اندیشه ی نیک** .

۴ - **هوشی تنیش ونگهنوش مننگهو** ، یا **سرای آرامش** و

سرای آرامش و سُرور و سرایِ پاکِ منشی
 Hushitish Vang

۵- **وهیستم مَنو** Vahishtem Manu یا **بهترین منش** ، که در اوستا ، **اشه وهیشته** یا همان **بهشت** ، استفاده شده است . این کلمه ، **وجدان راحت** نیز معنی شده است (۸/۲۸) .

۶- **دُرُوجُ دِمانه** Drujo Demana یا **سرای دروغ** ، خانه ی دروغ ، که دوزخ و **درون تیره** نیز معنی شده است .

۷- **اچیشتم دِمانه منگهو** Achishtem یعنی **سرای بدترین منش** (یا اندیشه)

۸- **اچیشتم مَنو** Achishtem Manu یا **بدترین منش** ، عذاب وجدان ، **بدترین حالت روحی** (۴/۳۰)

همه ی این اصطلاحات به فکر و اندیشه وابسته است و **بیانگر يك موقعیت درونی ست و مکان مشخص خارجی نیست**

در سرودهای ۲۰-۱۴ / ۳۰ زرتشت از خداوند درباره ی کيفر و پاداشِ دروغ و آنها که به حکومت دروغ کمک میکنند ، و پاداشِ پیروان اشا و پارسایان که در آبادانی جامعه ی خود و پیشرفت راستی و درستی میکوشند ، پُرسش میکند و سپس خود زرتشت پاسخ میدهد .

در سرود ۳۰ / ۲۰ کسی که بسوی زندگی پارسایی آید ،
جایگاه او در آینده روشنایی است اما بدکاران زمانی دراز
با شیون و افسوس در تیرگی به سر خواهند بُرد .
براستی زندگی بدکاران ، وجدانِ آنها را بسوی کردار خودشان
خواهد کشاند .

در ۳۰ / ۱۰ میگوید : زیان و رنجِ دیر پای برای پیروان
دروغ و سود بی پایان برای پیروان راستی است .
در ۳۲ / ۱۳ : گرهما (از سرانِ بد کار آریایی) آرزوی قدرت
در خانه ی بدترین منش دارد که همان تباه کننده ی
زندگی او خواهد بود .

در ۳۲ / ۱۴ : سلطه گران جاه طلب در ظاهر دارای زندگانی
پرشکوه و جلالت و ولی در باطن ، حیات آنها تیره و حیوانی و
فاقد لطف و درخشش و رسالت انسانی ست . نور باطن از آن
نیک اندیشان و راست کرداران است .

در ۳۲ / ۱۵ : براستی این گونه به تباهی گرایند این کرپنها و
کاویها ، توسط همین مردمی که آنان را نمی گذاشتند هیچگاه

در زندگی آزادانه فرمان برانند .

اینان (مردم زیر فشار و ستم) را ، این دو فروزه ی
(هوروات و امرتات) به سرای منیش نیک خواهند برد .
یعنی تاکید شده است که رنجبران و ستمدیده گان سرانجام ،
ستمگران و ریا کاران و سوداگران دین و حکمرانان و
دزدان شخصیت و عقیده ی انسانها را ، نابود خواهند کرد .
زورگویی و قدرت طلبی با بد منشی و کج اندیشی همراه
است و موجب نابودی سلطه گر خواهد شد .

در سرود ۴۳ / ۱ : خوشبختی برای کسی است **که خوشبختی**

برای دیگران خواهد . خودخواهی موجب تیرگی درون خواهد

شد و چنین کسی به خوشبختی دست نخواهد یافت .

در سرود ۴۳ / ۲ : از آن او بود ویسپ نام و هیشتم

(بهشت درونی ، بهترین سعادت ، بهترین بخشایش ایزدی)

کسی که آرزوی ضمیر روشن دارد ، روشنایی به او ارزانی

خواهد شد در پرتو خرد مقدس و آگاه تو ای مزدا .

در پرتو راستی و پاکی (**اشا**) دانش و هومنی را به ما ارزانی

دار تا همه روزه در زندگی دراز از شادی برخوردار باشیم .
در سرود ۴۵ / ۷ : از اوست رستگاری برای خواستارانی که
جویای آنند . همه ی آنانی که زنده اند و بوده اند و خواهند
آمد . روانِ راست دین با پیروزی جاودانی خواهد بود .
به راستی رنجِ مردانِ کج دین ، پایدار است .
(راست دین ، اشا اونو - کژ دین ، دُرُوگوتو)

در این بند تاکید شده که رستگاری از آن کسی است که
جویای آن است و باید در راه رستگاری کوشید . خداوند به
کسی رستگاری یا عذاب نمیدهد و این نتیجه ی عمل خود
انسان است .

در سرود ۴۸ / ۴ : **وجدان انسان** ، تابع اندیشه ی اوست و به
روشنی تاکید شده که در اثر گزینش اختیاری و اراده ی آزاد ،
وجدان و کردار و گفتار ، تابع اندیشه ی انسان گردیده و شکل
میگیرد و سرنوشت انسان را همین اندیشه ی نیک و یا بد
مشخص میسازد . در این سرود ، زرتشت **میگوید** :
ای مَزدا کسی که اندیشه اش را بهتر یا بدتر سازد ، یقیناً

وجدان خود را نیز با گفتار و کردار (چنان خواهد کرد) .
خواهش او پیروی میکند از گزینش اختیاری او . سرانجام
(این دو گروه) بنا به خرد تو ، از هم جدا خواهند بود .

در مفهوم **پُلِ چینوات** (چینوت) که در اسلام

پُلِ صراط شده است ،

هرچند که بمعنی گذر جدا کننده و پاداش دهنده است و میتوان
مرحله ای در همین جهان را منظور داشت ، ولی باز هم اثری
از يك فضای پس از مرگ در آن میبینیم .

در تمام این اصطلاحات مانند سرای سرود که جایگاهِ اهورا
است ، و سرایِ اندیشه ی نیک و اشه و هیشته و پردیس و
بهشت ، میتوان هر دو جنبه ی این جهان و جهانِ پس از
مرگ را در نظر گرفت .

(این برداشتِ **زولستر** و برخی دانشمندان دیگر است)

شاه کارِ زرتشت

حذفِ روحانیون و رهبران مذهبی

مانند آخوند و خاخام و کاهن و کشیش و همه ی رهبران

مذهبی امروزی .

از شاه کارهای زرتشت ، انتخابِ واسطه های اخلاقی و

معنوی بین بشر و خدا ، و حذفِ آخوند و

رهبرانِ مذهبی است .

برای نزدیک شدن به خدا ، باید به صفات الهی

(و فضایل الهی - بشری) متوسل گردید .

آشا و یا آشنه Asha در پهلوی آرته Arta و در وداها رته

میباشد Rta بمعنی پاکی و راستی و نظام حق و نظم

و قانون و نظام طبیعت است .

وهومنه Vohoomana یا بهمن که از وُهو یعنی خوب ،

و مننه یا منش است و بمعنی اندیشه و منش نیک میباشد و

همچنین آنرا عشق و محبت به هم نوع ، معنی کرده اند .

خ شترا Khshathra یا **خَشْترونیریه** (یا **شهریور**)
 یعنی فرمانروایی و قدرت الهی ، نیروی اراده و کوشش
 و فعالیت Khshathra Vairya
آرمنیتی Armaiti یا **سپندارمذ** در پهلوی یعنی **فروتنی** ،
 تواضع ، **بردباری** ، ایمان و پارسایی .
هَه آرَوَتات Haurvatat یا **خرداد** یعنی **تندرستی** ، **رسایی** .
آمرِتات Ameretat **آمرداد** یعنی **جاودانی** ، **بی مرگی** ،
 رستگاری و خوشبختی .
 پروفیسور **هومباخ** معنی **آمرداد** را در مورد انسان ، گزند و
 صدمه ناپذیری و نیروی زندگی ، و در مورد خداوند
 فنا ناپذیری تعبیر کرده است .
سِراوشَه Seraosha یا **سروش** یعنی فرمانبری از خداوند ،
 اطاعت از ندای وجدان .
زولستر معتقد است که ، در گاتها ۴ مظهر مهم وجود دارد :
اشا ، **هومنه** ، **خَشْترا** ، **آرمنیتی** .

و در اوستای نو هوروات ، امرتات ، اشپی ، سراوشه

افزوده شدند .

اکثر دانشمندان مانند تیمه ، رودولف ، ویل دورانت ، داوسون

، هومباخ ، هینتس ، اشپیگل ، ویندیشمان ، گیگر، و ... باور

دارند که امشاسپندان ، صفات و کیفیات الهی هستند .

ویل دورانت می نویسد :

زرتشت برای اهورامزدا ۷ صفت و کیفیت قایل شد : نور،

اندیشه ی پاک ، راستی ، حکومت ، تقوا ، خیر، جاودانی .

ولی پیروان او که به پولی تنیسم عادت کرده بودند ، این

کیفیات را بصورت موجوداتی در آورده و آنها را امشاسپندان

یا مقدسین جاودان یا پاکان جاوید نام نهادند که به فرمان

اهورامزدا، جهان را خلق و اداره میکنند .

زهر معتقد است اهورامزدا در گاتها پدر ، روح القدس ،

پدر اشا ، پدر وهومنه است ، (۸/۳۱-۴/۴۴-۴/۴۵-۲/۴۷) .

ولی پدر بودن خدا را نباید با برداشتِ خام توجیه کرد چون
بوضوح بیان شده که او را ، با اراده ی خویش ،
خلق کرده است .

در برداشتهای زرتشت ، عالم مادی و معنوی چنان با هم
درآمیخته اند که بسیاری را به اشتباه می اندازند .
مثلاً اشا ، وهومنه ، خشترا ، و ... مظاهر الهی و وابسته به
خداوند هستند ، اما اگر انسانها نیز عملِ نیک انجام
دهند ، به این مظاهر دست می یابند و آنچه
الهی و معنوی است ، بشری میشود .

آمِشَه سپندان

یکی دیگر از ابداعات ناپاک در اوستای نو که بشدت افکار محققان دین زرتشت را متأثر نموده بود ، دستیاران و فرشتگانِ مقربِ دربار اهورامزدا یا (آمِشَه سپندان) هستند .
آمِشَه (آ) علامت نفی است و مِشَه یا مَرْتَه یعنی مرگ .

Amesha

آمِشَه یعنی بی مرگی ، نامردنی .

مش از ریشه ی مر به معنی مردن است .

(مَرْت - مَرْت - مورت از همین ریشه است)

اسپنتا یعنی پاک ، بی آرایش ، وَرْجاوند (یا مقدس)

و در سانسکریت بشکل سونت آمده است و هر دو از واژه ی

سو Sava هستند .

مرت یعنی موجود فنا پذیر یا انسان و بشر ...

مَرَد و مردم از همین کلمه هستند .

همچنین اَمُرداد یعنی نامردنی و مُرداد یعنی مردنی .

واژه ی **آمشا اسپینتا** حتا یکبار هم در هیچ يك از سرودهای زرتشت نیامده است .

این اصطلاح نخستین بار در **یسنا ی ۷ فصل**

(**هپتاد** هائیتی ، یا **هفت** هاییتی ، یا **هفت** فصل) بکار برده

شده است و بصورت يك گروه نیمه خدایان و دستیار

اهورامزدا ستایش می شوند .

مغان و کاهنین تدوین کننده ی ادبیات زرتشتی نما ، که

کوشیده اند دیو یسنا را در لباس مَزْدیسنا به مردم تحمیل کنند

، در این مورد نیز با استفاده از اصطلاحات گاتایی ، مذاهب

ودایی را تبلیغ کرده اند . در **گاتها** نه چنین نامی وجود دارد

و نه از این تجسم شبه انسانی اثری است .

در مقدمه ی گاتها نیز سرودی ۳ بیتی توسط یکی از پیروان

زرتشت به تقلید گاتها تنظیم گردیده است که طبق تحقیقات

اوستا شناسان ، زمان آن جدیدتر از یسنا ی ۷ فصل

(یا هپتنگ هائیتی) میباشد .

کج روی در دین زرتشت از همین یسنای هپتنگ هائیتی یا ۷
فصل آغاز گردیده و انحراف از تعلیمات زرتشت را پس از این
تاریخ آشکارا می بینیم .

در **اوستای نو** آمشه اسپندان کم کم بصورت خدایان انسان
گونه و مافوق ایزدان در می آیند که دارای شخصیت‌های
مستقل بوده و گاهی نیز حتا خلقتند و خلق می کنند ، هر چند
که خود مخلوق اهورامزدا می باشند .

این موجودات استوره ای (یا تاریخی) که به این شکل هرگز
مورد نظر زرتشت نبوده اند ، پس از او در عرش اعلاى
خداوند مقامى بس رفیع یافته و با محتوای **انتروپومورفیک**
(یا **شبه انسانی**) دراوستا هماهنگ میشوند و همچون الهه
های یونانی و **پانتئون** (یا **مجموعه خدایان**) بابلی و سومری
که زیردست زنوس و مردوک و انلیل و غیره اثر گذار بودند ،
در کنار تخت تزیین شده ی اهورامزدا بخدمت مشغول میشوند
!

به علت تقدیس عدد ۷ تعداد این خدایکها نیز در اوستا ،

۷ ذکر شده اند که عبارتند از :

اشا، وهومنه ، خشترا ، آرمیتی ، هوروتات ، ارتات ، که
گاهی با سر فرماندهی اسپینتامینو و یا با سروری اهورامزدا
عدد ۷ را کامل می سازند .

در برخی ادبیات اوستایی ، **سروش** - **سراوشه** (Seraosha)

به جمع این مهین فرشتگان افزوده میشود و با آن جمع
هفتگانه مقدسین جاودان تکمیل میگردد .

و اما اگر اسپنتامینو و اشی Ashi را نیز بر آنها بیفزائیم ، با
اهورامزدا يك مجموعه ی ده گانه بوجود می آورند

و نه ۷ تن .

و اینکه بالاخره بزرگترین خدایان گروه ادیتی هند میترا و
وارونا هستند ، و مجموعه ی مقدسان را ۱۲ تن میکنند .

در گاتها این نامها وجود دارند ولی نه بشکل

هپت تن و یا هفت تن .

عدد ۷ در اغلب سرزمینهای قدیم مقدس بوده و از مجموعه
ی خورشیدی اقتباس شده است که در آن زمان عطارد ،
زهره ، زمین ، مریخ ، زحل ، ماه و خورشید بوده است .
این اعتقاد به اعصار پس از زرتشت مربوط میشود .
از طرفی مزدا که خالق امشاسپندان است نمی تواند خود یکی
از آنها باشد و به همین دلیل است که برخی سروش را به
عنوان عضو هفتم مجموعه ی ۷ گانه نام برده اند .

در سخن زرتشت ، **امشاسپندان پل بین انسان و خدایند** که نه
معبد و آتش گاه دارند و نه کاهن و روحانی و آداب و رسوم .
آنها فضایی هستند که خدا را می توان با آنها شناخت و با
دست یافتن بر آنها به خدا نزدیک شد و اهورایی شد ،
که اینها خود اهورا هستند .

آدرگشسب می نویسد : منظور زرتشت از ذکر نام امشاسپندان

و تکرار آن و طلب یاری از آنها، متوجه ساختن پرستندگان

مзда و مومنین به فروزگان معنوی پروردگار و تلاش در

پرورش این صفات عالی است .

چنانکه در هات ۱۱/۳۴ آمده است :

پروردگارا در پرتو نیروی اراده ، منش پاک ، راستی و پاکي ،

عشق و ایمان به خدا ، زندگی پایدار و نیروی معنوی

(خشترا ، وهومنه ، اشا ، آرمینتی) افزایش خواهد یافت .

(۴ فروزگان ویژه یا ۴ امشاسپندان)

اما فقط در يك بند ۱/۴۷ آمده است که ۶ فروزه ، و

اسپینتامینو ، با هم ذکر شده اند .

ترجمه کلمه به کلمه سرود ۱/۴۷ :

در پرتو سپینتامینو و وهیشتامنتگها ، همچنین در پرتو رفتار

نیک و گفتار نیک توام با اشا، برای چنین کسی اهورامزدا

بخشد هواورواتا و امرتاتا بوسیله ی خشترا و آرامانیتی .

و ترجمه ی آزاد از آذرگشسب :

کسی که در پرتو خرد مقدس و قلبی پاک ، اندیشه و گفتار و
کردارش نیک و با راستی و درستی هماهنگ باشد ، مزدا
اهورا با توانایی و مهر خویش به او رسایی و
جاودانی خواهد بخشید .

در سرود ۲۸ که در واقع چکیده و برنامه ی پیام زرتشت
است ، به بهترین وجه صفات کمالیه توجیه شده که
این صفات و کیفیات فضایل انسانی ست
و نه ایزدان و فرشتگان .

و زرتشت از خداوند و همچنین فروزه های او می خواهد
که بسوی ما آیند .

(منظور از آمدن خدا و فروزگان ، توجه خداوند است

و نه اینکه آنها حرکت بکنند)

همچنین سرود ۴۴ را یکی از شاهکارهای پر مغزگاتها و از
برجسته ترین آثار فکری دنیای قدیم میدانند .

زرتشت با بیانی پر مایه و نظم‌ی شیرین می‌کوشد راز خلقت
را آنگونه که هم با طبعِ عالم و هم با طبعِ عامی سازگار است
توجیه نماید .

زرتشت می‌گوید :

ای خداوند هستی بخش، با فروتنی از تو پرسشی دارم ، آیا
آنکه دلداده ی توست پرستش ترا چگونه باید بجای آورد ؟
ای مهین دادار، دلم از مهر تو لبریز است . بشود که ما در
پرتو راستی و درستی از یاری تو برخوردار گشته و
دلمان از نور پاك منشی روشن گردد .

در بندهای بعد زرتشت از خداوند جان و خرد پرسش میکند ،
و پرسشهای خود را بشکلی تکرار میکند که پاسخ در
لاپه لای آن نیز نهاده شده است .

خداوند زرتشت نور مطلق است و نیکی مطلق ، و از نخست تا
پایان همیشه یکسان است و تغییری در او نیست .

آتش در نگاه زرتشت

در **گاتها** ، زرتشت با آتش به عنوان يك پدیده و عنصر ساده و طبیعی برخورد میکند و **برای بهره گرفتن از ذخیره ی ذهن مردم** ، نور و حرارت آن را به مفهوم فروغ و نور الهی بکار گرفته است .

در تمام ۶ سرودی که از آتش سخن گفته شده است

(۵۱-۴۷-۴۶-۴۲-۳۴-۳۱)

کوچکترین اثری از این عنصر به عنوان يك شخصیت قابل ستایش نیست و حتا اشاره ای هم به تقدیس آن نشده است .
از خدای آتش و ایزد آذر نیز مانند پیش از زرتشت نشانی در گاتها نیست و به آگنی (یا خدای آتش) نیز مانند تمام دنوها و ایزدان آریایی بی محلی شده است .
در یسنا هفت بهری هنوز از آتش اثری نیست ولی شوربختانه در یشتها رفته رفته آتش موقعیت پیش از زرتشت را می یابد و ایزد آتش وارد پانتئون (یا مجموعه ی خدایان) در اوستا میشود .

گرچه زرتشتیان با بسیاری از اندیشه های زرتشت همراه هستند ولی برخی نمادها و سمبولها و باورهای باستانی فلات ایران و آریاییان را نیز نگه داشته اند که برخی از آنها بسیار بسیار زیبا هستند .

مزد یسنی ها (یا **پیروان راستی**) با آنکه باورهای خرافی و دور از خرد را نمی پذیرند اما دوستدار و خواهان آنگونه مراسم و آیین های کهن خویش هستند که بخاطر نظم در خلقت و طبیعت ، **جشن و شادی می خواهد** و میگوید انسان در همه ی امور زندگی بایستی خود را با نظم و نظام طبیعت و خلقت هماهنگ و همسو کند و در این راه با **اهورا مزدا** (که **دوست انسان** است) همکاری کند و

جشن و شادی برپا سازد .

به هرروی ، همواره آتش پایه ی مراسم و جشنهای بسیاری بوده و هست و يك نمونه ی بسیار زیبای آن برپایی جشن آتش در نیمه ی هفته ی پایانی سال است که **چهارشنبه سوری** نام دارد .

اما نه به شیوه ی نادرستِ امروزی که از روی آن جَست
میزنند ، بلکه گِرد و پیرامونِ آتشی بزرگ حلقه زده
و پایکوبی میکردند و شراب می نوشیدند
و خوراک می خوردند .

البته جشن آتش هیچ پیوندی با گفتار زرتشت ندارد
و در همه جای جهان انجام می شده است .

چنین گفت زرتشت :

راه در جهان ، یکی است و آن راه راستی است .

(یعنی اَشا)



MAG

مَغ – مَغَان یا مُغَان

نخست اینکه هرگز چنین واژه ای در **گات ها** یا سروده های زرتشت نیست .

در **یسنها** نیز این واژه (یا وَژ ، وَج ، واك) وجود ندارد تنها یکبار در **اوستای نو** (اوستای متاخر) یشت ۶۵ / ۷ از **مَغ** یا **مُغ** ، نام آمده است و حتا تا زمانی که بیشتر بخشهای اوستای جدید تنظیم شده بود نیز ، سخنی از مَغَان یا مَغَان نیست و طبقه ای به این نام پدید نیامده بود و در آیین مَزداپی یا راست پرستی رخنه نکرده بودند .

موبد ابتدا **مَغ پَت** بمعنی رییس یا **بزرگ مَغَان** بوده و در زبان **پهلوی میانه** یا **به نادرست فارسی میانه** - زبان دوران ساسانی **پَت** بمعنی **رییس** ، به **بَد** تبدیل شده و **مَغ بَد** نیز **موبد** گردیده است .

البته یکبار واژه ی **ماگایی** در گفتارِ زرتشت

(هات ۲۹ بند ۱۱)

آمده است و همه ی دانشمندان آنرا **انجمنِ بزرگِ برادری**

ترجمه کرده اند .

خوب است واژه ی ماگایی را با واژه ی مَغ و موپد یکی

نپنداریم ، زیرا اساسِ پیکارِ زرتشت با روحانیت و نماز

خواندن و قربانی کردنِ حیوانات بوده است .

البته تا به امروزه نیز از نام این **انجمن بزرگ برادری و مرام**

آن اقتباس و برداشت های زیادی شده است .

(از **فراماسیونرها** گرفته تا پیش از آن در **گوتیک ها**

Gothic و یا انجمن های اُخوت در **مسلمان ها** و ...)

مغان دین آریاییِ دربارِ مادها که مخالف آیین و اندیشه ی

زرتشت بودند رفته رفته در دربار هخامنشیان رخنه کرده و

دین مزدایی را منحرف کردند و سنتهای کهن خود و دین دیو

یسَنایی (یا دیو پرستی) را بجای دین مَزَدیسَنایی

(یا پیروان راستی) گسترش دادند .

پیش از پیدایش مغان و در یسئتها به **روحانیون اوستایی** ،

آترَوَن یا **آثروان** Athravan و یا **آذربان** میگفتند .

نام آذربایجان (یا **آذریات گان** یعنی **پاسداران آتش**) از همین

آتر (یا آتش) گرفته شده است .

نام پیشین شهر آبادان **ABADAN** که در واژه نامه یا دایره

المعارف بریتانیکا بیش از چهار هزار و پانصد سال پیشینه

و دیرینه دارد و زمانی در قدیم بیشترین مالیات را در همه ی

بندرهای ایران می پرداخته است نیز **آوپاتان**

(یعنی پاسداران آب و دریا) بوده است .

اما در پی سخن درباره ی مغان ، بنا بر نوشته ی هرودوت و

دیگر دانسته های باستانی : **روزی که مردم دست به کشتار**

مغان زند و گوماتا (بزرگ مغان در دربار هخامنشیان)

کشته شد ، مردم تا شب مُغ کُشی کردند و اگر تاریکی شب

نمیشد ، مردم همه ی مغان را میکشتند .

سپس این روز را بنام ماگوفونیا یا مَغ کُشی ، هر سال

جشن می‌گرفتند . Magophonia

واژه ی انگلیسی **Magician** و **Magic** از مَغ Mag

آریایی یا **ایرانی** است .

به هر روی ، این نشان میدهد که هنوز طبقه ی مغان بر جامعه تسلط نداشتند وگرنه مردم کوچه و بازار که معمولاً

پیروانِ روحانیون هستند آنها را نمی کشتند .

و البته دلیل تسلط نداشتن مغان این بود که هنوز مذهب جامعه در کنترل و نظارتِ يك کلیسای مشخصی نبود .

همانگونه که هرودوت توجیه کرده است **مغان** ، **کاهنین**

آریاهای غرب هستند که مانند لاوی ها یا لویت های قوم

یهود Levithen برای کهانت و آخوندی تربیت میشدند .

اما **کاهنین جامعه ی شرق** ، **آترونها** بوده اند که سده ها پس

از زرتشت در شرق ایران (یعنی در جایگاهِ یشتها) رخنه

کردند و جای **کرپن** ها و **اوسیج** ها را گرفتند .

(**کالپا** و **اوسیک** در هندو)

آترو ها ، همان براهمن ها و کرین ها و روحانیون هستند و پاسداران آتش مقدس می باشند ، که پیش از پیدایش زرتشت نیز ستایش میشد .

در زمان ساسانیان ، **اردشیر بابکان** که خود يك مَع بود فرمان داد تا مجدداً تعلیمات زرتشتی را گردآورند ، و به **تَنَسَر** (تنظر) موبد موبدان سپردند که با مکاشفه و وحی ! سخن درست از نادرست را جدا کرده و **اوستا** را تنظیم کند .

جانشین اردشیر بابکان ، **شاپور اول** این کار را تکمیل کرد و زیر نظر وزیر خود **آذر باد مهر اسپند** آن را انجام داد . چون زبان اوستایی کم کم از میان رفته بود بر اوستا تعبیر و **تفسیری** به زبان آن روز (زبان پهلوی) نوشته شد و نام آنرا **زند** ، و یا **آزینتی** و **آزنتی** به معنی **گزارش** و خبر نامیدند و به اوستا افزودند .

Azanti - Azainti

این نسخه در **شینز** Shiz (**تکاب** امروزی) نگهداری میشد
تا اینکه با یورش اعراب تازه مسلمان شده دگرپاره
همه ی مدارك نابود میشوند .

سپس در زمان مامون خلیفه ی عباسی ، موبدی بنام **آذر قرن**
بغ بخشهای **اوستا** را گردآورد و آن بنام کتاب **دینکرد** تنظیم
کرد و موبدی دیگر بنام **آذر باد** پس از او ، آن را پایان داد

ویکاندر آلمانی Wikander میگوید :

مغان یا موبدان یا کاهننِ دینِ زرتشت در شمال غربی ایران
دارای نوشته هایی بودند به نام **زند** و در اصل بر پایه ی
عقاید زروانیستی خودشان بنا شده بود .

اما **هیربُدان** یا کاهنانِ جنوب و شرقِ ایران ، کتاب و نوشته
نداشتند و سینه به سینه ، اصولی را آموزش میدادند
که **اپستاک** نامیده میشد .

رفته رفته و پس از مبارزه ی طولانی میان این آریاییان ،
مغان بر هیربُدان پیروز شدند و اتحادی میانشان شد
که در این اتحاد مغان برتری یافتند .

در این هنگام روایات حفظ شده ی اوستا را با روایات نوشته شده یا **زند** ، درهم کردند و **زند** - **اوستا** را بوجود آوردند و پس از آن ، به نام **اوستا** و تفسیر آن ، نامیده شد .

نیبرگ Nyberg میگوید :

این مبارزه با پیدایش **مانی** ارتباط نزدیک داشت . زیرا در نوشته های مغان (و نه نوشته های زرتشت) آمدن نجات بخش یا سنوشیانت پیشگویی شده بود و مانی برای توجیه حقانیت خود از این پیشگویی بهره گرفت .

به هر روی ، آنچه از محتوای ادبیات زرتشتی اکنون در دست است ، در عهد خلفای عباسی تنظیم شده است . ایرانیان به عباسیان کمک کردند تا خلافت اموی ها برافتد و به پاس آن خدمت ، اجازه گرفتند مجموعه ی مذهبی خویش را تنظیم کنند .

بیشترین تلاش ایرانیان در زمان مامون (سده ی ۹ میلادی) برای گردآوری این ادبیات انجام شد .

اما شوربختانه دوباره آن مهم شد که تشریفات و رسم و

رسوم به خوبی انجام شود تا دیوان رانده شوند و مردم از

آسیب دور باشند ، نه اینکه سخنان اصیل و بی همتای زرنشت

یا همان گاتها درك شود .

نگری کوتاه به واژه ی **کورت** یا **کُرد**
و
غلطهای مُصطلح در زبانهای جهان

تقریباً همه ی شرق شناسان و دانشمندانی مانند پروفیسور ریچارد فرای ، مارتین فان براینسن و ولادیمیر مینورسکی و تاریخ نویسان و جغرافی نویسان قدیم نیز میگویند که :

واژه ی **کورت** به همه ی **کوچ گران** و رَمه داران و

چادرنشینان ایرانی تبار در همه ی **فلات ایران** گفته میشده

است و **یک شیوه ی زندگی اجتماعی است** و همه ی مردمان

رَمه گردان که از نظام **نومادی** و چادر نشینی دیرینه و ویژه

ای برخوردار بودند را کورت (و یا کُرد) مینامیدند .

(از **شهرکُرد** تا **بلخ** تا **کفکاز** و یا در دیگر نقاط ایران از

قشقایی ها تا **لرها** و دیگر رَمه گردان ها و کوچ روها ، همه

را **کُرد** می نامیدند .)

برای نمونه نیز در کارنامه ی اردشیر پاپکان (بابکان)

کُرد بمعنی **رَمه گردان** و چادر نشین ساکن در فلات ایران

آمده است .

در کتابهای **پهلوی** و **یا** در منابع **ارمنی** و حتی در کتابهای **عربی** پس از اسلام نیز واژه **ی کورت** هرگز به معنی قوم و **یا زبان و مردمانِ خاصی نیست** .

نخستین بار پس از اسلام واژه **ی کورت** ، **کورد** و **سپس کُرد** شده است و باز همان کوچ گران و رَمه گردانان و چادر نشینان ایرانی تبار در همه فلات ایران معنی می دهد .
به هر روی این تحریف یا اشتباه و **یا غلطِ مُصطلح** بسیار آشکار است زیرا واژه **ی کُرد** به معنی یک شیوه **ی زندگی** و نظام اجتماعی **نومادی** (**یا مادها**) و چادر نشینان و کوچ گران است و هیچ پیوند و ربطی به قوم و لهجه **ی خاصی** ندارد ولی امروزه **به یک گروه** از اقوام نومادی (**یا مادها**) تعبیر شده است .

البته در همه **ی زبانهای جهان** غلط های **مصطلح یافت** میشود و بسیاری از **گویندگانِ آنها چیزی از آن نمیدانند** .

برای نمونه در **هند** ، هندوان یا هندی ها
(که برادران آریایی و هم نژادان ایرانیان هستند) کلمه ی
دیوانه را که از ایرانیان گرفته اند به همان معنی **دیوانه** و
مجنون بکار میبرند ولی میدانند که واژه ی دیوانه همان
پروردگارِ خودشان است که **دیوا** (یا **دیو** و **دیوان**) بوده است
بابا طاهر غریبان ما نیز از نام **صحرا** در **آفریقا** که ناحیه ی
بسیار بزرگ و خشک و کویری است استعاره گرفته است و
امروزه نیز نام صحرا را برای تعبیر بیابان بکار می بریم .

به صحرا بنگرُم ، صحرا ، ته وینُم

به دریا بنگرُم ، دریا ، ته وینُم

به هر جا بنگرُم کوه و در و دشت

نشان از قامتِ رعنا ته وینُم

ته (تو)

که البته منظور از صحرا ، بیابان است نه صحرا در آفریقا .

واژه ی آتَریات گان یا جای گاه آتش بانان که آذربایجان شده

است نیز گاهی وقتها به نادرست ، قوم یا لهجه و یا زبانِ

خاص و ویژه ای برداشت میشود .

همچنین واژه ی پارس که ناحیه ای است در خوزستانِ

امروزی ، معنی نادرست به خود گرفته است و به شکلِ غلطِ

مُصطلح ، بمعنی لهجه یا زبان یا قوم خاص بکار میرود .

پارسها و مادها و پیدایش پادشاهی هخامنشیان

آریاها همواره در سرتاسر فلات ایران بزرگ کوچ روی و رَمه گردانی و مهاجرت های بزرگ و گسترده ی بسیاری داشته اند و گاه از شمال به جنوب و گاهی از جنوب به شمال و یا از شرق به غرب کوچ میکردند .

اما آن آریاهایی که از شمال فلات ایران به غرب ایران کوچ کرده بودند بتدریج دولتهای مادی و یا به اصطلاح نادرست دولتهای پارسی را تشکیل دادند و پر گسترش آن کوشیدند .

آن دسته از آریاها که حدودا در پایان سده ی ۸ و آغاز

سده ی ۷ پیش از میلاد مسیح در ناحیه Parsumash

پارسوماش (یا خوزستان امروزی) در دامنه کوه های

بختیاری و شرق شهر شوشن (یا شوشتر یا سوزان)

کم کم به تأسیس تشکیلات و دولت پرداختند پارسها

یا پارسیان نامیده میشوند که تنها نام یک منطقه ی

جغرافیایی در جنوب ایران کهن بوده و هست و

ربطی به نژاد و فرهنگ و زبان خاصی ندارد .

مانند **آذریات گان** یا **آذربایجان** که از آتشکده های مهم ایرانیان بوده است و ربطی به قوم و نژاد و زبان و فرهنگ خاصی ندارد .

هخامنشیان نیز مانند **مادها** و **سکاها** - یا ساکسون ها یا انگلیسی ها - یا دیگر اقوام آنها **پارت ها** - یا **بلوچ ها** ، یا **تاجیک ها** و **آریانا ها** - **افغانستانی ها** ، با یک ریشه ی نژادی و زبانی و فرهنگی مشترک ، گروهی از **آریاییان** هستند .

در روم و یونان قدیم ، به عشیره ی هخامنش که از **منطقه ی پارسا** برآمده بودند و به دولت نیرومند و گسترده ی آنها **پرسیس** می گفتند .

در اینجا نیاز است نکته ی بسیار مهمی را بگوییم . **شوربختانه سیاست کشورهای استعمارگر ، تحریف واژه ی پارسا** یا **پارس** و تحریف تاریخ و سپس تلاش بر پاره سازی فلات ایران بزرگ بوده و هست .

کشورهای استعمارگر با دگرگون کردن معنی کلمه ی

پارسوماش (یا پارس) که یک ناحیه ی جغرافیایی است

و با دادن معنی جعلی به واژه ی پارس یا Persian به

عنوان یک نژاد و زبان و فرهنگ خاص و جدا از دیگر فلات

ایران ، و با بکارگیری نام این ناحیه و ایالت جنوبی و بسیار

مهم ایران (یعنی **پارسا یا پارس در خوزستان**) به جای نام

کشور ایران ، همچنان تلاش بر پاره سازی اقوام ایرانی

و آریایی داشته و دارند .

البته با اقدامات **رضا شاه بزرگ پهلوی** ، رسماً در جوامع

جهانی این تحریف تاریخی اصلاح گردید و نام بردن از نام

ایران با قدمت و پیشینه ی بیش از ۴۰۰۰ ساله ی واژه ی

ایران (بجای پارس یا پرشیای ۲۷۰۰ ساله الزامی شد .

به هر روی ، **نخستین بار در زمان سلطنت هوبان ایمننا -**

پادشاه عیلامی Huban Immena ۶۹۲ تا ۶۸۹ پیش از

مسیح - **نامی از پارسها به میان میاید** و سپس در دوران **سین**

خریب Seneherib پادشاه **آشور** به پارسها اشاره می شود

هخامنش ، بنیانگذار پادشاهی هخامنشی ، ابتدا تحت نفوذ

مادها و ایلامی ها دولتی را بوجود آورد ، سپس خود را

از زیر نفوذ عیلامیها خارج ساخت و منطقه ی

آنشان Anshan و پارسا Parsa را

به قلمرو خود افزود .

پس از او کشورش بین دو پسر او Arya Ramaes

آریا رامنس ۶۴۰ - ۵۹۰ پیش از میلاد و **کوروش یکم**

۶۰۰ - ۶۴۰ ق . م تقسیم شد .

از آریا رامنس ، سینی طلایی باقی مانده که از ۷ قرن

پیش از مسیح است و در آن آمده :

این خدای بزرگ **اورمزد** است که این **کشور** و **پادشاهی** را به

من عطا فرموده است .

از **آرشام** یا **آرسامش** Arsamesh پسر آریامنس نیز

سینی طلایی دیگری بدست آمده که به همین متن و مضمون

کنده کاری شده است .

اروپا و رنسانس

Renaissance

اروپا در قرون وسطی گرفتار آنچنان نادانی و خرافات مذهبی و وحشتناکی بود که جامعه ی غرب را به کلی از حرکت باز داشته بود و اروپاییان ناچار به دگرگونی فرهنگی بودند .
و اندیشه ی دگرگونی فرهنگی و رنسانس برای اروپاییان به معنی بازگشت به فرهنگ و نظام فکری یونانیان بود و تولد دوباره ی تمدن یونان منظورشان بود .

اما سده ها و قرن‌ها پیش از زاده شدن رنسانس تمدن یونانی در اروپا ، **بدست ایرانیان در جامعه ی عربی** ، رنسانسی (به نام اسلام) زاییده شده بود و ایرانیان تلاش بسیار سخت و دشواری برای تاثیرگذاری و تکامل در این نوزاد رنسانسی مهاجم (یا اعراب تازه مسلمان و مکتب اسلام) داشتند .
به هرروی ، سرانجام پای این رنسانس عربی و مهاجم (به نام تمدن اسلامی !) به اروپا رسید .

توفیق اجباری با نفوذ تمدن ایران زیر سلطه ی اسلام به نام
تمدن اسلامی ! با جنگهای چلیپی (یا صلیبی) به جاگیرشدن
مسلمانان در اسپانیا بدست **صلاح الدین ایوبی کردستانی** از
تیار کردهای **راوندی** انجامید ، و مقدماتِ رفرماسیون و
پس از آن رنسانس در اروپا را آماده کرد .

به هر حال میبینیم که ملتهای پیر و فرسوده ی شرق ، مذهب
را رشد دادند و محکوم به استحمار و استثمار یا خزیت و
بردگی شدند و با وجودیکه خودشان بنیانگذاران تمدن و
فرهنگ بسیار غنی در جهان بوده اند ولی نتوانستند فرهنگ
خود را از کژ روی و انحراف نجات دهند و این وظیفه و
تحول و پیشرفت را به اروپایی های تازه نفس ولی خسته و
بیزار از مذهب ، دادند .

و البته هنوز هم **اتحاد و ویرانگر و انسان ستیز مذهبها** و
حکومتها ، مشکل اروپا و کلا همه ی بشریت است .

شرقی ها شعر میگویند و می سُرایند ، اما غربیها

می اندیشند و می سازند .

بسیاری از دولتمردان و سیاست بازانِ استعمارگرِ غربی

بویژه در انگلستان همیشه مایل هستند

به شرقی ها این چنین بفهمانند که :

دنیای مادی که پوچ و بی ارزش است ! برای غربیها و

مناسبِ آنهاست .

و دنیای با ارزش معنویات و ابدیت و ماورالطبیعه و

عالم غیب هم برای شرقی ها ست .

و در راستای این سیاست ، از موش پرستی و گاو پرستی

گرفته تا دَکَرپرستی یا آلت مردانه پرستی و ...

را تشویق و ترویج میکنند .

البته بنام احترام به عقاید و فرهنگِ دیگران !!!

اما اندیشمندان و خوش سوادانِ بسیاری هم در غرب با این

کارکرد مخالفند و روشنگری کرده و میکنند .



نگاهی به زبانِ سَرِه (و نابِ) ایرانی (یا همان آریایی)

درباره ی سرچشمه ی زبانِ ایرانی

(که به نادرست زبانِ فارسی گفته میشود)

دانشمند فقید ابراهیم پورداود می گوید :

گرچه بخاطر سیلِ خونی که اعرابِ مسلمان شده و ترکان
(یا همان مغولان) در فلات ایران بزرگ جاری کردند از همه
ی یشتها خیری نداریم اما به هرروی خرسندیم که بسیاری
از سندها و آثارِ جلال و بزرگیِ نیاکان و پیشینیان ما به
دستمان رسیده است .

زبانِ ایرانیِ امروزی ، از پهلوی ، و زبانِ پهلوی

از فُرسِ هخامنشیان - که کمتر از یک هزار واژه ی آن بجا

مانده است - می باشد .

پس از آن ، اوستا دارای ۸۳ هزار واژه است .

به ویژه زبانِ پهلوی که زبانِ امروزی از آن شاخه و برگ

گرفته است .

از **زند پهلوی** (یعنی تفسیر پهلوی) که پیش از اسلام

(در زمان ساسانیان) نوشته شده امروزه بیش از

۱۴۰ هزار واژه بجا مانده است .

کتاب **دینکرد** از جلد سوم تا جلد نهم که سال ۴۱۱ هجری در

بغداد یافت شد نیز دارای ۱۶۹ هزار واژه است .

(ترجمه ی انگلیسی آن Sacred Books of the East)

به هر روی ، زبان **زبان ایرانی** (و به نادرست زبان فارسی)

بجز در مورد علوم نو نیازی به واژه سازی ندارد زیرا منابع

سرشاری دارد که عبارتند از :

۱ - واژگانی که در متون ایرانی امروزی بجا مانده اند .

۲ - شمار و تعداد ۴۰ هزار واژه ی پهلوی .

۳ - گویش ها و لهجه های ایرانی .

۴ - واژگان اوستایی و دیگر زبانهای باستانی ایرانی .

همچنین ، کتابهای معتبری به زبان پهلوی در دست است که

به استثناء چند جلد همگی درباره ی دین زرتشتی است

و دارای ۴۴۶ هزار واژه هستند .

البته کتابهای پهلوی که مذهبی نیستند تنها دارای ۴۱ هزار
واژه هستند .

میتوان کتاب **یادداشت های گائها** از استاد **ابراهیم پورداود**
را واژه نامه ی ایرانِ کهن (یا فقه اللغتِ) ایران کهن نامید .

پاره ای از واژه های اوستایی

از کتابِ پشت های استاد پورداود گرفته شده است .

اَسَنُ یا اشن یا همان آس = سنگ .

اَسْمَنُ = آسمان .

در نزد پیشینیان مان ، آسمان به سانِ سنگِ آسیاب پنداشته
میشد . و سپس در زبان هخامنشیان و پس از آن در پهلوی
اَسْمَن و آسمان بجا مانده است .

اَ = از اداتِ منفی است (بی ، بدون ، نا)

اَ مُرَدَاد = نامیر ، بی مرگ .

اَثْرَوَن = آثرپان ، آذرپان ، آذربان .

اَزَى دَهاك = اژدها ، ضحاک .

اُورُونْت = چالاک ، تند .

اَپِم نَپات = یکی از فرشتگان آب (آب)

اَپایپ = آبی ، جانوری که در آب زندگی میکند .

اَنسَم = هیزم .

اَنش = خیش ، گاو آهن .

اَنشَم = خشم ، دیو خشم و غضب .

أَبُو يَانِغَهْن = كُشْتِي يَا كَسْتِيك ، كَمْرَبِنْد ، هَمِيَان .

أَهِيَّتْ = پَلِيد ، چَرَكِين ، نَپَاك .

إِرْحُشْ = آرَش كَمَان كِير .

أُورُونْ = رَوَان ، رُوح .

أُورُورَا = اُورُور ، رُسْتَنِي ، كِيَاه .

اِيْت = آن (اِشَارَه بَه دُور)

بِرِجِيَه = بَرَنج ، حَبُوبَات .

بَسْتْ وَئِيرِي = نَسْتُور

بَنُورِ چَشْمَنَ = دَه هَزَارِ چَشْمِ دَارِنْدَه

بَنُورِ سَپَسَنَ = دَه هَزَارِ پَاسِبَانِ دَارِنْدَه

بِرَاتِر = بَرَادِر

بُومِيْ = بُوم ، مَمْلَكَت .

بُورِيْ = بَابِلْ ، يَا بَابِيْرُوش .

بُورِيْ = بَبِر .

بُو ، بُوئِنَ = بُوْدِن .

پِرُودَرُشْ = خُرُوس .

پِرْنُو ماونگه = پُر ماه ، بدر .

پیشیننگه = دریاچه ای در کابلستان .

پَنیتَار = پَنیاره .

پَنیریکا = پری .

پَوُ اُروچیستا = پورچیستا کوچکترین دختر زرتشت .

پَنونیریه این = پروین .

تَقْنُو = تب .

تَنَر = قلّه ی کوه هرا (کوه هرَبز یا البرز)

تَکَنِش = کیش

تَوِیشی = توش ، توان ، تاب .

تِیگری = تیر .

تِیگر = سرتیز .

تیشتریه = ستاره ی تیشتر و فرشته ی باران .

تُوس = شهر توس (طوس)

تَنُوخَم = تخم .

تَرَاتنُون = فریدون .

جَهَى = زن بدکاره .

چَتْرُو گَنُوَشَ = چهار گوشه .

چَكُوَشَنَ = چکش .

چیستا = دانش و علم ، فرشته ی دانش .

چیستی = دانش و علم ، فرشته ای است .

حَشَنَر = شهر ، پادشاهی .

حَرَ = خَر .

حَرَتُو = خرد .

حَشِنَتَ = شید ، نور .

خوا ذَاتَ = خود آفریده ، خودکام ، خدا .

خوانیریزم = خوارزم .

داتَ = قانون ، داد ، و اسم فرشته ای است .

دَحَمَ = دخمه ، دگ یا داغ کردن ، جای سوزاندن و داغ کردن.

دروَ = درست ، تندرستی ، عافیت .

رِنُونَتَ = رایو مند ، دارنده ی فروغ و شکوه ، و نام شهری
در نیشابور (ریوند)

زَرِنُو شَنَر = زرتشت .

زَرْتُو شَتْرَوْتِمَ = عنوانِ مغانِ بزرگ بوده است و همچنین نام
فرشته ی محافظِ مرکزِ حکومتِ روحانی بزرگ ، زرتوشتروتم
می باشد (با زرتشت سپیتامه اشتباه نشود)

زَمَ = زمین .

زامیاد = فرشته ی زمین .

زنتوم = فرشته ی محافظ ناحیه .

زَنیری = زرین .

زَنیری پاشنِمَ = زرین پاشنه .

زَنئیری وئیری = زریر .

سپنئودات = اسفندیار .

سپیتیورَ = گُشنده ی جمشید .

ستو رَنوَجَنَ = صد روزنه ، صد پنجره .

ستار کِرمَاوُ = ستاره کرم واره ، ستاره ی دنباله دار .

سَرُو = شنیدن .

سَرَنوشَ = سروش ، و اطاعت نیز معنی میدهد .

سَرَوُ = سر و شاخ .

سَرورَ = شاخدار .

سَرِيرَ = زیبا و خوش گِل .

سَوَ = سود ، نفع - سَوَا در گاتها .

سَيَاوَرُشَنَ = سیاوخش ، سیاوش .

سَنِيرِيمَ = خاور زمین سرزمین سلم (سرم) مملکت روم و اروپا .

سَنِنَ = سیمرغ .

فَرَّ = فرا ، فرا رسیدن ، پیش ، مقدم .

فَرَاثَتَ = فرشته ، فرستاده ، پیک .

فَرَادَتَ گَنَثَ = گیتی افزا .

فَرَوْرانَ = فرورانه نمازی است در اعتراف به دین زرتشتی .

فَرَزْدَانَوَ = دریاچه ای است در سیستان .

فَرَوَشِي = فَرَوَهَر ، فروهر . فَرَوَرْد .

فَشَنَوْنِي = چاق ، فربه .

كُنُو = خَر .

كَرَتَ = کارد خنجر .

كَرَشَ وَرَ = کشور .

كَرَشِيپَتَرَ = چرخ یا چرَق (نام پرنده ای است)

کَن = کندن .

کَنُورَوَ = کچل .

کَنُوفَ = کوه ، کوهه .

کَهْرُکْتاس = خروش .

گَاوُ = گاو .

گَنوش = گاو .

گَنِسُوَ = گیس دار .

گَنِسَ = گیس ، گیسو .

مَرَدَن = مردن .

مَاونگَه = ماه .

مَنِشَ = میش .

مَنِشِی = میش ماده .

مَنوش چِبِئَر = منوچهر .

مَنِئَن = میهن ، خان و مان .

مَنِئِنِیا = میهن ، سرا ، خانه .

مَنِئَمَن = میهمان .

- مَهْرُكَ = مرگ .
- مَوَاوِرُؤُ = شهر مرو .
- نَرَوَ = نر ، دلیر .
- وات = باد ، فرشته ی باد .
- وَإِكْرِتَ = کابل .
- وَرَ = سینہ .
- وَرَاذَ = گراز .
- وُهَو = خوب .
- وَهْرُكَ = گرگ .
- وَيْشَ = زهر .
- هَائِرَ = هزار گام .
- هَآوَنَى = هاون گاه ، بامداد ، طرف صبح .
- هَيْتَ = هفت .
- هِنُوسِرَوْنِگَهَهْ = خسرو .
- هَيْتَوُ كِرِشَ وَرَ = هفت کشور .
- هَيْتَوُ اِیْرِنِگَ = هفت رنگ .

هَرَبِيَّتِي = كوه هرا ، هَرُبُرُز ، البرز .

هَرَاو = هرات .

هَرَنگَرَو سَنُون = هزار ستون .

هَم = تابستان .

هُوَمَايا = هومَيَا ، همایون ، فرخنده .

هُمَای = نام دختر کی گشتاسب .

يَاتو = جادو .

يُون = جوان .

يَنَم = يَم ، جَم .

يَم = توامان ، همزمان .

يَو = جو ، گندم .

يَز = فديه آوردن و قربانی کردن .

يَزَت = ايزد .

يَان ، يان = نيکی

يَار = سال . واژه ی سال در آلمانی و انگلیسی از همین است
Jahr – Year

Name - Naman

نامن = نام

بر همه ی گسترش دهندگانِ راستی پرستی درود می فرستیم

و یاد و سپاس بسیار داریم از استاد **ابراهیم پورداود** و

پروفسور **عباس شوشتری** و دکتر **علی اکبر جعفری**

که با رنج فراوان و عاشقانه گاتها را به زبان ایرانی

نوشته و به ما رسانیده اند .

چهار فصل این نَسک یا کتاب (فصل ۱ - ۲ - ۳ - ۴) بنابر

پژوهشها و آثار اندیشمندِ گرانمایه

جلال الدین آشتیانی

به ویژه کتاب **زرتشت مزدیسنا و حکومت**

و کتاب **مدیریت نه حکومت** ، می باشد .

و اندک پاره ای از کتاب **گاتاها ۱** و کتاب **گاتاها ۲** و کتاب

یشتها ۱ و کتاب **یشتها ۲** و کتاب **ویسپرد** از دانشمند

فقید ابراهیم پورداود نیز گنجانده شده است .

منابع فصل یک و سه و چهار

منابع ترجمه شده به زبان ایرانی که استاد آشتیانی آنها را
بکار برده است :

گاتها - سرودهای زرتشت (آذر گشسب)

عصر اوستا ، ترجمه رضی (اشپیگل - گیگر ...)

ایرانی در نخستین قرون اسلامی (اشپولر)

سیر تمدن و تربیت در ایران باستان (ا . بیژن)

اسلام در ایران ، ترجمه کریم کشاورز (پطروفشسکی)

تاریخ تمدن ، ترجمه کریم کشاورز (پیکولوسکایا)

گاتها (پورداود) . میتوان این کتاب پورداود را واژه نامه ی
دینی ایران کهن نامید .

یشتها ، یشت ها (پورداود)

ویسپرد (پورداود)

یسنا (پورداود)

سرودهای زرتشت (پورداود - دینشاه ایرانی)

زرتشت و جهان غرب (دوشن گیمن)

تفسیر اوستا و ترجمه گاتها (دارمستر)

فلسفه ی ایران باستان (دینشاه ایرانی)

اخلاق ایران باستان (دینشاه ایرانی)

تاریخ اجتماعی ایران (راوندی)

آیین مهر (رضی هاشم)

زروان در قلمرو دین و اساطیر (رضی هاشم)

تاریخ ایران ، ترجمه فخر داعی گیلانی (سایکس)

تاریخ ادیان بزرگ (فیلیسین شاله)

گاتها (پروفیسور شوشتری)

تمدن قدیم ، ترجمه نصرالله فلسفی (فوستل دوکولانژ)

تاریخ ایران ، ترجمه خواجه نوریان (کنت دوگوبینو)

زرتشت و همراهان او ، ترجمه و تنظیم رشید شهردان
(کاوسی هدی واله - شهریار جی باروچه - جی نث پتی)

سیر مهاجرت هند و آریاییان ، ترجمه مسعود رجب نیا
(گیمپرا)

ترکیب نژادی بنیانگذاران دره سند ، ترجمه مسعود رجب نیا
(کومار)

تاریخچه ی تحقیقات در مسئله هند و اروپایی ، ترجمه مسعود
رجب نیا (مالوری)

منابع خارجی (که بیشتر آنها ترجمه نشده) و استاد جلال
الدین آشتیانی از آنها بهره برده است .

از برخی پژوهشگران و اندیشمندی که در پایین نام آورده
شده اند ، در متن نمونه نیاورده ایم ، بدلیل اینکه
تکرار گفته ها نشود و متن کوتاه تر باشد .

- # Altheim Fr..... Zarathustra
und Alexander
- # Bartholomae Chr..... Die Gathas des
Awesta
- # Bartholomae Chr..... Zarathustra
Leben und Lehre
- # Bahadur R..... Indian and Foreign
Chronology
- # Baumgartel E..... The Culturs of
Prehist Egypt
- # Bensten H..... Greichen und Perser
- # Bengsten..... Einfuhrung in die
alte Geschichte
- # Bernhardt V..... Zoroasters Leben
und Wirken
- # Bocklen E.....Die Verwandtschaft des Jud
und Christ. mit der
- # Pers..... Eschatologie
- # Boyce M.....A History of Zoroastrianism
- # Bradke..... Dyaus Asura, Ahura und die
Asuras
- # Brown B..... Wisdom of the Hindus
- # Carter G. W. Zoroastrianism and Iranism

- # Cornelia M..... The Gathas of Zarathustra
- # Cassel D. P..... Zoroaster Sein Name und Seine Zeit
- # Clemen C..... Die griech. und lat. Nachrichten über die pers. Religion
- # Christensen A.....Die Iraner
- # Cumont Fr..... Mysterien des Mithras
- # Dhalla D. M..... Zoroastrian Civilization
- # Dhalla D. M..... Zoroaster Theology
- # Dawson M. M..... The Ethical Relig of Zoroaster
- # Frye R..... Heritage of Persia
- # Fueck J. W..... Religionen des Orients
- # Geiger W..... Civilization of the East Iranians
- # Gelender K. F..... Der Rig –Veda
- # Gelender K. F..... Avesta
- # Gelender K. F... Die Zoroastrische Religion
- # Gelender K. F..... Grundriss der Iran Philosophie
- # Grishman..... Iran
- # Gibbon E..... Decline and Fall of the Rom Empire
- # Guiltemin D..... The Western Respons to Zoroaser
- # Glasenapp H..... Die fünf Religionen
- # Grimal P..... Mythen der Völker
- # Gal Freirh V..... Basileia
- # Haug M..... The book of Arda Wiraf

- # Hartman Sv. S..... The Religion of Zoroaster
- # Hays H..... In the beginnings
- # Hertel J..... Die Zeit Zoroaster
- # Hertel J..... Die Iranische Religion
- # Hertel J..... Metrik des Awesta und Rgvedas
- # Hertel J..... Die arische Feuerlhre
- # Hertel J..... Beitrage Zur Erklarung des Awestas und des Vedas
- # Hertel J..... Achameniden und Kayaniden
- # Hertel J..... Himmelstore im Veda und im Awesta
- # Henning H..... Die welt der Perser
- # Herbert J..... Denken und Lebensformen der östl.Welt
- # Hempel J..... Religionsgeschichte des alten Orients
- # Herzfeld E..... Zoroaster and his World
- # Horn P..... Übersetzungen aus dem Pahlevi Ven didat
- # Hubschmann..... Die Parsische Lehre vom Jenseits und Jüngsten Gericht
- # Huesing..... Das Mazdaismus
- # Humbach H..... Die Gathas des Zarathustra
- # Humbach H..... Die Kanischka Inschriften
- # Hornefer Aug..... Herodot Histories

- # Hinz W..... Zarathustra
- # Henning W..... Politician or Witch
Doctor ?
- # Ihabvala S. H..... Zoroastrianism
- # Jackson A. V.....Die Iran Religion
- # Jackson A. V..... Zoroaster Studies
- # Jackson W..... The ancient
Persian Conception of Salvation according to
Avesta
- # Justi F..... Die älteste Iran Religion
- # Justi F..... Bundehesch
- # Justi F..... Geschichte Irans von
den ältesten Zeiten
- # Kashyap R. R..... The Vedic origin of
Zoroastrianism
- # Koenig F. W..... Die Persika des
ktesias von Knidos
- # Koenig F. W..... Relif und Inschr.des
königs Dareios 1
- # Kuhn K. G..... Konkordanz des
Qumaran Texten
- # Low N. N..... Age of Rgveda
- # Lenz W..... Yazna 28
- # Laing S..... A modern Zoroastrian
- # Lommel H..... Die Religion Zoroasters
- # Loechli G. B..... Mithraism in Ostia
- # Messina G..... Der Ursprung
der Magier
- # Mills L..... Five Gathas
- # Mills L..... The Zend Avesta
- # Mills L..... Our own
religion in ancient Persia

- # Marquart J..... Untersuch.zur Geschichte von Eran
- # Mayerhofer M..... Die Arier im vorderen Orient
- # Mayerhofer M..... Die Indo-Arier im alten Vorderasien
- # Meillet A..... Gathas
- # Mensching G..... Leben und Legende der Religionsstifter
- # Meyer Ed..... Geschichte des Altertums
- # Mayer Rud..... Eine Untersuch. über Beziehungen zw. Parsismus und Judentum
- # Monna M. C.....The Gathas of Zarathustra
- # Moulton J. A..... Early Zoroastrianism
- # Mankad D. R..... Date of Rgveda
- # Mueller M..... History of ancient Sanskrit
- # Noeldk Aufsätze zur pers. Geschichte
- # Nyberg H. S..... Religion des alten Irans
- # Oldenburg H..... Die religion der Vedas
- # Olmstead A. T..... History of Persian
- # Pochhammer W..... Indiens Weg zur Nation
- # Rawlinson The Seventh Great Orient Monarchy

- # Prashek V..... Geschichte der Mäder und Perser
- # Reitzenstein..... Iranische Erlösungsmysterien
- # Reuchert H..... Avestisches Elementarbuch
- # Saxl Fr..... Mithras typengesch.Untersuchung
- # Samara D. S..... Hinduism through ages
- # Schaeder H. H..... Der Mensch in Orient und Okzident
- # Schaeder H. H..... Die Kulturen des Orients
- # Schaeder H. H..... Gott und Mensch in Verkündigung
- # Schaeder H. H..... Zarathustra
- # Schaeder H. H..... Zarathustra Botschft von der rechten Ordnung
- # Schftolowitz J..... Die altperische Religion und das Ju dentum
- # Schlerath Zarathustra
- # Schlerath Das königtum im Rig-und Atharaveda
- # Schmeja Ha..... Iran und Griech in dem Mithrasmyster
- # Schmitt E. Reinert..... Zarathustra
- # Schwertheim Elm.....Mithras.Seine Denimäler und sein Kult
- # Schuelitze Alf..... Mithras Mysterien
- # Smith V. A..... The Oxford History of India

- # Spiegel Fr..... Avesta und Schahname
- # Spiegel Fr..... The Avesta, the Relig.
Books of the Parsees
- # Spiegel Fr..... Eranische
Altertumskunde
- # Smith M. W..... Studies in the
Syntax of the Gathas
- # Stave E..... Über den
Einfluss des Parsismus auf den Judentum
- # Tara porewala I. J..... The Religion
of Zarathustra
- # Vercoutter J..... Die Alttoreintalischen
Reiche
- # Vermaseren J..... Mithras
- # Vermaseren J..... Die Mithradienst
in Rom
- # Wesendonk O. G..... Das
Weltbild der Iraner
- # Westergard N. L..... Zendavesta
or the Relig.Books of Zoroaster
- # West E. W..... Zarathustra Doctrine
- # West E. W.....Pahlaviliteratur
- # Wackernagel J..... Das erste kapitel
der Gatha
- # Whitney W. D..... Oriental Linguist.Study
- # Whitney W. D..... Zoroaster
the Great Persian
- # Will Durant..... Oriental Heritage
- # Wilson J..... The Parsi Religion
- # Weichert..... Zarathustra Kommentar
- # Wieser Seb..... Zarathustras
neue Avestalider

- # Wikander Der arische Männerbund
- # Widengren G..... Die Religion Irans
- # Widengren G..... Iranische Geisteswelt
- # Widengren G.....Hochgottglaube
im alten Iran
- # Windischmann Bundehesch
- # Wolff Fr..... Avesta
- # Wolff Fr..... Avesta die heiligen
Bücher der Parsen
- # Zaehner R. C..... The Dawn and
Twilight of Zaroastr
- # Zoelzer Fr..... Leben und Lehre
Zoroaster

فصل پنج

نخس ایرانیان در پیدایش اسلام

در تاثیر گذاری ایرانیان بر مردمان دیگر ، نخس (یا نقش)
حیاتی و اساسی **روزبهان** (یا همان **سلمان فارسی**) علنی و
با افتخار توسط پیامبر اسلام بیان شده است و به آن
خواهیم پرداخت .

اما انقلاب و دستاورد جهانی بدست پیامبر اسلام و **فقط برای**
اعراب ، جای نگرش و تحسین شایسته تر دارد و آن همه
هوش و سیاست و اندوخته ی درونی و هم نوع دوستی
پیامبر ، نباید زیر سایه ی تخیلات و چرندیاتی همچون شق
القمر (نیم کردن ماه با اشاره ی انگشت) و یا تفسیرهای
ناپاک مثل امر کردن زنان به حجاب و غیره قرار بگیرد .
(به روشنی و فقط یکبار و به سفارش عمر به پیامبر در
سوره الاحزاب ایه ۵۹ فقط به زنان و دختران و
کنیزان پیامبر ، حجاب امر شده است)

و حتا برخی از این قوانین شرعی مانند **محدود کردن مردان**
عرب به داشتن چهار زن ، و **یا منع قربانی کردن دختران و**
حتی دادن اندکی سهم و ارث به آنها را باید قدر دانست و
ستایش کرد .

برای نمونه آمده است که پیش از به قدرت رسیدن پیامبر
اسلام **برخی اعراب با محارم خود نیز مانند دختر و خواهر**
و مادر و عمه و خاله و غیره همبستر می شدند .
(سوره النساء آیه ۲۲)

و یا مردان ، همسران خود را با همسران دیگر مردها عوض
بدل میکردند .
(سوره ی احزاب - آیه ی ۵۲)

پیامبر اسلام برای دور کردن این کژروی ها از بسیاری
اعراب ، هم سو و متناسب با فرهنگ اعراب ، مجوز
ازدواج با چهار زن را به تازه مسلمان شده ها میدهد
و آن خوی بد و ناشایست را ممنوع میکند .
همچنین ، برخی اعراب فرزندان خود (حتا نوجوانان پسر یا
دختر) را قربانی میکردند .

به ویژه نوزادان دختر را بسی بیشتر از پسران ، قربانی بت
ها میکردند اما تنها محمد امین توانست این رسم و سنت
وحشتناک را برچیند و حتا اندکی سهم و ارث برای
دختران عرب در نگر بگیرد .

بدون شک ، محمد امین ناجی نسل خود و پس از خود و آن
دختران و پسران عرب است که قربانی جهل و
خرافات میشدند .

و اگر معجزه ی وجود پیامبر نبود کسی نمیدانست چه زمان
منجی و امام زمانی برای اعراب ظهور میکرد .
به هرروی ، نباید این قوانین که ویژه و نیاز آن زمان و آن
مردمان عرب بوده است را با معیار جامعه ی امروزی سنجید
حتا در اوپا و آمریکا و بسیاری سرزمینهای دیگر نیز برخی
هنجارها و سنتها و عُرف دوران بدویت انسان ، تا به
امروز بجا مانده است که نیکو ست برچیده شوند .

خوب است بدانیم آنچه در قرآن پیامبر اسلام گفته شده ،

اشکارا برای آن قوم عرب و آن زمان بوده است

و

اسلام علاوه بر اینکه یک مکتب فکری و معنوی برای اعراب

بوده است ، یک دین کاملا سیاسی نیز میباشد .

اما هنوز روحانیون (که دین را دکان و منبع چپاول میکنند)

هستند که خرد و درک و شعور پیامبر را ندیده میگیرند و نمی

پذیرند که محمد آگاهانه (و به هر دلیل) نخواستہ است که

قرآن (یعنی کتاب خواندنی) این گونه و یا به هر گونه ی

دیگر تنظیم و گردآوری گردد .

شکی نیست و در تاریخ ثبت است که گردآوری کتاب پیامبر

اسلام سالها پس از مرگ او بوده و هرگز پیامبر در زمان

حیات خویش ، سعی به گردآوری سروده هایش نکرده است .

سی ۳۰ سال پس از هجرت و چهل و سه ۴۳ سال پس از

نخستین آیه ، کتاب اسلام گردآوری شد و با نگر (یا نظر)

خلفا ، قرآن نام گرفت .

در کتاب صحیح یا صحاح بخاری آمده است :

ابوبکر هنگام جنگِ یمانہ ، زید بن ثابت یکی از منشیانِ پیامبر

را فراخواند و عمر نیز حضور داشت ، ابوبکر گفت :

در جنگها ، کشتارِ کسانی که قرآن را حفظ هستند شدت یافته

و من ترس از آن دارم که این کشتار ادامه یابد و در نتیجه

قسمت زیادی از قرآن از بین برود . بنظر من ، تو به

گردآوری قرآن اقدام (و گفته های پیامبر را کتاب) کن .

اما زید به عمر میگوید که چگونه من کاری کنم که خود

پیامبر نمی خواسته انجام دهد ???

در کتاب (المصاحف) نیز آمده که : چون زید بن ثابت برای

گردآوری قرآن قانع نمیشود ، ابوبکر جویای کسی میشود که

آنها حفظ کرده بود و چون خبر دادند آن شخص در جنگِ

یمانہ کشته شده است ، عَمَر نگران و سپس راضی به

گردآوری قرآن میشود .

به هر روی ، محمد امین اقوام جامانده در بیابان شبه جزیره

ی عرب و خشونت درونی و پراکنده ی آنها را متحد کرد

و بر اقوام دیگر چیره ساخت و دگرگونی فرهنگی

بزرگی انجام داد .

آری ، برای اعراب (برای اعراب) محمد بن عبدالله بسیار

فراتر و بیشتر از يك پیامبر و پیام آور بوده است .

نیاکان پیامبر اسلام

حضرت محمد فرزند عبدالله ، فرزند عبدالمطلب ،

فرزند هاشم ، فرزند عبدالمناف ، فرزند قُصَی ،

فرزند کلاب می باشند .

از فرزندان اینها ، حضرت محمد از بنی هاشم ، و ابوسفیان

و معاویه و عثمان از بنی أمیه و همگی آنها فرزندان قُصَی

فرزند کلاب هستند و از قبیله ی قریش و از سرزمین

قُضاعه در یمن می باشند .

(البته در شمال شبه ی جزیره عربستان و در عین التمر و

الحیره نیز قُضاعه وجود دارد)

اما چگونه قُصَی فرزند کلاب (جدّ پنجم پیامبر) کلید دار

بتخانه ی کعبه ، و بزرگ قریشیان شد ؟

همانگونه که هم ابن هشام و هم طبری درباره ی جد پنجم

پیامبر اسلام (یعنی قُصی) نوشته اند :

نام قُصی ، زید بود .

از کودکی ، بی سرپرست بود و نزد مردی بنام ربیعہ و در سرزمین قضاعہ بزرگ شد و نام قُصی گرفت ، و توضیحات بیشتر که بیان شده است .

و اما در تاریخ الکبیر ص ۸۰۹ - ۸۱۰ نیز آمده است :

قُصی در نوجوانی برای حج به بتخانه ی کعبه در مکه میرود

.

در مکه با دختر شیخ خزاعی کلید دار کعبه ، بنام حبی

هم خوابه میشود و سپس ازدواج میکند و از او چهار فرزند

می آورد بنامهای :

• عبدالدار = بنده ی بتخانه ی کعبه

• عبدالمناف = بنده ی مناف ، بت زیبای قریش

• عبدالعزی = بنده ی بتِ عزی

• عبد القُصی = بنده ی خودش (قصی)

شیخ خزاعی که کلید دار کعبه بود در هنگام مرگ ، مقام کلید

داری کعبه را به دخترش حبیبی داد که زن قُصی بود ، و

شخصی بنام **ابو غُبشان** را بعنوان یاور دخترش در

گشودن و بستن درب کعبه برگزید و کلیدها را به او

سپرد و ابو غُبشان کلید دار شد و حبیبی نیز بطور

نمادین و سمبولیک ، متولی و سرپرست کعبه شد .

اما قُصی جدّ پنجم پیامبر اسلام ، همانگونه که طبری و ابن

هشام نیز نوشته اند اینچنین کلید دار و

سپس بزرگ قریش میشود :

در يك بزم و میهمانی ، قُصی ، ابو غُبشان را مست کرد و

کلیدهای کعبه را در اِزای يك مَشك شراب و يك عود

(یا همان بَرِيط) خریداری کرد .

از پسین آن شب خزاعیان را از مکه بیرون و قبیله ی

خودش را وارد مکه کرد و با تحولی عمیق در امور کعبه

منبع درآمد بزرگی برای خویش یافت و قبیله ی قریش را

زیر لوای خود متحد نمود و فرمانروای قریشیان شد .

در تاریخ الکبیر نیز (در همان برگ ۸۰۹ - ۸۱۰)

آمده است:

فُصی ، با مردانِ **قریش** و **بنی کنانه** سخن کرد و خواست که **خزاعه** و **بنی بکر** را از **مکه** بیرون کنند و هنگامی که آنها پذیرفتند ، پیمان بستند و **فُصی** نامه ای به برادرِ مادری خود نوشت و **کمک** خواست .

رزاح (برادرِ مادری **فُصی**) که در **دیارِ قُضاعه** و در **فاصله**

ی بسیاری از مکه زندگی میکرد پذیرفت و مردم خویش را

برای **کمک** فراخواند و آنها نیز پذیرفتند .

سپس **فُصی** عهده دار کارهای بتخانه ی **کعبه** شد و قوم

خویش (یعنی قریشیان) را از همه جا به مکه آورد و

فرمانروا و بزرگِ قریشیان شد .

البته امروزه هم میبینیم سلطه خواهی شیوخ و طوایفِ عرب

بر **مکه** و درآمدهای **هنگفتِ کعبه** وجود دارد .

پیدایش مکه

پیش از آنکه آموزگاری و تأثیر مستقیم روزبهان ایرانی (یا سلمان فارسی) بر پیامبر اسلام را بیان کنیم، چند خطی در پیدایش مکه و بتخانه ی کعبه می آوریم .

در کتابهای دینی آمده است :

ابراهیم و زنش سارا که بچه دار نمیشدند ، نذر و نیاز کردند .

ابراهیم ، کنیز سیاه رُخش (هاجر) را باردار میکند و

اسماعیل بدنیا می آید و تقریباً همزمان و اندکی بعد ، زنش

(سارا) نیز اسحاق را می زاید .

سارا از ابراهیم میخواهد بنا به سنت و نذری که کرده بودند ،

فرزند کنیزش (اسماعیل) را قربانی کند .

البته در کتاب عهد عتیق - شماره ۲۲ پیدایش - میگوید

اسحاق برای قربانی شدن و سوزاندن در آتش به قربانگاه

برده شده است .

به هر روی ، ابراهیم به سخن سارا سر می نهد و آن را

میپذیرد ، و التماس و ضجه های هاجر را ندیده میگیرد ولی

هنگام بریدنِ سرِ اسماعیل ، کارد نمیبرد .

سرانجام ابراهیم ، رسم قربانی کردن را انجام میدهد ولی

گوسپندی را به جای اسماعیل قربانی میکند .

به هر روی ، **ابراهیم هاجر و اسماعیل را به صحرا و بیابان**

(مکه ی کنونی) **می برد و رها میکند تا**

هر دوی آنها در بیابان جان دهند .

اما از بختِ نیکِ هاجر ، آبی پیدا می شود و در آن بیابانِ شبه

جزیره ، او زندگی و آبادی می آفریند و کم کم به رسمِ آن

روزگار کعبه (یا همان بت خانه) بنا میشود و عربها

(از فرزندان اسماعیل و هاجر) پدید می آیند ،

و یهودیان هم که فرزندان اسحاق و سارا هستند .

عَمَناک ، کینه ای را که **در این داستان بین دو هُوو** میبینیم و

پس از آن نیز جنگهای تاریخی بویژه قتل عامهای فراوان

یهودیان بدست پیامبر اسلام در غزواتِ پیامبر ، و جنایتهای

امروزِ دولت اسرائیلیان (و نه همه ی یهودیان) آدمی را به

فکر میبرد که :

چه مکتب و اندیشه ای است که این برادران یعنی اعراب و
یهودیان یا فرزندان اسماعیل و اسحاق را اینگونه به جانِ هم
انداخته است ؟؟؟

شاید پاسخ چنین باشد :

آنجا که عشق

غزل نیست

که حماسه بی ست ،

هر چیز را

صورتِ حال

باژگونه خواهد بود :

زندان

باغِ آزاده مردم است

و شکنجه و نازیانه و زنجیر

نه وَهنی به ساحتِ آدمی

که معیارِ ارزش های اوست .

کُشتار

تقدس و زُهد است و

مرگ زنده گی ست .

و آن که چوبه ی دار را بیالاید

با مرگی شایسته ی پاکان

به جاودانه گان پیوسته است .

آنجا که عشق

غزل نه

حماسه است

هر چیز را

صورتِ حال

باژگونه خواهد بود :

رسوایی

شهامت است و

سکوت و تحمل ناتوانی .

از شهری سخن می گویم که در آن ، شهر خدا بید !

دیری با من سخن به درستی گفتید ،

خود آیا به دو حرف ، تابِ تان هست ؟

تابِ تان هست ؟

احمد شاملو

بتخانه ی کعبه

نخستین کسی که بتها را در خانه ی کعبه نهاد ، **عمروبن**

لحی نام داشت و **الله** و **یا هُبَل** نخستین بتی بود

که او در کعبه جای داد .

او پس از آنکه سرور قوم خود شد به شهر **بلقا** رفت و

مردمی را دید که بتها را می پرستند .

بتی از آنها خواست و آنها **هُبَل** (یا همان **الله**) را دادند .

عمروبن **لحی** ، **هبل** ، را به مکه آورد و در کعبه جای داد .

البته عمروبن **لحی** مردم را به پرستش بت های **اساف** و

نانله که بشکل **زن** و **شوهر** بودند نیز دعوت میکرد .

(توضیح الملل صفحه ۳۷۵)

کعبه ، بتخانه ی بیشتر اعراب شبه جزیره بود و هر قوم بتی

درون یا برون کعبه برای پرستش داشت .

از میان بتهای بسیاری که درون و بیرون بتخانه ی کعبه

بودند چند نام می آوریم :

بت **لات** برای قبیله ی **ثقیف** بود که در **طائف** زندگی میکردند .

عزی ، بتِ قبیله ی قریش بود .

منات بت قبیله های اوس و خزرج و غسان بود .

هبل چون بزرگترین بت و برتر از دیگر بتها بود ، در اصلی

ترین جای کعبه قرار داشت و بنام الله نیز خوانده میشد .

پدر پیامبر اسلام ، نامش عبدالله یا همان عبد هبل بود

(یعنی بنده ی هبل) چون نذر شده بود که برای

هبل یا بنام (الله) قربانی اش کنند .

اعراب پیش از اسلام تنها حیوان قربانی نمیکردند ، بلکه گاهی

فرزندانِ خویش (هم دختر ، هم پسر) را قربانی میکردند .

(توضیح الملل صفحه ۳۸۶)

عبدالمطلب پدر عبدالله (پدر بزرگ حضرت محمد) نذر کرد

اگر ده ۱۰ پسر آورد ، یکی از آنان را **سَر ببرد** . چون ۱۰

پسر آورد میانشان **قرعه زد** و **بنام عبدالله** که نوجوان بود

افتاد و او را برای قربانی کردن به سوی **اساف** و **نانله**

(دو بتِ دیگرِ قریش) بُرد .

اما قریشیان از جای خود برخاستند و گفتند حیف است این

پسر و **نگذاشتند عبدالله قربانی شود** .

سپس ۱۰ شتر بجای قربانی شدنِ او دادند و عبدالله قربانی

نشد .

(تاریخ طبری صفحه ۷۹۶)

آموزگاری روزبهان یا سلمان فارسی و آموختن محمد امین .

نخستین بار که محمد بن عبدالله به همراه ابوطالب به شام

سفر کرد با بحیرا رئیس کلیسای شام آشنا شد .

گرچه بحیرا درباره ی محمد بن عبدالله از ابوطالب شنیده بود

ولی محمد در پی گفتگوها و پاسخ به پرسشهای بسیار بحیرا

، شدیداً مورد خوشایند بحیرا قرار گرفت و **همان هنگام بحیرا**

به محمد بن عبدالله نوید پیامبر شدن را میدهد .

بحیرا به ابوطالب میگوید که محمد را به دیار خود ببر و از

یهودیان بر او بیمناک باش که بخدا سوگند اگر آنچه من از

محمد میدانم یهودیان نیز بدانند او را آسیب میرسانند چون او

سرنوشتی بسیار بزرگ دارد . پس او را زودتر به خانه و

دیار خویش برسان .

پس از آن بحیرا به نمایندگان خود در شبه جزیره ی عربی

(در مکه و مدینه) دستور داد که **محمد را گرامی بدارند**

و او را آموزش دهند .

خوب است بدانیم در آن زمان رقابت سختی میان دو دین
یهودی و مسیحی بود و مسیحیان تلاش داشتند تا آنجا که
میتوانستند برتری خود را بر یهودیان نگه دارند .

پس از آن محمد به مکه بازگشت و مورد پشتیبانی **ورقه بن**
نوفل که نماینده ی مسیحیت در شبه جزیره ی عرب بود
قرار گرفت .

پس از آن محمد امین کاروان دارِ برادرزاده ی ورقه بن نوفل
که **خدیجه** نام داشت ، و نماینده ی **بحیرا** در شبه جزیره ی
عرب شد .

سپس بنا به پیشنهاد عموی خدیجه ، محمد امین ۲۵ ساله با
خدیجه ۴۰ ساله ازدواج کرد .

به هر روی محمد امین توانست فرصت بیشتری پیدا کند تا به
شام سفر کند و از نزدیک و بیشتر با **بحیرا رییس کلیسای**
مسیحی در شام تماس داشته باشد .

تاریخ طبری برگ ۸۳۰ - ۸۴۹

از جمله رهبران مسیحی که از پیامبر پشیبانی و برای او

تبلیغ میکرد نیز **عمرو بن نفیل** بوده است .

و اما **سلمان فارسی** که با نامهای بسیاری یاد شده است و ما

او را به یکی از نامهایش که **روزبهان** است نام میبریم ،

خردمند و دانشمندی بود که همه ادیان ایرانی

را بخوبی می شناخت .

او هنگامی که **زرتشتی و موبدی بزرگ بود** ، به تمامی آن

ادیان خدمت کرد ، اما **سپس نه تنها مزدکی و مانوی** ،

که از رهبران فکری **مزدکیان** نیز شد .

به هر روی ، پس از **کشتار همگانی مزدکیان** ، از ایران

گریخت و به کلیسا و مسیحیت پناه بُرد .

روزبهان با رییس کلیسای شام و نماینده اش ورقه بن نوفل

در شبه جزیره (در مکه و مدینه) رابطه و

دوستی خوبی داشت .

پس از رخدادهای بسیار و پس از مدتی روزبهان در شام و یا

عراق به تزویر یک عرب یهودی ، قربانی جنگی حساب شد

و در بازارهای برده فروشی خرید و فروش شد
و سر از مکه در آورد .

و البته روزبهان در مکه یکی از گرانترین و بهتر است
بگوییم گرانترین برده بود که کارش نه گل کشی یا شتربانی ،

بلکه تدریس و ترجمه و نگاشتن بود و سپس در همین
کلاسهای درسی اش با محمد امین آشنا شد .

او تاریخ و اوضاع سیاسی ایران و جهان را بخوبی میشناخت
و میدانست در پی کشتار بسیار در ایران ، اساس

قدرت شاه سست شده است .

او اعراب و قریشیان را نیز میدید که چگونه در جنگ و
رقابت کعبه داری و مثلا نشانادن بتهایشان در جای خوب کعبه
، یکدیگر را کشتار میکنند .

روزبهان که در اندیشه انتقام از پادشاهی ایران بود میدانست

که اگر در میان اعراب بیابانگرد و خشن و بی کتاب ، یک
جمع دانا و خردمند و سرمایه دار با پشتیبانی چند ریش سفید
پیام نوینی را شعار دهند ، حتمن پیروانی را بدست خواهند

آورد ، و چنین نیز شد .

روزبهران یا همان سلمان فارسی آنچنان محمد امین را آموزش داد و آنچنان سازماندهی کاملی را برای پیامبر اسلام و اعراب تازه مسلمان برپا کرد که محمد امین را بر آن اندیشه واداشت

که پس از بقدرت رسیدن بگوید :

پیروزی و فتح بر ایرانیان ، پیروزی اسلام در جهان است .

البته باور ما نیز چنین است که با نابودی اسلام در ایران ،

اسلام از جهان رخت میبندد و به حجاز و زادگاهش باز

خواهد گشت .

به هر روی ، درباره ی درس آموختن محمد امین و سپس

شاعری او ، همه علمای هر سه دین ابراهیمی معترفند و در

تاریخ اسلام نیز آمده است که پیامبر اسلام در پی شب زنده

داریهای بسیار در غار حرا ، به عرفان و سپس

شاعری رسیده است .

هرگز آنگونه نیست که برخی ملایان میگویند پیامبر اسلام

یک شبه شاعر شده است !

بخوبی آشکار است و میدانیم که محمد امین شبهای بسیار
تنهای تنها به کوه میرفته و سپیده دم باز میگشته است و در
یکی از همین بازگشتهایش از غار حرا تب میکند و بستری
میشود ، و پس از آنکه از جای برمیخیزد **نخستین سروده**
و **آیه اش** را میگوید که این است :

یا ایها المدثر ، قم فأنذر .

ای کسیکه در لباس پیچیده شده ای ، برخیز و اندرز و پند بده

در کتاب **تاریخ طبری** برگ ۸۴۹ نیز آمده است که :

خدیجه به محمد میگوید کجا بودی که فرستادگان خویش را به

جسجوی تو فرستادم و سوی مکه آمدند و بازگشتند ؟

محمد امین پاسخ میدهد که یا شاعر و یا مجنون شدم من !

و سپس برای خدیجه ی ۵۵ ساله سوره ی یا ایهاالمدثر را

میخواند و خدیجه بسیار شگفت زده میشود و دست همسرش

را میگیرد و به نزد عموی خدیجه میروند و **ورقه بن نوفل**

نیز پیامبری محمد امین را **تایید میکند** و خدیجه ی مسیحی

نخستین کسی است که مسلمان و همچنین یکی از ستونهای

بنای اسلام میشود .

بایستی گفته شود **نخش خدیجه یاور پیامبر** ، بسیار و بیش از

آن است که بیان و تحسین شده است .

البته این نتیجه ی فرهنگ مرد سالاری در آن جامعه است ،

بر خلاف فرهنگ ایران که زن سالاری را تجربه کرده است .

به هر روی ، محمد امین اسلام آورد

(یعنی در برابر خدای تازه به آن رسیده ، تسلیم شد)

و به مانند ابراهیم و موسی خود را بنده و برده ی خدا نامید .

بر خلاف زرتشت که خود را دوست خدا و خلیل الله

نامیده است .

سپس پیامبر اسلام حرکت انقلابی اش را آغاز کرد و از همه

دعوت کرد که آنان نیز در برابر خدای تازه یافته اش تسلیم

و مسلمان شوند .

اما برای این حرکت انقلابی و نخس پیامبر شدن **محمد امین** بایستی دانسته شود که او **از همه نظر شایسته ی مردم عرب و شبه جزیره عربی بود .**

از نظر قبیله ای ، از قریش بود و پیامبر ، آنها را برترین قوم تازیان میدانست که حتا در قرآن نیز علاقه اش به قبیله ی **قریش (یا بنی اسماعیل)** را بیان کرده است . همچنین اداره ی کعبه در **دستان قریش** بود . از نظر خانوادگی ، نیاکانش همگی از پرده داران و کلید داران **بتخانه ی کعبه** بودند .

از نظر مالی ، پس از ازدواج با خدیجه ی بسیار ثروتمند ، یکی از بزرگترین ثروتمندان دوران خودش شد . از نظر هوش و سیاست ، نسبت به همه ی قبیله اش جوانتر و انقلابی تر می اندیشد .

از نظر شخصیت و تیپ ، جوانی است نیکو و امین و خوش اندام و خوش سخن و مردم دار .

اما مهمترین ویژگی و شاخصه ی پیامبر اسلام ، هوش و دانش و آموخته هایی است که باعث میشود محمد امین بتواند از همه ی آن امتیازات و شانس خویش بهره گیرد .

پیامبر ، آموخته ها و سخنان الهی اش را از جبرائیل میداند و بارها آنرا در قرآن بیان کرده است ، و جبرائیل پیامبر کسی نیست جز روزبهان یا همان سلمان فارسی ، و به همین دلیل است سروده ها یا سوره های پیامبر اسلام

به سبک ایرانی آغاز میشود .

بر خلاف سخن ملاها که میگویند کار پیامبر اسلام شاعری نبوده است میبینیم که خود پیامبر در نخستین سروده اش

میگوید که یا شاعر و یا مجنون شده او .

و البته مسلم است که مجنون نشده بود .

در زمان پیامبر اسلام که هنگامه ی شکوفایی ادبی و شاعری عرب بوده ، باور اعراب چنان بود که هر شاعری یک شیطان دارد که آن شیطان به او شعر میگوید .

اما پیامبر اسلام ، آورنده ی سرودهایش را **جبرائیل** نامید که
واژه ای است عبری بمعنی **پیامبر** و فرستاده ی خدا !!!
البته این پرسش مهم پیش میاید که چگونه است خدایی برای
فرستاده و **پیامبرش** ، فرستاده و **پیامبری** دیگر **میفرستد** !؟

به هر روی ، بی گمان شالوده و بنیان سروده های پیامبر
اسلام به سبک ایرانی و در نتیجه ی آموزش روزبهران یا
سلمان پارسی است .

درین باره به خود قرآن استناد میکنیم که در سوره **النحل**

آیه ی ۱۰۳ میگوید :

و لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّأَسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ
أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا السَّانُ عَرَبِيٌّ مَّبِينٌ .

و ما به درستی میدانیم که میگویند آنکس که مطالب قرآن را

به پیامبر می آموزد و پیامبر را آموزش میدهد بشری است

فارسی و عجم غیر فصیح که این قرآن را به زبان عربی

فصیح درآورده است .

(**عجم یعنی آلِ جَم - جمشید**)

در آن دوران ، افراد درستکار رسم داشتند که سالی یکماه در غار حرا بست بنشینند .

بنابر رسم قریش ، محمد امین نیز سالی یکماه در غار حرا بست می نشست و در همین هنگامه های یکماه در سال ، سرودن به سبک ایرانی و بسیاری مسائل دیگر را از روزبهان یا سلمان فارسی می آموزد .

و آشکارا در قرآن میبینیم که آموزش یافتن محمد امین توسط دیگران بر سر زبانها بوده و در سوره ی **انعام** آیه ی ۱۰۵ نیز آمده است که : و كَذَلِكَ نُنْصِرُ الْاَيَاتِ و لِيَقُولُوا دَرَسَتْ ...

و همچنین که آیات قرآن را صرف میکنیم ، میگویند ، تو

درس آموخته ی دیگران هستی .

چنانکه در تاریخ و در قرآن نیز آمده ، معجزه ی قرآن در کلام و نوشته های قرآن است و پیامبر اسلام معجزه اش را کلام قرآن میداند که توسط فرستاده ی خدا یعنی جبرائیل ، برای محمد (یعنی دیگر فرستاده اش) آورده شده است . که البته خود این حرف جای فکر کردن دارد .

به هر روی سخنان پیامبر اسلام در **مکه** (و نه در مدینه)
آنچنان زیبا و دلنشین بوده است که کمتر کسی در مکه
میتوانسته همچون پیامبر اسلام بسزاید . مانند **قصار السور**
که بار احساسی ، هنری ، شعری و کلامی دارد و در
مکه سروده شد .

خوب است بدانیم که در شبه جزیره عرب که قریش تنها با
تجارت و عبور کاروانهای تجاری و یا جنگهای قبیله ای و
غنایم آن ، زندگی روزمره ی خود را می گذراندند ،
سخن زیبا گفتن ، از مهمترین سرگرمی ها بوده تا
جاییکه حتا اشعار بهترین سخنوران را **بر دیوار**
کعبه و در کنار بت ها آویزان میکردند .

پیامبر اسلام بعنوان کاروان دار خدیجه بانوی زیبا و تاجر ،
دهها بار به **ایران** و **روم** و **سوریه** سفر کرد و با فرهنگ و
تمدن آنها آشنا شد و بسیار شیفته و تحت تاثیر **خسروانی**
ها یا سرودهای مذهبی و اساتیری ایرانیان بود و سپس
در پی آموزشهای روزبهان یا سلمان فارسی ، نخستین

سرودهای خود را به سبک ایرانی ولی به زبان عربی سرود .
در این شرایط و در سن چهل سالگی پیامبر اسلام با اندیشه
ی یک نوشته و کتاب برای قریش و اعراب
وارد میدان شد .

میدانیم که قوم بنی اسرائیل ، قوم بنی اسماعیل یا همان قبیله
ی قریش را **آمی** میدانستند یعنی قومی که کتاب آسمانی ندارد
و در حالت توحش بسر میبرد .

و به گفته ی خود پیامبر : انا آمی مثلکم .

من نیز مانند شما بی کتاب هستم .

امام علی نیز در خطبه ی ۳۳ **نهج البلاغه** میگوید :

همانا خداوند هنگامی محمد را مبعوث فرمود که هیچ کس از
عرب کتاب آسمانی نداشت و ادعای پیامبری نمیکرد .

باری ، محمد امین توانست اساس و ریشه ی قریش را از

آمی بودن و بی کتابی ، به کتابداری برساند .

بی گمان شالوده و بنیان سروده های پیامبر اسلام به سبک
ایرانی آغاز شده است که نتیجه ی آموزش روزبهان یا
سلمان فارسی است .

در این باره به قرآن استناد کردیم که در

سوره **النحل** آیه ۱۰۳ میگوید :

به درستی میدانیم که میگویند يك بشری ، حضرت محمد را
آموزش می دهد که زیانش عجمی (یا **ایرانی**) ست .

البته در زبان قرآن **۳۵ گویش** و لهجه ی گوناگون عرب بکار
رفته و واژه های بسیاری از زبانهای **ایرانی** ، **رومی** ،

عبری و **حبشی** آمده است و این نشان از

دانش و هوشمندی پیامبر دارد

گرچه روزبهان یا **سلمان فارسی** که از بزرگترین دانشمندان
دوران خویش و جبرائیل و آموزگار پیامبر اسلام بود اما **بلال**
حبشی از حبشه و **صهیب رومی** از روم نیز دانشمندان و
روشنفکران سرزمین خویش و از مشاوران نزدیک پیامبر

بودند و به غیر از زبان مادری این مشاوران ، زبان مادری دیگر یاران و دوستان پیامبر ، همچون **یهودیان و نبطیان** و **سریانیان** نیز در قرآن آمده است و البته به شکل عربی و فرم دستور عربی ، صرف و بیان شده اند .

اما جبرائیل پیامبر اسلام ، یعنی فرستاده ای برای پیامبر !!!
که **سلمان فارسی** است **چنان قدر و منزلت داشت** که پیامبر اسلام حساب آنرا از همه ی اعراب و همه عشیره اش و حتا بستگانش جدا میکرد .

و بارها پیامبر اسلام گفته بوده است که سلمان فارسی از خانواده ی ما و از ماست .

سلمان من اهل البیت ، من جفا سلمان ، جفایی .

سلمان از خانواده ی پیامبر است ، هر کس او را آزار دهد ، پیامبر را آزرده است .

چنانکه حتا پس از آن نیز خلفا ، سلمان را مورد مشورت قرار میدادند .

میدانیم که در جنگ های تازیان با ایرانیان بویژه در جنگ
تیسفون ، دانش **سلمان فارسی** و همکاری او با اعراب
نخس کلیدی و اساسی داشت و برای اعراب پیروزی ،
و برای ایرانیان ، خوار شدن و سرهای بریده ی
بسیار به همراه داشت .

*

اما در پی هجوم بسیار بی رحمانه ی اعراب تازه مسلمان
شده به ایران ، سلمان از قدرت سیاسی اسلام کناره زده و
در **تیسفون** و **مداین** منزوی شد ولی پس از آن ، حرکت
انقلابی **شیعه** علوی را در برابر اسلام امویان بنیان کرد .

به هر روی ، خیانت روزبهان یا همان سلمان فارسی
در تاریخ ایران بی مانند است .

اقبال راه وری (لاهوری) نیز درباره سلمان و محمد

اینچنین میگوید :

ابن عبدالله فریبش خورده است
رستخیزی در جهان آورده است

اما در تاریخ اسلام و در خود قرآن نیز میخوانیم که
پس از آنکه پیامبر کمی نیرو و توان میگیرد و رهبر سیاسی
مدینه هم میشود ، مشاوران و یاران نزدیکش را که در
مدینه بودند با مشاورانی بمانند سلمان که در مکه بودند
جابجا میکند و پس از آن ، محمد از يك پیامبر باصفا و
صمیمی و با عاطفه و مهربان (بنا به اقتضای زمانه و
برای شتاب دادن به دگرگونی فرهنگی اعراب بدوی ، و
یا به هر دلیل دیگر) به يك رهبر سیاسی و فرمانده ی
نظامی و خشن تبدیل میشود .

سپس هم سبک سخن گفتن و هم سرودن پیامبر اسلام
دگرگون میشود و زیبایی و شیوایی سروده های مکه ،
در مدینه گم میشود .

و آیات بسیاری مانند :

قاتلوا في سبيل الله - بکشید در راه خدا ، بجای « لا اكره في
الدين » در دین ، اجبار و زیاده روی نیست ، جا میگیرد .

و یا آیاتی همچون آیه ۲۳ سوره ی التوبه
لا تتخذوا اباکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا ...

اگر پدر و برادران مسلمان نباشد نباید دوستش بداری بجای
آیاتی مانند : بلوالدین احسانا ، به پدر و مادر نیکی کنید ،
جایگزین میشود .

و سروده های پُر حجم و بلند مدینه ای یا سوره های مدنی به
سخنرانی ها و گفتاری عادی و تکراری
و بعضا متناقض تبدیل میشود .

و اما گفته ی معروف و جالبی از پیامبر اسلام که
گفته است :

اگر آنچه سلمان فارسی میداند ابوذر میدانست ، کافر می شد .

اما چرا ؟ و آن چه بوده است ؟

به هر روی هر چه بوده ، آشکار است که هنوز هم آدمهای کم
توان و بی تحمل همچون ابوذر آن زمان ، بسیاریند که تاب و
نای شنیدن حق و درستی و اسرار مگو را ندارند .
اما چه هنگام روزبهران ، سلمان فارسی شده است ؟

همین که محمد امین پا میگیرد و توان و نیرویی پیدا میکند نخستین کارش که تعجب همگان را برمی آورد **خریدن روزبهان** با قیمت باورنکردنی در آن زمان است .

(به بهای سیصد و شصت نهال نخل و چهل اوقیه طلا)

که برای پرداخت این فدیة و بها هم کیشان جدید پیامبر نیز شرکت میکنند و **روزبهان** که **اسلام** (یعنی **تسلیم شدن**) را پذیرفته است **مسلمان** و **سلمانِ فارسی** میشود .

و بدین گونه حضرت **محمد** ، **جبرائیل** و **آموزگارِ خویش** یعنی **روزبهان** یا **سلمانِ فارسی** را **خریداری** میکند .

پیامبر در مکه سرودهای زیبایی را سروده است که نه هیچ گونه شباهتی به قصیده دارد و نه غزل است و نه رباعی است و نه غیره .

و پیامبر اسلام کتابش را بر خلاف نامی که اعراب بر سخنان خود میگذاشتند ، مینامید .

اعراب مجموعه کتاب خود را **دیوان** می گفتند (که البته واژه ای است **ایرانی**) و پیامبر اسلام آن را **قرآن** (یعنی **کتاب**)

خواندنی) مینامید و قسمتی را **سوره** (مانند **هات** در **گاتها**)

و بخشی را **آیه** (مانند **بند** در **گاتها**) نامید و آنرا به سبک

گاتهای زرتشت سرود ، در حالیکه اعراب قصیده می گویند

و بیت دارند .

در آن دوران یا قصیده یا غزل و یا رباعی و غیره بوده که

همیشه دارای وزن بوده است .

اما شعر ایرانی به سبک گاتاهای زرتشت گرچه بی قافیه ،

ولی بسیار زیبا بوده است مانند شعر امروزی .

سرودهای ایرانی پیش از یورش اسلام ، یا **خسروانی** بوده و

یا **ترانه** و یا سخنی بگونه ی **شعر امروزی** ، که نه **نظم نظم** ،

و نه **نثر نثر** بوده است .

باری ، پیامبر اسلام برای پیدایش دین جدید از **سبک شعر**

ایرانی و **واژه های آن** و **آموزه های آن** بهره میگيرد و آنرا

به فرم و فرهنگ عربی ارانه میکند .

بسیاری از سَمبل ها و نخس آفرینان در قرآن ، برداشت از

آیین های کهن و قدیم ایرانی هستند .

برای نمونه ، واژه ی **الله** که پیامبر اسلام آنرا برگزیده و انتخاب کرده است همان **إله** ی ایرانی است که حرف تعریف الف لام گرفته و به معنی خداوند شده است .

الله همان **إله** و بمعنی **بُت** است که پیامبر اسلام از این **الله** برای وحدت آفرینی میان بتها و خدایان دیگر ، استفاده کرد .

این دقیقاً تقلید از اندیشه ی زرتشت است که همه دیوان و یا دیوها و دی یوها را رد کرد و تنها **آهورا مزدا** (که بمعنی بزرگترین دانش هستی بخش است) را برگزید .

مانند دیگر واژه ی ایرانی **دیو** یا **دی یو** DIUE که درون زبانهای اروپایی و لاتین شده است و اشاره به **خدا** دارد .

در کتاب تاریخ ادبیات عرب آمده است که :

اساس وحدتِ خدایان ، و تکِ خدایی یا وحدانیت ، اندیشه ای است که از ایران به یمن و شبه جزیره عربی رفته و پیش از زاده شدن پیامبر اسلام بوده است و پدر پیامبر اسلام نیز نامش عبدالله بوده است .

برای اعراب در کنار همه ی بتها و برتر از همه ی بتها بتی بود که او را آفریننده ی جهان میخواندند و اعراب او را دست نیافتنی و دور از خود می پنداشتند که همانا الله یا هُبُل نام داشت .

پس بجای الله به آنچه که دست یافتنی تر و محسوس تر بود پناه می جستند ولی اعتقاد به الله در میان اعراب ، پیش از زمان پیامبر اسلام بوده است .

(کتاب تاریخ ادبیات عرب)

چون سخن از چند خدایی شد خوب اشاره کنیم که در میان ایرانیان باستان چند خدایی (و یا پُلی تنیسم) و دیوها بوده اند اما جالب است که ایرانیان خدای خود را از طبیعت می‌گرفتند مانند آتش ، باد ، خاک و آب ، اما مانند هند و دیگر جامعه های چند خدایی ، به بت سازی و صورت سازی نمی پرداختند .

و اما چند نمونه از آیات قرآن که دقیقاً تقلید و کپی از اوستا و

زرتشتی ها است را می آوریم :

آنگاه که تو در آغاز جهان ، روان ما را آفریدی و از منش (و اندیشه ی) خویش بما دادی ، آنگاه که جان در کالبد ما

دمیدی . (در اوستا)

فإذا سویته فنفخت فیہ من روجی . (در قرآن)

سزای آنکس که دروغ پرست ناپاک را به اربابی برساند

چیست ؟ (در اوستا)

یاخذون اربابا من دون الله . (در قرآن)

پاد آفره (یا سزای) آن بد کُنش (یا بد رفتار) که مایه ی
زندگی خویش را جز به آزارِ کشاورزانِ درست کار و
چارپایان بدست نمی آورد ، چیست ؟ (در **اوستا**)
یاکلون أموال الناس بالباطل . (در قرآن)
اما زیباترین نمونه ، جمله ی بنام خداوند بخشنده ی مهربان
است .

جمله ای که در آیین زرتشتیان در آغاز هر نماز می آمده

و می آید دقیقاً اینگونه است :

بنام ایزد بخشنده ی بخشایشگر مهربان

و برگردان و ترجمه ی عربی اش چنین میشود :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللطيف .

و یک نمونه ی دیگر :

اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله .

خدایی جز الله نیست و محمد آورنده ی پیام الله است

دقیقاً ترجمه ی اوستا هستند که میگوید

من اقرار دارم و استوارم به دینِ مَزْدَ یَسْنی و راستگویی ، که

مخالف دیوپرستی ست و زرتشت آورنده ی این کیش اهورایی

است . (**اوستا**)

و نمازهای پنج گانه ی **زرتشتیان** ، که **پیامبر** اسلام آنها را

تقلید کرده و نمونه برداشته است :

نمازِ گاهِ **هاون** (که از برآمدن خورشید تا نیمروز و) همان

نماز صبح است .

نمازِ گاهِ **رپتون** (که از نیمروز تا پس از نیم روز و) همان

نماز ظهر است .

نمازِ گاهِ **ازیرن** (که پس از نیمروز تا رفتن خورشید و)

همان نماز عصر است .

نمازِ گاهِ **سروثرم** (که از رفتن خورشید تا شامگاهان و)

همان نماز مغرب است .

نمازِ گاهِ **اوشهی نای** (از شامگاهان تا برآمدن خورشید و)

همان نماز عشاء است .

باید اشاره کنیم که پیام زرتشت با دین زرتشتی متفاوت است
و پیام زرتشت بر خلاف روحانیت و نماز خواندن
و قربانی کردن است .

به هر روی ، در تاریخ اسلام و قرآن نشانه های فراوانی از
اندیشه های ایرانی دیده میشود .

و همانگونه که **حضرت مولانای بلخی** یک **شمس تبریزی** در
کهکشانِ اندیشه اش پدیدار شد ، **پیامبر اسلام** نیز **شمسی**
داشت که **جبرائیلش** نامید و **همو سلمان فارسی** است .

حضرت مولانای بلخی در شهر **کونیه** یا قونیه در ترکیه ی
امروزی قاضی القضاات بود ولی هرگز شعری نسروده بود و
هیچگاه حالتی از عرفان بخود نگرفته بود تا اینکه با یک
ژنده پوش بنام **شمس تبریزی** آشنا شد و فریاد برآورد :

شمس تبریزی برآمد در سرم
من دو عالم را پُر از غوغا کنم

سپس در سن ۳۵ سالگی شروع به سرودن کرد و حتا بدون
شمس تبریزی چشمه ی سرودنش تا آخر عمر جوشید .

و اما گرچه پیامبر اسلام با تایید آیین ایرانی در قرآن ،
ایرانیان را در کنار ستاره پرستان و مسلمانان و صابئین
مَندایی ، خداپرست دانست و گفت :

ان الذین امنوا والذین هادوا ، والصابئین والنصارى و
المجوس .

یعنی آنان که ایمان آوردند و کسانی که به یهود گرویدند و
صابعین و مسیحیان و زرتشتیان خداپرست هستند .

اما پیامبر اسلام پس از رسیدن به قدرت ، چهره ی واقعی اش
را نمایان میکند و با آیه هایی مانند :

و قاتلوا فی سبیل الله ...

حتا اهل کتاب و یهودی و مسیحی و غیره را بکشید

و یا دیگر آیات اینچنینی ، مجوز قتل عامهای فراوان در ایران
و جاهای دیگر را به اعراب تازه مسلمان میدهد .

نمونه ای کوچک از آیاتِ بشر ستیز :

سوره **التوبه** آیه ی بیست و سه :

اگر پدر و برادرانِ مسلمان نباشد نباید آنها را دوست بدارید .

سوره ی **التوبه** آیه ی بیست و نه :

مشرکان (به خدای اسلام و محمد و نامسلمان ها حتا اهل

کتاب مانند یهودیان و زرتشتیان و مسیحیان و ...) که

مسلمان نشوند را قتال (و کُشتار) کنید .

در سوره های **التوبه و المنافقون و الانفال و الاحزاب و**

الأسری (بنی اسرائیل) و النساء و ... نمونه های بسیاری

از اینگونه دستوراتِ پیامبر اسلام و خشونت بسیارِ آن را

میبینیم .

چگونگی گردآوری و پیدایش قرآنِ امروزی

و تفاوت میان قرآن ها

در تاریخ آمده است پنج نفر از یاران پیامبر بودند که در پی حفظ آیات و سروده های پیامبر ، آنان را بر پوستهایی نوشتند و آن پنج نفر عبارتند از :

۱- امام علی

۲- زیدبن ثابت
(پسر خوانده و تنها منشی پیامبر که نامش در قرآن است)

۳- ابی بن کعب

۴- معاذ بن جبل

۵- عبدالله بن مسعود .

*

هنگام بیعت با ابوبکر، امام علی در خانه اش نشست .

پس به ابوبکرگفته شد علی از بیعت با تو کراهت دارد .

ابوبکر در پی علی فرستاد و گفت آیا بیعت مرا کراهت داشتی ؟

علی گفت : بخدا سوگند نه .

ابوبکر پرسید چه شد که از ما کناره گرفتی ؟

علی گفت : دیدم ممکن است در کتاب خدا افزوده شود و دست
پُرده شود ، با خود گفتم تا هنگامی که قرآن را گردآوری نکنم
ردای خود را نپوشم مگر برای نماز .

(کتاب الاتقان فی علوم القرآن
برگ ۲۰۳ **عبدالرحمن سیوطی**)

بسیار پیداست علی بیم آن داشته است که در قرآن
افزوده شود .

به هر روی ، عثمان تلاش کرد کتابی را بعنوان قرآن ثبت کند
که با آنچه دیگر منشیان و یاران پیامبر گردآورده بودند کاملا
متفاوت بوده است .

چهل و سه سال پس از نازل شدن نخستین آیه، و سی ۳۰
سال پس از هجرت ، قرآن گردآوری شده است .

چون سه خلیفه ی اول با امام علی مسئله ی رقابتی داشتند و
در آیات بسیاری از علی خوب گفته شده بود که خوشایند خلفا
نیود تا سال ۳۰ هجری با همه ی امیدی که ابوبکر و عمر
بسته بودند کتابی به دلخواه آنان گردآوری و عرضه نشد ،
زیرا با بودن علی و دیگر نزدیکان به زمان پیامبر

نمی‌توانستند کتابی که علی با آن موافق نیست را به ثبت

برسانند .

اما در زمان « عثمان » که تقریباً یک نسل از هنگامه ی پیامبر گذشته بود و عثمان بدعت و نوآوری های بسیاری در ضدیت با مراحل اولیه اسلام انجام داده بود برای توجیه بدکرداری های خود ناچار شد قرآن را آنگونه که می‌خواهد ثبت کند ، به ویژه که اختلافات شدیدی جریان داشت و بر اثر همین اختلافات « عثمان » بقتل رسید .

در سال ۳۰ سی ام هجری (در دوران عثمان) درگیری و خونریزی شدیدی میان شاگردان و معلمان درباره ی قرانت قرآن شد و این خبر به عثمان رسید .

عثمان گفت در زمان من قرآن را تکذیب نکنید و در آن لحن

میکنید ؟ ای اصحاب محمد جمع شوید و برای مردم امامی

(یعنی همان قرآن) را بنویسید . پس جمع شدند

و این کار کردند

(برگ ۲۰۷ الاتقان فی علوم القرآن)

عثمان کتابی که در خانه ی ابوبکر بود را بیرون آورده و
دستور داد بر اساس آن و فقط به لهجه ی قریش ،
قرآن را تنظیم کند .

چون مانند امروز تازیان هر شهر و قبیله ، لهجه ای خاص
داشتند و این گوناگونی لهجه ها اختلاف بسیار
در معنی کلمات میداد .

عثمان هنگامی که کتاب اسلام را به سبک و حالت امروزی
« قرآن » تائید کرد ، پنج ۵ نسخه (یا نسخه) نوشت و به
گوشه و کنار جهان اسلام فرستاد و دستور داد که دیگر نسخه
ها را بسوزانند .

از آن پس تا امروز همان قرآن تنظیم شده بدست عثمان ،
بجا مانده است .
علی در روز تثبت قرآن عثمان ، قرائش را بار شتری کرد و
به میدان آمد .

عثمان سریعاً دستور داد امام علی با کتابش به خانه برگردد و
علی را تهدید کرد که اگر برنگردد او را خواهد کشت زیرا که

جنگ بر سر قرآن اختلاف می آورد و اختلاف بر سر کتاب ،
دین را از میان می برد . سپس امام علی به خانه برگشت .

البته پرسش پیش می آید که چرا هنگامی که علی خلیفه شد

قرآن را عوض نکرد ؟

امام علی هنگام انقلاب مسلمانان مصر و شام و شبه جزیره

علیه عثمان بخلافت رسید و درگیری طبقاتی و جنگهای

داخلی در اوج خود بودند و امام علی با سیل ناراضیان

خارجی و داخلی و کارگزاران مقتدری که عثمان گماشته

بود روبرو شد .

(مانند معاویه و عایشه همسر محبوب پیامبر)

امام علی به جنگ صفین با معاویه - و به جنگ جمل با

طلحه و زبیر و عایشه همسر پیامبر - و به جنگ نهروان با

خوارج پرداخت و سرانجام پس از ۵ پنج سال حکومت پر

آشوب به دست فرامرز بقتل میرسد و فرصتی به او دست

نمیدهد که برای تغییر قرآن کاری کند .

فرامرز پسر یکی از لگام داران بزرگان ارتش ایران بود

(ابن ملجم ، ابن ملجم)

ولی امام علی در مراحل مختلفی نظرات خود را بیان میکند که هم در نهج البلاغه و هم در اصول کافی اثر کلینی آمده است و شیخ صدوق از علمای بزرگ شیعه به نقل از فرزندان امام علی در تحریف قرآن نیز سخن گفته است .

درست است که **سلمان فارسی** نخستین کسی بود که شیوه ای نو و مدرن برای آفرینش کتابی که بیست سال پس از پیامبر اسلام قرآن نامیده شد را به حضرت محمد آموخت ، اما کسانی مانند **بلال حبشی** ، **صهیب رومی** ، **بحیرا** اهل بصری ، **قس** فرزند ساعه ، و **کعب بن الاخبار** نیز از مشاوران پیامبر بودند .

آیات بسیاری از قرآن ، سخنان و گفتارهای یاران پیامبر است مانند عمر ، امام علی و حمزه که از شخصیت‌های متفکر و جنگاور و برجسته ی اعراب بشمار میرفتند .

جلال الین عبدالرحمن سیوطی در « الاتقان فی علوم القرآن »

مینویسد رسول الله فرمود :

خداوند حق را بر دل و زبان « عمر » قرار داد ، عمر فکری

بنظرش میرسید ، پس قرآن بهمان نحو نازل میشد .

عمر گفت در سه چیز با خدای خود موافقت کردم .

۱ - گفتم یا رسول الله ، خوب است از مقام ابراهیم (کعبه)

نمازگاه بگیریم .

پس این آیه نازل شد « واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی »

۲ - گفتم ای رسول الله بر زنان و دختران و کنیزان تو هم

آدمهای نیوکار و هم بدکار وارد میشوند ، اگر دستور دهی

حجاب گیرند .

پس آیه ی حجاب برای زنان و دختران و کنیزان پیامبر نازل

شد « یا ایها النبی قل لازواجک و بناتک و نساء المومنین

یدنین علیهن من جلابیتهن - سوره الاحزاب ایه ۵۹ »

و جالب اینکه در همین سوره ولی آیه ی ۵۵ به همین زنان و

کنیزان و دختران پیامبر گفته شده که نزد پدر و برادر و برادر

زاده و خواهر زاده نیازی به حجاب نیست .

۳ - زنان پیامبر بهم حسادت کردند به آنان گفتیم : چه بسا اگر

خداوند شما را طلاق دهد بجای آن همسران بهتر از شما

نصیب پیامبر گرداند .

و این آیه نازل شد « عسی ربه ان طلقن ان یبدله ازواج

خیرا منکم »

و همچنین آیه ی « فتبارک الله احسن الخالقن » از گفتارهای

« عمر » بوده است که آیه ی قران شده است .

و نیز آیه ی ۹۸ سوره ی بقره ، از عمر میباشد و در بحثی

که با یک یهودی داشت بر زبان آورد .

همچنین هنگامی که اتهام خیانت به عایشه نسبت داده شد ،

برای اولین بار این آیه از سعدبن معاذ شنیده شد

« ... سبحانک هذا بهتان عظیم . سوره ی نور آیه ی ۱۶ »

البته اصل این آیه به « زید » و « ابو ایوب » هم نسبت داده

شده است .

همچنین آیه ی ۱۴۰ سوره آل عمران « ... و يتخذوا منكم شهدا » بزبان یکی از زنان مسلمان آمده است هنگامی که خبر جنگ « احد » و زنده بودن پیامبر را شنید ،
آنرا گفته است .

در باره ی آیه ی مشهور ۱۴۴ آل عمران

« ما رسول ، الا محمد »

عبدالرحمن سیوطی مینویسد :

مصعب در جنگ « احد » پرچم اسلام در دست داشت ،
هنگامی که دست راسش قطع میشود پرچم به دست چپ
میگیرد و دست چپش نیز قطع میشود و چنان این سخن « ما
رسول الا محمد » را تکرار و تکرار میکرد تا کشته شد .
این آیه پس از جنگ احد جزو آیات قرآنی جای گرفت .

خوب است به نکته ای اشاره شود و اینکه در سوره یا سُرود

الزمر آیه ۲۳ و در سوره القمر آیه ۲۲ می گوید :

قرآن آیاتش همه با هم مشابه است و تکرار میشود تا مومنان

و خداترسان بفهمند . یعنی تفسیر نمی خواهد .

اساساً سخنان ناقص و متناقض ، یا سخنان پیچیده نیاز

به شرح و تفسیر دارند .

چنانچه کلامی از سوی خداوندِ قادر و کامل و دانا و توانا و

حکیم و ... آمده باشد ، نیاز به تفسیر ندارد مگر آنکه از

جانبِ دکانِ دارانِ دین و روحانیون باشد .

اما همانگونه که همه ی مفسران و مورخانِ آگاه نوشته اند

قرآنِ امام علی تفاوت دارد و تفاوتش با قرآنِ امروزی

این است :

نخست اینکه بترتیبِ سرودنِ هر آیه ، ثبت شده بود .

دوم اینکه ناسخ و منسوخ

(یا **مقدم و متاخر** ، یا **متناقض** ، یا **ترك اولی**)

را نیز در بر داشت .

میدانیم که پیامبر پیش از آنکه آیات ناسخ و منسوخ را حذف

کند سعی به گردآوری کتابش نکرد .

به هر روی ، ناسخ و منسوخ یعنی باطل کننده و باطل شده و

(به زبان عوام یعنی **كُلاه شرعی** یا دروغ و فریب بنام خدا)

نمونه ای از این آیات :

لا اقسام بهذا البلد ، من به این سرزمین سوگند نمیخورم .
(سوره بلد آیه ۱)

تناقض آن :

و هذا البلد الأمين ، و این سرزمینی امن است .
(سوره تین آیه ۳)

درباره ی شراب :

يسئلونك عن الخمر قل فيها منافع للناس .

درباره ی شراب مست کننده از تو میپرسند ، بگو در آنها

برای مردم سودهایی است .

تناقض آن :

يسئلونك عن الخمر قل رجس من عمل الشيطان ، درباره

شراب از تو میپرسند ، بگو کار نادرستی است و

کار شیطان است .

و سوم آنکه آیاتی که در تایید امامت حضرت علی سروده شده

بود را در جای خود داشت .

در **کتاب اسلام** که **قرآن** نام دارد و با نام قرآن مجید یا کریم یاد میشود **پنجاه و اندی** نام برای قرآن آمده است که یکی از آن نامها بنام قرآن علی آمده است و بسیاری میگویند منظور امام علی است .

و انه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم . بدرستی که او در أم الكتاب نزد ما علی حکیم است . آیه ۴ سوره **زخرف** .

بهر حال در آیات گوناگون ، **کتاب اسلام** یا سروده های پیامبر اسلام ، **به این نامها نیز آمده است :**

کتاب ، مبین ، قران ، کریم ، کلام ، هدایت ، رحمت ، فرقان ، شفا ، موعظه ، ذکر ، مبارك ، علي ، حکمت ، حکیم ، مصدق ، مهیمن ، حبل ، صراط مستقیم ، قیم ، قول ، فصل ، نبأ ، العظيم ، أحسن الحديث ، متشابه ، مثانی ، تنزیل ، روح ، وحي ، عربي ، بصائر ، بیان ، علم ، حق ، هدی ، عجب ، تذکر ، عروة الوثقی ، صدق ، عدل ، امر ، منادی ، بشری ، مجید ، زبور ، بشیر ، نذیر ، عزیز ، بلاغ ، قصص ، صحف ، مکرمه ، مطهره .

به هر روی ، در زمان حیات پیامبر اسلام کتاب و آیات او نام
ثابتی چون قرآن نداشت و هر يك از این پنجاه و اندی نام
میتوانست بجای قرآن (یعنی کتاب خواندنی) نام کتابِ اسلام
شود ، اما تاکنون فقط نام قرآن ، مجید ، کریم و از همه
مهمتر قرآن ، در میان همه شناخته شده و جا افتاده است .

درباره ی تفاوت قرآن ها

یعنی کتابی که منشیان ویژه ی پیامبر گردآوری کرده بودند

و کتابی که عثمان آنرا تثبیت کرد و قرآن نامید

میتوان کتابهای بسیاری را بررسی کرد .

در اینجا نام ۷ کتاب مهم علمای اولیه اسلام را در مورد

اختلاف قرآنها ، می آوریم :

۱- کتاب اختلاف کتابها (قرآنهای اهل مدینه ، کوفه ، بصره)

نوشته ی **کسانی** .

۲- کتاب اختلاف کتابها (قرآنها) نوشته ی **خلف** .

۳- کتاب اختلاف اهل کوفه ، بصره و شام در کتابها

(قرآنها) نوشته ی **فراء** .

۴- کتاب اختلاف مصاحف (قرآنها) نوشته ی

ابن داود **سجستانی** (**سگستانی**)

۵- کتاب مداننی در اختلاف کتابها (قرآن در جمع)

نوشته ی **مداننی** .

۶- کتاب اختلاف کتابها (قرآنهاى) شام ، حجاز ، عراق

نوشته ی ابن عامر **یحصبی** .

۷- کتاب ، در اختلاف مصاحف (قرانها) اثر محمد بن

عبدالرحمن **اصفهانى** .

*

چون سخن را بر پایه ی چکیده گویی آغاز کرده ایم از

پرداختن به **آیات غرائق** یعنی **آیات شیطانی** ، یا همان آیتی

که به گفته ی پیامبر ، شیطان بر زبان پیامبر جاری کرد و از

خواسته ی بیمارگونه ی پیامبر اسلام به زنها و موارد مربوط

به زنان پُر شمارِ پیامبر ، که بخاطرش بارها و بارها پیامبر

در قرآن توبیخ و سرزنش شده است و دیگر مطالب مربوط به

قرآن ، مانند **احکامی** که از **دوران جاهلیت** ، در اسلام **بجا**

مانده است (مانند **طوافِ کعبه** و **قربانی کردن**) دوری

میکنیم و در پایان این بخش نمونه ای از واژه های

ایرانی و دیگر زبانها را در قرآن می آوریم .

برخی واژه های ایرانی در قرآن و زبان عربی

ن - نون . (النون - آنون) واژه ای است پهلوی بمعنی هر

چه میخواهی بگو ، هر کاری میخواهی بکن (ن) فرمان و

رخصت . آزادی برای انجام کاری است .

ن والقلم و ما یسطرون (سوره ی قلم ایه ۱)

کلمه ، از کلوم در پهلوی بمعنی وك ، واژه و سخن است و

کلم (و یا قلم) از ان است .

دین ، روز ۲۴ از هر ماه خورشیدی و در کلام زرتشت

(یا گاتها) ، دین بمعنی وژدان (وجدان) آمده است .

مسجد ، عربی شده ی مزگت (یا جای نیایش) است .

نسخه ، عربی شده ی نسکه ، نسك یا نسخ و بمعنی بخشی

از کتاب است ، مانند نسك های اوستا .

نقش ، عربی شده ی نخش بمعنی پیکر ، نشان ، تندیس ، پی

نگار ، راهکار ، رد ، میباشد .

نور ، واژه ای ایرانی ست .

ورق ، عربی شده ی برگ است .

وزارت ، ایرانی است .

هندسه ، عربی شده ی اندازه و اندازه است و بمعنی مقدار ،
پیمانانه ، مقیاس ، و آنچه که مقدار چیزی را با آن تعیین کنند .
هود در زبانِ ایرانی بمعنی آتشگیره ، لته سوخته و ... است .
هود نام یکی از روسای قبیله ی آدمیان و نام فرزندی از نوح
هم بوده است که تخلف بزرگی کرده بود اما توبه کرد و گفت
انگار یکبار در آتش سوختم و دوباره از خاکسترم موجودی
دیگر شدم . آریانیان از دیر زمان به فرزندان آدم ، یهود
میگفتند ، و یا یهودیان را (فرزندان هود) ، می نامیدند .
یاقوت ، عربی شده ی پاکند است .

اودام ، آدم ، در زبان پهلوی و پیش از آن نیز ، بمعنی
نخستین آفریده یا تنها آفریده روی زمین ، یا همان مشیا
و مشیویی (آدم و حوا) است .

آشوب . اشانب ، شانبه ، مشوب ، از این واژه اند .
کورت ، از کور ، یعنی نابینا و بی فروغ . در قرآن برای
کوری و بی فروغی خورشید استفاده شده است اذا الشمس

كَوْرَت - يَكُوْر اللّيل علي النهار و يَكُوْر النهار علي اللّيل .
 مسك ، عربی شده ی مُسك یا مشك است . ماده ای خوشبو
 که آهوی مشگ (یا آهوی خُتن یا آهوی تاتار) از نافش به
 سنگ کوه میچسباند .
 صلیب ، عربی شده ی چلیپ و چلیپا است .
 مقتول بمعنی تابدار و فتیله دار ، عربی شده ی پلیته (فتیله)
 است . پلیته به پنبه یا لته ی تاب داه و یا نوار نخی که در
 چراغ روغنی و یا نفتی میگذارند ، گفته میشود .
 میثاق ، همان میثرا و میتراست که بمعنی پیمان و عهد و
 دوستی ست .
 موج واژه ای ایرانی ست .
 ممهور ، عربی شده ی مُهر است .
 ملكوك ، از لك و لکه بمعنی چرکین و لکه دار شدن است .
 مُشَبَك ، از کلمه ی شبکه در زبان ایرانی بمعنی سوراخ شده ،
 روزنه دار ، شبکه شده است .
 آیه . آیت و آید ، از آمدن . در قرآن یعنی چیزی که آمده است
 ، نشانه ، اسوه ، دلیل و حجت .

ادب ، ادیب ، ادیب ، دب (نوشتن) . همچون دبیر ، دبیره ، دبیرستان و دبستان .

ابریق ، اباریق ، آب ریز .

استبرق ، همان ستبرگ در ایرانی ست . لباسهای زیبای ضخیم را ستبرگ نیز میگفتند .

برق ، برغ ، ورغ ، وراغ ، و در زبان دری برخ ، بمعنی روشنایی ، درخشش ، زیانه کشیدن آتش است . بارقه و براق از همین واژه اند .

بلور ، یعنی پرتو افکن ، تابنده ، شیشه گونه ، درخشنده .

بیع ، همان پای در زبان ایرانی است . بمعنی از دست رفته و داده شده در معاملات تاختی ، معاملات تعویضی ، باختن در قمار و شرط بندی است . پای (بیع) ، برای اعراب همان فروش و فروختن معنی دارد .

تجسس ، از جُست و جستن . جویا گر ، کاوشگر ، جوینده ، و در ترکی ، پشتو ، عبری ، ارمنی ، عربی آمده است .

تخمین ، گمان و خَمان ، خَمَن در زبان ایرانی است .

ارزشیابی ، اندازه گیری .

نظر ، عربی شده ی نگر ، نگریستن ، نگاه است . انظار و ... از این است .

ترجمان ، همان تورگمان در زبانِ ایرانی است و ترجمه و مترجم و ... از این واژه اند .

تکیه ، از ریشه ایرانی تك ، پشت نهاده ، تنها به جایی تکیه داده ، یگانه ، یکه و تك است .

تکدی ، عربی شده ی گدا است .

تفأل ، از فال و بخت در زبانِ ایرانی است .

تهویه ، از هوا ، در زبانِ ایرانی است .

خیال ، از ریشه ی ایرانی خولیا ، است .

دینار ، دنییر ، نیز واژگانِ ایرانی هستن

دور ، دایره ، از ریشه ی زبانِ ایرانی دورك است .

(گردش ، گرد ، پیرامون ، گشتن)

رد ، واژ ای ایرانی ست بمعنی نشان ، راد ، دانا ، دلاور . در

عربی باز گرداندن و بازگشت معنی داده است و تردد ،

استرداد ، مرتد ، مردود ، از آن گرفته شده است .
روم ، رومیان . ایرانیان به مردم لاتین و یونانیان قدیم
میگفتند .
فردیس ، عربی شده ی پردیس ، باغ بهشت ایرانی است .
زاد ، در زبان ایرانی یعنی پدید آمدن ، زاده شدن . زیاد ، زید
، زاید ، تزاید در عربی از آن میباشند .
زمان واژه ای پهلوی ست و هنگام ، روزگار ، وقت معنی
میدهد .
زنجبیل ، عربی شده ی شنگلیل ، شنگویر ، سانگیبیل در
زبان ایرانی است .
سجّل ، واژه ای ایرانی ست که در دوران کهن به دفترهای
داوران و قاضیان و دبیران (منشی ها) میگفتند .
واژه ی دیگر سجیل است که خلاصه شده ی واژه ی سنگ و
گِل است (پاره گِل خشکیده چون سنگ)
سکر ، عربی شده ی شکر است .
سکه ، در زبان ایرانی آنچه که با آن پول فلزی میساختند . به

سکه ، میغ درم و میغ دینار هم گفته اند .

سقر ، عربی شده ی سگر در زبان ایرانی بمعنی آتش آخرت
و ته چاه آتش نیز است .

سقف ، عربی شده ی چخت است که ریشه ی آن اسکوپ و
اشکوب در زبان ایرانی ست .

سل ، بیماری شناخته شده به همین نام در ایران باستان .

سیاس ، از سیاست و ساستاری است ،

سیل ، که سیال و سیاله از آن مشتق شده است .

تناب (طناب) .

اتر ، عطر .

غماز ، از غمزه در زبان ایرانی ست .

قفل ، عربی شده ی گیل است .

فلك واژه ای ایرانی ست و افلاك از آن است .

سندس ، واژه ی ایرانی و بمعنی دیبای نازك ، زربافت ،
پارچه ابریشمی است .

قاضی ، از واژه ی كاديك در پهلوی است .

قانون ، عربی شده ی کانون (مرکز ، پایگاه ، آتشدان) و نام
یک ساز موسیقی است .

قسط ، عربی شده ی کست و کاست یعنی کم کردن است .

کفپور ، کاپور ، کامفر و کافور ، گیاهی است به همین نام در
زبان پهلوی .

کنز ، عربی شده ی گنج است .

گریان ، قربان شده است .

و بسیاری واژه گان دیگر که نیاورده ایم .

البته واژه های **حبشی** ، **رومی** ، **سریانی** ، **عبری** و **نبطی** نیز

در **قرآن** آمده است که چند نمونه می آوریم .

واژه های **حبشی** :

الارائك = سریرها

اواه = پاور کننده

أواب = تسبیح

الجبت = شیطان

حرم = واجب است

حوب = گناهی

دری = درخشنده

سینین = زیبایی

شطر = روپرو

طه = یا پیامبر

طاغوت = کاهن ، آخوند
العرم = سد آب
غیض = کاسته شدن
قوره = سیر
کفل = دو برابر
مشکوه = روزنه
منساه = عصا
ناشئه = شب زنده داری
یس = ای انسان
یصدون = ناله می کنند .

چند واژه ی رومی :

صراط = راه
طفق = قصد کردن
قسط = عدالت
قسطاس = ترازو

چند واژه ی سریانی :

یم (الیم) = دریا
هون = حکیمان
قیوم = کسی که نمیخوابد
عدن = درخت انگور (جنات عدن = باغهای انگور)
طور = کوه

چند واژه ی عبری :

جهنم = گَهَنُم
اخلد = بسوی پستی زمین تمایل کرد .
بعیر = هر چیزی که بر آن بار کنند .

- راعنا = دشنامی است بزبان عبری .
- الرحمن = اصل عبری آن رخنن است یعنی درخشنده .
- طوی = مَرَد .
- مرقوم = نوشته شده .
- هدنا = توبه کردیم .
- قمل = نوعی ملخ است .

چند واژه ی **نبطی** :

- ورز = ریسمان و پناه .
- وراء = پیش .
- ملکوت = فرشته .
- کفر = پاک کردن ، پاک کرد .
- قَط = کتاب .
- مزهن = پاره پاره کردن .
- سیناء = زیبایی .
- سفره = خوانندگان .
- حواریون = شستشوی دهندگان .
- حصب = هیزم .
- أکواب = کوزه ها .
- أسفار = کتابها .
- الیم = دردناک .

فصل پنجم - بخش اسلام - بر مبنای اندیشه ها

و آثارِ اندیشمندان :

علی دشتی

و

احمد کسروی

و به ویژه کتاب

قرآن سروده ای به سبکِ پارسی

از

سیاوش اوستا

(حسن عباسی)

می باشد .

فصل شیش

چکیده ای از دین بهائیت

حضرت بهالله آورنده ی این آیین است و کتاب آسمانی یا أم الكتاب و یا مستطاب اقدس نامهای کتاب حضرت بهالله است.

در این دین به سه عالم اشاره شده است :

۱ - عالم حق ، که متعلق به ذاتِ غیب است و شناسا شدنی نیست .

۲ - عالم امر ، متعلق به پیامبران است که واسطه ی حق و خلق هستند .

۳ - عالم خلق ، که همه ی پدیده ها و موجودات و مخلوقات هستند .

مرگ ، دروازه ی زندگی ابدی است که روانِ انسان از قفس تن رها میشود و به سوی تکامل میرود .

بهشت یعنی رضایت الهی و جهنم یعنی دوری از خداوند . دخالت در سیاست ممنوع است و باید از حکومت پیروی و از سیاست دوری کرد .

دختر و پسر با هم برابر هستند اما دختران در تربیت و آموزش بر پسران اولویت و پیشی دارند .

زن و مرد همچون دو بال یک پرنده هستند که در کنار هم به سوی تکامل پرواز میکنند .

برای پیوند زناشویی با افرادی که از نظر خویشاوندی دورتر هستند سفارش شده است .

و برای این پیوند همسری و ازدواج ، رضایت شش نفر نیاز است . (دختر و پسر و پدر و مادر آنها)

دوره ی نامزدی تا ازدواج نباید بیش از ۹۵ روز باشد ، و مهریه حداکثر ۵ واحد طلا و حداقل ۱ واحد (یا ۱۹ منقال) نقره سفارش شده است و البته هنگام عقد باید به عروس داده شود .

طلاق مکروه است ولی اگر فایده ای نباشد یک سال وقت برای مشاوره و راهنمایی به زن و مرد داده میشود

(بنام دوره تربص) سپس بعد از یک سال طلاق جاری می شود .

زنان نیز مانند مردان حق درخواست طلاق دارند .

درباره ی پوشش ، به گفته ی به‌الله :

پوشش و حجاب ، آزادانه است و فقط نباید باعث خنده و

استهزا و مسخره کردن دیگران شود .

هدف و محور اصلی به‌اییت :

وحدت در کثرت هدف اصلی آیین به‌اییت می باشد . یعنی

رسیدن به عالم انسانی و صلح و یکپارچگی بین انسانها و از

میان بردن جنگ و دشمنی تا کره ی زمین همچون یک

خانواده ی انسانی گردد .

همانگونه که نخستین وحدتِ انسانها در میان خانواده های

شان شکل گرفت و سپس به ایل و طایفه و افراد شهر و

کشور رسید ، مرحله ی بعدی بشریت رسیدن به عالم انسانی

ست که کره ی زمین یک کشور شود .

انسانها می بایستی بیاموزند که با همه ی گونه ها و تنوع در

کنار هم با صلح و آرامش زندگی کنند .

دیگر اصل مهم به‌اییت ، حقیقت و راستی است .

مهم آن است که حقیقت و راستی را بشنویم و نه اینکه از چه

کسی بشنویم ، زیرا مقصود انسان حقیقت است .

همانگونه که زرتشت آیین خود را راستی پرستی و پیروان

راستی (و یا آشه وَن) نامیده و آن را بنیان دین خویش

دانسته است .

دیگر اینکه در بهابیت باور بر این است که ادیان و پیامبران

الهی همیشه ظهور خواهند کرد و انسانها برای رشد و تکامل

نیاز به هدایت آموزگاران خوب و نیک دارند .

یعنی پیامبران و آموزگاران بد و شر نیز بسیارند و هر پیام

آور و هر آموزگاری خوب و سود رسان نیست .

زرتشت نیز انسانهای سودرسان به جامعه و آموزگاران نیک

را ساوشیانت ها یا سنوشینتوها نامیده است .

(ساوشیانت ها در گاتهای زرتشت در هات ۱۱/۴۵ -

۱۲/۴۸ - ۵۱ آمده است)

در اندیشه ی بهالله هیچ گاه ارتباط خدا و انسان قطع نمیشود

زیرا در هر روز یک راز است و در هر سر یک آواز .

ادیان ، دوره ای دارند و مانند فصلهای سال سرانجام به زمستان میرسند و سپس بهاری نو و آیینی نو آغاز میشود .

بهارِ ادیان یعنی تازگی و رعد و برق و وحشت .

(مانند آزار و اذیتی که هنگام ظهور پیامبران بر آنها میشده است . حتی آنان را در قفس شیر می انداختند .)

تابستانِ ادیان فصل میوه و ثمره دادن است .

پاییزِ ادیان یعنی غبارِ اوهام و خرافات و اینکه اصلِ دین فراموش میشود .

اما در زمستانِ ادیان ، دیگر چیزی از حقیقتِ دین باقی نمیماند و خودِ دین قید و بندی میشود که جلوی هر اندیشه ی نیک و پاکی را میگیرد .

به هر روی ، در مناسکِ آنها نیز آمده است :

نمازِ کوچک یا صلاة صغیر . نمازِ متوسط یا صلاة وسطی .

نمازِ بزرگ یا صلاة کبیر .

همچنین روزه از اولِ آخرین ماهِ بهائی و ۱۹ روز مانده به

عید نوروز شروع میشود و هدفش تقویت اراده در برابر

وسوسه است .

(ادعیه حضرت محبوب صفحه ی ۶۴ تا ۷۹)

در بهائیت ، آخوند و مُلا وجود ندارد .

پس از حضرت بهالله ، اداره ی جامعه ی بهائی همانگونه که

پیش بینی شده بود ، بر عهده ی شوراهای انتخابی محلی

وملی قرار گرفت که از ۹ نفر تشکیل شده و هر ساله تجدید

انتخابات میشود .

در انتخابات ، نامزد و کاندیدا و تبلیغ وجود ندارد .

انتخابات سِرّی است و نباید در باره ی رای دادن به کسی ، با

دیگری حرف زد .

در راسِ محافل ، بیت العدل اعظم است و هر ۵ سال یکبار

انتخابات برگزار می گردد .

به پندارِ بهالله ، **ایران که مهد تمدن و فرهنگِ انسان است** ،

در آینده عزیزترین و **آبادترین نقطه ی عالم** و باعثِ حسرتِ

شرق و غرب خواهد شد .

نیکی پناه همگان

و

ایران زمین

باد



گردآورنده و نویسنده

آریا لیراوی

ARYA LIRAVI

۱۳۹۳ - زمستان ۲۰۱۴

واژه نامه (راهنمای کتاب) نام ها و شماره برگ

آبادان (اُپاتان) ۳۰۵

آریا

آریانام وایجا (ایران - نام سرزمین آریاها در اوستا)

آریانا

آریایی

آبا ABBA

آشتیانی (استاد جلال الدین آشتیانی - منبع کتاب)

آذر ، آتش ، آگنی

آذر ، آثر (خدای باستان) Athar

آسیا

آسیای کوچک

آمریکا

آمریکای شمالی

آمریکای جنوبی

آفریقا

آفریقای شمالی

آیات شیطانی (غرانیق)

آرال

آدینی

آذربایجان (آذرباتان)

آذر فرنیغ

آذر گشسب (فیروز)

آتوسا

آرشام (آرسامش)

آریا رامنس

آترو ودا

آدم وحو

آلتهیم ()

آپوکالیپسی

آشوریان

آلمان ها
آلمانی
آبه نو (کشیش فرانسوی)
آرامی
آتلانتروپوس ها
آبروکویزها (قبیلہ سرخ پوست)
ایران
ایران وَج
ایریا
انیریہ
انیرین
آهورا مَزدا
آهورا
افغانستان
انگلستان
ازبکستان
اتحادیہ اروپا
اروپا
اسلام
اتریش
اُرتودوکس
انگلیکان
اسپانیا
اوروک (شهر سومریان)
انگلیسی
استرالیا
اریک اشتاؤ
الیاڈ ()
ایزلر ()
اشپیگل ()
المسند ()
اشتاین (ریتسن)

اناکسیماندر
 اوستایی
 اوستا
 اوستای
 اوستاگ
 اشاتولوژی (مبحث آخرت)
 اسفار
 اسکندر
 اسرانیل
 ارمنی
 ایسلند
 اسکاندیناوی
 اسکیت ها
 اشکاتیان
 ایبو (قبیله بدوی)
 اوماها (قبیله سرخ پوست)
 اندونزی
 ایندوس (رود)
 ایلامی
 اردن
 اوما
 ایرلند (سرزمین آریا)
 اریخ (شهر باستان - در میان رودان)
 اینانه (الهه - گیل گمش)
 ایتالیا
 ایندرا (آگهَر)
 اورانوس
 اسلاو
 اوکراین
 اسلواک
 اسلوانی
 اسمیت (ماریا)

استخر (شهر تخت جمشید)
 اهریمن
 ایزدان (خدایان)
 اردشیر پاپکان
 ارداویراف
 ارداویراف نامه
 آنشان
 افلاتون
 اودوکسوس
 ارسطو
 ابراهیم (پرهام)
 انلیل
 رامبری ()
 اشتاینر (رودولف)
 آشم و هو
 اوپانشاد
 ایوبی (صلاح الدین)
 ابن ملجم (فرامرز)
 بابا BABA
 بهی (دین به پرستی - زرتشتی)
 بلغارستان
 بودا
 بین النهرین (میان رودان)
 بحرالمیت (دریای مرده)
 بارتولومه ()
 بنارس
 بلوچستان
 برنال (جان)
 پراهمان
 بلاروس
 بوسنی
 بَغ (بَغان)

بَغ داتی
 بغداد (پایتخت عراق امروزی)
 بَگ رام (شهر افغانستان)
 بَغستان
 بهستان
 بلخی (حضرت مولانا)
 بلخ
 بُندِشَن
 بیگ بَنگ (مَس بانگ - مَه بانگ)
 بُغاز کوی (در ترکیه)
 بیزانس
 باپلی
 بویس ()
 بنی اسرائیل
 بیت المقدس
 بیت اللحم
 برول (لوی)
 بامبوتی ها
 بنگال
 بارا (قبیله بدوی در ماداگاسکار)
 بریتانیکا (دانش نامه جهانی - دایرة المعارف
 بابا طاهر
 بهاء الله - بهانیت
 پادشاهی
 پهلوی (زبان ساسانیان - پهلوی میانه)
 پهلوی (رضا شاه بزرگ)
 پاپ
 پروتستانت
 پارت ها
 پارس ها
 پنتاتویخ (پنج کتاب - از موسا)
 پارسیم

پرهام (یا همان ابراهیم)
پارسوا (پارسوماش در خوزستان)
پکن
پیتکانتروپوس ها
پیگمن ها
پنجاب
پاکستان
پروس
پوزنیدن
پرودیکوس
پورداود (ابراهیم)
پندنامه زرتشت !
پانودوروس
پلینوس
پوروالا (تارا)
پولی تنیسم
تاجیکستان
تکامل تدریجی (فرگشت)
ترکیه
تمدن اسلامی !!!
ترک (مغول)
تیپیتاکا (کتاب بوداییان)
تورات
تبت
تیریا
توران
تاسمانی
ترکستان
تناسخ روح (زایش دوباره)
توتم پرستی
تانگوی (قبیله مغول نژاد سیبری)
تگزاس

ترویا (از خدایان باستان)
تَنْظَر (تنسر - موبد)
تاگور
تیمه ()
تکاب (در آذربایجان غربی)
تیسفون ۲۷۵ - ۲۷۸ -
جمشید (نخستین بشرِ نرینه)
جم
جاوه
جمهوری اسلامی !!!
جمهوریت
چین
جو (غله)
جیمز (e. o)
جعفری (دکتر علی اکبر)
جریکو (در اردن)
چلیپای گردون ، چلیپ شکسته (گردونه ی هستی)
چین
چینی
چوکوتین (انسانهای ۵۰۰ هزار سال پیش)
چغاز نیل
چیتال دروگ (در هند)
چک (کشور)
چینوات (پُل چینوات - بعدا در اسلام پُلِ صراط شده است)
چهارشنبه سوری
حواریون
حادس (خدای یونان)
حضرت حافظ شیرازی
خوزستان
خوراسان (خراسان)
خورشید (هورشید)
خاورمیانه

خشایار شاه
 خوارزم
 خلیج فارس
 خزر
 خاطرات زَریران
 خسروانی ها (سرودهای مذهبی ایرانیان)
 خدیجه (زن پیامبر اسلام)
 دین (همان ماه دی)
 دوک (امیرنشین اروپایی)
 دیم - دیمی
 دورانت (ویل)
 دهالا ()
 دشتی (علی)
 داوسون ()
 داود
 داریوش شاه
 دراخن لُخ (در سوئیس)
 دِلاور (قبیله سرخ پوست)
 دوکولاتر (فوستل) ۸۶-
 دهخدا (دخیو پاتی) ۸۶- ۱۳۹ - ۱۴۹-
 داسی یو ۱۱۱-
 دیو - دیوان - دیوها (خدایان باستان)
 دِمِترا (خدای یونان)
 دینکرد (دینکرت)
 داریوش شاه
 داریوش (کتیبه)
 روسیه
 روم -
 رومی ها
 روماتی
 رودولف ()
 راگا Rhagae (رَگه - رَقه - ری)

ریگ ودا
 رأ
 رودکی
 رضا شاه بزرگ پهلوی
 رنسانس
 روزبهان (سلمان فارسی)
 زرتشت
 زرتشتی
 زوروانی
 زهنر (رابرت چارلز)
 زمزمه
 زآور (کارل)
 زیگورات ها (معبد های تپه ای شکل)
 زورخانه ها
 زند (زند اویستا -)
 زکلی
 زودربلوم
 زَنوس
 زولستر ()
 ژوپیتر
 ژانویه
 سینگان (ستاره شناسان ایرانی در چین باستان)
 ساکستان (شاکستانه - سیستان)
 سینانتروپوس پکین زیس (از ۵۰۰ هزار سال پیش)
 سرخ پوستان
 سِند
 سانسکریت (زبان آریاهای هند)
 سامسارا
 ساراگون (پادشاه آشوری)
 ساوشیانت (سئوشینتو)
 سمرقند
 سیبری

سین سلوس (یونانی)
 سین خریب
 سوریه
 سومریان (شومریان)
 سالومه
 سایکس (سیرِ پرسی)
 سقراط
 سامری ها (سامریان)
 ساسانیان
 سارامات ها
 ساک ها (سکاها)
 سغدیان
 سونیس
 سوما (هِنومَه - شراب)
 سیبیرون
 سیلان
 شاملو (احمد)
 شامان (شَمَنیسم)
 شدر ()
 شلرات ()
 شاله (فلیسین)
 شنسی (ستاره شناسان ایرانی در چین)
 شوش
 شوشتر
 شین ها
 شوشون ها
 شلینگ ()
 شیوا
 شهرگرد
 شوشتری (پروفیسور عباس)
 شیرگان (خزانه - گنج شاهی)
 شیز (تکاب)

شاپور یکم
شمس (شاماش)
شاه
صربستان
عربستان
عثمانی
عربی
عراق
عبری
عیسا (پیامبر)
عهد عتیق
عزرا (کاهن یهودی)
عصر برنج
عبدالله
غرانیق (آیات شیطانی)
فلات ایران
فرانسه
فلسطین
فان براینسین (مارتین)
فان گال (آگوست)
فردوسی
فیثاغورثیان
فوجی ها
فیلیپین
فرانکفورت (هنری)
فوشی (امپراتوری افسانه ای چین)
فضایلی (سودابه - مترجم)
فرشته
فروهر
فرعون
فراماسیونرها
فرای (ریچارد)

فَرَه وَشَى (بهرام)

فَرَامِرْز (ابن ملجم)

فَشَقَائِي

فَزْوِين (كسيپين)

فَقْفَاز - كَفَكَاز

قَرَان

كاپادوكيه

كاتوليک

كانون (قانون)

كانادا

كورش بزرگ (آرامگاه)

كورش بزرگ

كليسا

كارتر ()

كليساهای مِهَرپرستان Krypt

كريسمس

كريست

كتيبه ی ديوان (ديوها - در بيستون)

كاوی (نخستين رهبران مذهبي که بعدها شاه شدند)

کرپن (رهبر مذهبي - آخوند)

کُرِه (کشور)

كريستف کلمب

کروماکتون ها

کوهن (هربرت)

کعبه (در مکه)

کيوتو

کوبوس ها (در سوماترا)

کونينزلند

کاهن ها

کاسيت ها (ايلامي ها)

کاشان

کی کاووس

کی خسرو
 کی قباد
 کارما
 کنفسیوس
 کرووات
 کیومرث
 کریشنا
 کاشیاپ (نویسنده)
 کورش یکم
 کزانتوس
 کلدانی
 کریشنا رادها
 کُرد (کورت - کورت)
 گات ها (گاتا - گات - سرودهای زرتشت)
 گیل گمش
 گنو (ژنو - گاو ، همان حیوان معروف Geo - Gea)
 گوته ()
 گلزنپ ()
 گیمین (دوش)
 گیگر ()
 گیبون ()
 گلندر ()
 گرن (ویدن)
 گریشمن ()
 گاه شمار زرتشتی (تقویم)
 گری ()
 گبیر (فرانس)
 گیلکی (گویش - لهجه)
 گوچهر (نام ستاره)
 گندم (غله)
 گوتیک ها
 لبنان

لاتین
 لومل ()
 لومه ()
 لیتولوژی (علم عبادت - فقه)
 لنگ (سامونل)
 لاگاش
 لیتوانی
 لهستان
 لری (گویش)
 لرها
 لیدیا
 لوی ها (لویت ها)
 میتراپی (میترا - مهر)
 مزدا
 مزدا پرستی
 مولانا (حضرت مولانا بلخی)
 محمد (پیامبر)
 مصر
 مارتین لوتر
 میتولوژی (باور شناسی)
 مسیحی و مسیحیت
 مُستعرب (عرب شده - عرب زبان)
 مدیترانه
 میتانی
 میلز ()
 مولتون ()
 میان رودان (بین النهرین)
 موسا (پیامبر)
 مهر پرستی
 مهرگان (یا جشن تولد میترا - میتراکانا)
 مَشیاخ (مسیا - مسیح - نجات دهنده ی قوم یهود - کورش
 بزرگ در تورات ، مسیح نامیده شده است)

مغان
 مَغ
 مادی (مادها)
 مغولستان
 مغول
 ماساگنات ها
 مانی (پیامبر نقاش و دین ساز معروف ایرانی)
 مانوی
 مام فورد (لونیس)
 موسکا (گتانو)
 موهنجادارو (تمدن در سیند)
 ماکیاولی (نیکولو)
 مورت (الکساندر)
 مکزیک
 ماتویاما (جمشید)
 موله ()
 مسعودی (تاریخ نگار سده ۲)
 مامون
 مینوی خرد
 ماگایی (انجمن بزرگ برادری)
 محمد مقدم
 میه ()
 مینو (معنی)
 موبد
 مغ کُشی (ماگوفونیا - آخوند کُشی)
 مینورسکی (ولادیمیر)
 مزدکی
 مَندانی (صابنین)
 نائینی (عبرت نائینی - شاعر)
 نوح
 نوزی (در ترکیه)
 نیبرگ ()

نیچه ()
 نناندرتال
 نگر تیوها
 نیل (رود)
 نیا پرستی (اجداد پرستی)
 نهج البلاغه
 وایو (فرشته ی باد)
 وُلتر ()
 وینیشمان ()
 وداها ()
 ودائی
 وِن گال (آگوست)
 وین (اتریش)
 ویلدمانلیس نُخ (در سوئیس)
 ونوس ویلن دورف (تندیس)
 واتیکان
 وداهای سیلان (قبیله بدوی)
 ودیک (دین)
 وپر (مارکس)
 وارونا
 ویشنو
 ویسپرد (ویسپ رتو)
 وندیداد (قانون مخالف دیوان)
 ویلهلم (فردریش)
 ویکاندر ()
 هو (خو - خوب)
 هو پرستی
 هخامنش
 هخامنشیان
 هخامنشی
 هنری هشتم (شاه انگلستان)
 هِنیسَم

هَتّیتی (تمدن باستان)
 هندوستان
 هایید (توماس)
 هرتسفلد ()
 هینتس ()
 هرئل ()
 هنینگ ()
 هیپیل ()
 هراکلیت ()
 هزیود
 هومر
 هولشر ()
 هفت مقدس (عدد ۷)
 هرمانس ()
 هرات
 هِشترخان (آسترخان)
 هاراپا (تمدن در پنجاب)
 هرمان هسه
 هازه ()
 هوشنگ
 هند و اروپایی (ایندو گرمان)
 هات (هاییتی)
 هوبان ایمنای
 هرمودوروس
 هوروس
 هندوها
 هاتور
 هومباخ
 هرودوت
 هیربُدان (کاهنان)
 یو ان UN سازمان ملتهای متحده !
 یهود

یهودیت
یَهُوه
یورگان تپه (در ترکیه)
یوگسلاوی
یگر ()
یونان
یونانی
یودا (شهر اسرائیل)
یونگ (کارل گوستاو)
یم (جم - جمشید)
یانوس (یانوار - ژانویه)
یزد (یزدی - ایزدی)
یسنا (یشت ها)
یمن

چلیپای گردون (گردونه ی هستی)

